

الصراط السوى

فى

آداب القاضى والمفتى

تأليف

حضرت مستطاب آية الله العظمى

الزعامة الكبرى حجة الاسلام آقاى آسید حسین

عرب باغى رضوان الله عليه

فستعلمون من اصحاب الصراط السوى و من اهتدى

اتبع

كتاب الصراط
السوى فى آداب القاضى
والمفتى ليهديك صراطاً
سويّاً

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى هدانا الى الصراط السوى ، و ارشدنا الى العدل و الطريق
القوى ، حيث امرنا بالتمسك على اخبار النبى و الوصى ، و نهينا عن الاعراض
عن اخبار آل النبى ، الذينهم بعد ما بينوا وظائف القاضى و المفتى اوجبوا
عليهما القضاء و الافتاء بالطرين العلمى ، و حرموا الترافع اليهما مع عدم علمهما
بالحكم الشرعى ، و الصلوة و السلام عليهم مادامت الايام و الليالى ،
و بعد چنين گوید احقر فانى حسين بن نصر الله بن صادق الموسوى الارومى عامله
الله بلطفه الخفى و الجلى بحق محمد و آله (ص) كه قضاوت كردن و فتوى دادن از اهم
واجباتست ، زيرا كه بدون آنها احكام دينيه كه مشتمل بر امور دينويه و اخرويه مردمست
تعطيل و در محل تضییع است ، هم چنين فتوى پرسیدن براى عمل و بمرافعه رفتن در
موارد لازمه از عمده و ارکان واجبات و ترك اين هر دو فريضه از اشد محرماتست و
بلكه ارسال رسل ، و نصب اوصياء و انزال كتب ، و نيابت علماء از جانب حضرات ائمه (ع)
در جميع ازمنه ، بجهت قضاوت نمودن و فتوى دادن بمردمان ، و عمل كردن ايشان باحكام
خداوند ، و اجراء كردن سياسات شرعيه ، و انجام دادن مراعات دينيه است در ميان

عباد برای حفظ حقوق و دفع و رفع مظالم از مخلوقاتست، پس بنا بر این محققاً معلوم میشود که باید شخص مقلد چه عامی باشد، و چه عالم، پاره‌ای از علوم صفت قاضی، و شرایط لازم الوجود در مفتی را با علم قطعی بداند، و اهل قضاوت و فتوی را بطریق یقینی بشناسد، تا آنکه بضاللت و هلاکت نیفتد، و از غیر اهل ذکر (که مراد از آن در آیه اهل علم و خبره است در مسائل شرعی) احکام دین را نپرسد، و قطع نزاع و دعا و یرا در نزد غیر اهلش ننماید، و بر معصیت اعانت نکند، و بلعنت و غضب خداوند گرفتار نشود، و فقیه عادل و مجتهد جامع شرایط که لایق منصب قضاوت و فتوی است از جانب امام علیه السلام، خواه تحصیل علم با احکام و فتاوی را بطریق اصولین نماید، و خواه بطریق اخباریین فرق ندارد، مقصود حصول علم است در سینه مجتهد نسبت با احکام شرعی از روی فرمایشات ائمه علیهم السلام بهر طریق که باشد، نه حصول شك و ظن، و مراد از علم با احکام همان قطع و یقین مجتهد جامع شرایط است با احکام و فتاوی خود که آنها همان احکام الهیه اند که در قرآن و اخبار ائمه اطهار است، چنانکه بیان این در فصول این کتاب میآید، پس اینگونه عالم جایز تقلید است، و احکام او واجب الاتباع است، نه آنکسیکه بدون استحقاق شرعی با اندک بضاعتی از علوم دینیه مسند قضاوت گسترده و خود را ملاذم مرجع مسلمین معرفی کرده، بمیل و هوا و رأی و قیاس حکم میکند، و فتوی میدهد، و حقوق مردمان را ضایع میکند، و احکام الهی را ملعبه و اسباب دخل نموده، این شخص خواه منصوب باصولی باشد، و خواه منسوب باخباری تقلید کردن او و مرافعه نمودن نزد او، و قطع دعاوی کردن در محضر او، جایز نیست و حرامست، و اما سهو و اشتباه که غیر از معصوم اقتضای حال سایر ناس است پس آن در نزد خداوند معفو و مغفور است.

و احقر در این کتاب آداب قضاء و افتاء و شرایط قاضی و مفتی را از کتب معتبره از ائمه اطهار (ع) بیان مینماید، و احادیث وارده در این باب را ترجمه و ذکر میکند و فرمایشات ایشانرا با توضیحات لازمه نقل و اداء مینماید، و در سهولت عبارات سعی میکند، تا آنکه بفهم عموم نزدیک باشد، و عذری برای عوام در شناختن قاضی و مفتی و شرایط لازمه که در ایشان باید موجود باشد نماند، و آداب و صفات ایشانرا با علم

و یقین بدانند، و بشناسند، و در غفلت و جهالت نمانند، و احقر نیز بسبب این کتاب خدمتی بصاحب شرع انور (ع) و اهل آن کرده باشد، و این خدمت باعث دعای خیر مؤمنان و یادآوری ایشان در حال حیات و ممات در حق احقر بشود، و موسوم کردم آنرا بصرط السوی فی آداب القاضی و المفتی و مرتب نمودم آنرا بر شش فصل.

فصل اول

در وجوب علم و یقین در مفتی و قاضی و عدم کفایت ظن و حدس و شرط

بودن علم در قضاوت و فتوی

و دلالت میکنند بر این شرط احادیث معتبره بسیار.

حدیث اول

محمد بن یعقوب کلینی در کافی و صدوق در فقیه، و برقی در محاسن، باسناد خودشان از ابی عیبه روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود: هر کس فتوی بدهد بمردم در احکام الهیه بغیر علم و بدون هدایت از خداوند، لعنت میکند بر او ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و بر او لاحق میشود و زرو و بال آنکسی که عمل بفتوای او بکند.

حدیث دوم

در آن سه کتاب روایت کرده اند از مفضل، که حضرت صادق (ع) فرموده: ترا نهی و منع میکنم از دو خصلت که مردمان در آنها هلاک شدند: نهی میکنم ترا از متدین شدن تو بر خداوند با باطل، و از فتوی دادن تو بمردمان با آنچه نمیدانی و علم بر آن نداری

حدیث سیم

ایضاً روایت کرده اند در آن سه کتاب از عبدالرحمن بن حجاج، که حضرت صادق (ع) فرموده: ترا نهی میکنم از دو خصلت، پس در آن دو خصلت هلاک شده آنکه هلاک شده است، نهی میکنم ترا از فتوا دادن تو بمردمان با رأی خودت، و از اینکه متدین بشوی بر خداوند با آنچه نمیدانی و علم بر آن نداری.

حدیث چهارم

در کافی روایت کرده بسند خودش از سکونی، که حضرت صادق (ع) نقل کرد از حضرت رسول (ص) که فرمود: خداوند زبان را معذب میکند بعد از اینکه عذاب نمیکند هیچکدام از جوارح انسان را بآن عذاب پس زبان میگوید ای خداوند عالم مرا عذاب نمودی بعد از اینکه سایر جوارح را بآن عذاب نکردی، پس بر او گفته میشود که از تو کلمه خارج شد و بمغرب و مشرق رسید و ریخته شد بسبب آن خون حرام، و غارت شد مال حرام، و هتک شد فرج حرام، و قسم بعزت و جلال خودم که هر آینه بر تو عذاب خواهم کرد بعد از اینکه سایر جوارح را بآن عذاب نکرده ام:

حدیث پنجم

در کافی و محاسن برقی بسند خود از زیاد بن ابی رجاء روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود: آنچه علم بآن دارید پس بگویید، و آنچه علم بآن ندارید پس مگویید، خداوند عالم تراست بآن بدرستی که اگر مردی که آیه را معنی نکند بارای خود پس پایین میشود مابین آسمان و زمین:

حدیث ششم

شیخ کلینی در کافی و شیخ مفید در کتاب مقنعه از محمد بن خالد روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرموده قضاة و قضاوت کنندگان چهار نفرند، و سه نفر از آنها اهل دوزخند، و یکی از اهل جنت، مردی که قضاوت بکند با ظلم و جور، و بداند، پس او در دوزخست و مردی که قضاوت بکند بجور و نداند، پس او نیز در دوزخست، و مردی که قضاوت بکند بحق و نداند پس او نیز در دوزخ است، و مردی که قضاوت بکند بحق و بداند، پس او در جنت است. و این حدیث را شیخ طوسی در تهذیب و صدوق در فقیه و مجلسی در بحار نقل کرده اند.

حدیث هفتم

ایضاً صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب، و شیخ مفید در مقنعه، روایت کرده اند از حضرت صادق (ع) که فرمود، حکم دو حکمست، حکم خداوند، و حکم اهل جاهلیت، پس کسی که در حکم خداوند خطا میکند آن کس حکم جاهلیت کرده است.

حدیث هشتم

در کافی و تهذیب از ابی بصیر روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرموده: حکم دو حکمست: حکم خداوند و حکم اهل جاهلیت، و خداوند فرموده: *ومن احسن من الله حکماً تقوم یوقنون*؟ و شهادت میکنم بر زید بن ثابت که او هر آینه در ارت حکم کرد بحکم جاهلیت.

حدیث نهم

در کافی و صدوق در مجالس خود از زراره روایت کرده اند که گفت: عرض کردم بحضرت باقر (ع) که حق خداوند در کردن بندگان خود چیست؟ فرمود این است که آنچه که علم بر آن دارند بگویند، و آنچه را که علم ندارند نگویند.

حدیث دهم

در کافی از هشام بن سالم روایت کرده که عرض کردم بحضرت صادق (ع) که چیست حق خداوند بر بندگانش؟ فرمود اینکه بگویند آنچه را که بآن علم دارند و نگویند آنچه را که بآن علم ندارند، و کف بکنند از آن، پس وقتیکه اینرا کردند پس ایشان حق خداوند را اداء میکنند.

حدیث یازدهم

در کافی و فقیه و مجالس از زید بن طلحه روایت کرده اند که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود: عمل کننده بغير بصیرت و بدون عمل مثل سیر کننده در غیر طریق است که سرعت سیر او دوری او را زیاد میکند.

حدیث دوازدهم

در کافی از ابن فضال روایت کرده از حضرت صادق (ع) که حضرت رسول خدا (ص) فرمود: هر که عمل بکند بدون علم و بر غیر علم اعتماد بکند آنچه فاسد میکند زیادتیر میشود از آنچه اصلاح میکند و فساد او بر صلاحش غلبه میکند.

حدیث سیزدهم

در تهذیب روایت کرده بسند خود از عیبه سلمانی گفت شنیدم که حضرت امیر المؤمنین فرمود که: ای مردم تقوی و پرهیز کاری نمائید بخداوند، و فتوی ندهید بمردمان بآنچه علم بر آن ندارید، و آنرا بعلم یقینی نمیدانید.

حدیث چهاردهم

در محاسن احمد بن ابی عبدالله بسند خود از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از مجالست اصحاب رأی و صاحبان فتوی؟ فرمود مجالست بکن با آنها و نهی میکنم ترا از دو خصلت که مردمان در آنها هلاک میشوند، یکی اینکه متدین بشوی بچیزی از رأی خود، و دیگری اینکه فتوی بدهی بمردم بغير علم.

حدیث پانزدهم

ایضاً در محاسن بسند خود از ابن بکیر روایت کرده که حضرت کاظم فرمود: هر که فتوی بدهد بمردمان بغير علم لعنت میکند براو ملائکه زمین و ملائکه آسمان

حدیث شانزدهم

ایضاً بسند خود از اسمعیل بن ابی زیاد روایت کرده که حضرت صادق (ع) از حضرت رسول خدا (ص) نقل کرد که فرمود: هر کس بغير علم فتوی دهد لعنت میکند براو ملائکه زمین و آسمان.

حدیث هفدهم

شیخ حسن بن علی در کتاب تحف العقول بسند خود از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: هر که فتوی بدهد بمردم بغير علم، پس محل خود را ازدوزخ اخذ بکند.

حدیث هیجدهم

صدوق در کتاب امالی بسند خود از علی بن جعفر (ع) از برادر خود حضرت کاظم (ع) روایت کرده در حدیثیکه فرمود: جایز نیست برای تو اینکه بگوئی هر آنچه را که میخواهی در دین خداوند زیرا که خداوند میفرماید: ولا تقف ما لیس لك به علم یعنی اعتماد نکن بر آنچه علم بر آن نداری در دین و احکام خداوند.

حدیث نوزدهم

در کافی و تهذیب و فقیه بسند خودشان از معاویه بن وهب روایت کرده اند که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود: هر قاضی که در میان دو نفر قضاوت بکند پس

در حکم خطا بکند ساقط میشود مابین آسمان و زمین .

حدیث بیستم

در کافی بسند خود از سماعه روایت کرده در حدیثی از حضرت کاظم (ع) که فرموده وقتیکه آمد بر شما چیزیکه میدانید پس آنرا بگوئید ، و زمانیکه آمد بشما آنچه نمیدانید و علم بآن ندارید پس نگوئید ، و دست خود را بدهن مبارک گذاشت و بعد از این فرمود : خداوند لعنت کند بر ابافلان که میگفت علی (ع) چنین گفته و من چنین میگویم و اصحاب پیغمبر چنان گفتند .

حدیث بیست یکم

ایضاً در کافی از مفضل روایت کرده که از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود: هر که شك و ظن بکند ، و در شك و ظن بماند در مقام عمل در احکام دین ، پس بتحقیق عمل آنکس حبط و باطل شده ، زیرا که حجت خداوند حجت واضحه است ، و محل شك و ظن نیست .

حدیث بیست و دوم

در کافی از سلیم بن قیس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود در حدیثیکه طولانی است : و هر که باطن و قلب او کور باشد ذکر را فراموش میکند و تابع ظن خود میشود و مبارزت و ضدیت میکند با خلق خودش تا آنکه فرمود: و هر کس از این نجات بیابد پس از فضیلت یقین است .

حدیث بیست و سیم

در کافی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود : هر که بارأی خود بمردهمان فتوی بدهد پس بتحقیق آنکس متدین شده بخداوند با آنچه علم بآن ندارد پس بتحقیق آنکس ضد شده با خداوند زیرا که او حلال و حرام کرده در آنچه علم بر آن ندارد

حدیث بیست و چهارم

شیخ حسن بن علی در تحف العقول بسند خود روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود وقتیکه فال بدزدی پس اعتنا بآن مکن و برو بکار خودت ، و زمانیکه ظن کردی پس حکم و قضاوت نکن .

حدیث بیست و پنجم

شیخ عبدالله بن جعفر در کتاب قرب الاسناد بسند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود که: نهی میکنم شما را از عمل کردن بظن و بر شما باد که عمل بر ظن نکنید پس بدرستی که ظن دروغ ترین دروغهاست.

حدیث بیست و ششم

شیخ محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از زراره روایت کرده که ابن حزام گفت: یکمردی وضوء گرفت، پس مسح کرد بر کفش خود و داخل شد بمسجد و شروع بنماز نمود، حضرت امیر المؤمنین (ع) بنزد او آمد، و پای مبارک خود را بگردن او گذاشت، و فرمود: وای بر تو بدون وضوء نماز میگذاری؟ آنمرد گفت عمر بن خطاب مرا باین امر کرد، پس آنحضرت آنمرد را بنزد عمر آورد، و فرمود نظر کن باینمرد که بر تو چه نسبت میدهد؟ پس عمر صدایش را بلند کرد و گفت: بلی من امر کردم او را بدرستی که حضرت پیغمبر (ص) مسح میکرد بر کفش خود، آنحضرت فرمود: آیا قبل از نزول سوره مائده و یا بعد از نزول آن که آیه وضوء در آنست؟ عمر گفت نمیدانم، حضرت فرمود چیزی که نمیدانی پس چرا فتوی میدهی؟! قرآن خداوند مسح بر کفش را باطل کرد.

حدیث بیست و هفتم

در کافی بسند خود از حمزة بن طیار روایت کرده در حدیثیکه فرمود: وسعت و جایز نمیشود بر شما در آنچه نمیدانید مگر کف کردن و طلب ثبوت نمودن؛ و علم حاصل کردن، ورد نمودن آنچه بائمه (ع) هدی و بر احادیث ایشان.

حدیث بیست و هشتم

در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین (ع) در خطبه نقل کرده که فرمود: بدرستی که عمل کننده بدون علم مثل سیر کننده در غیر طریق است، پس اینعمل او زیاد نمیکند بر او مگر بعد او را از طریق واضح و از حاجت او و بدرستی که عمل کننده با علم مثل سیر کننده در طریق واضحست، پس سیر کننده نظر بکند آیا او سیر میکند و راه میرود، و یا آنکه او رجوع میکند و بر عقب خود بر میگردد.

حدیث بیست و نهم

در کافی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده در حدیثیکه حضرت کاظم فرمود وقتیکه بمثل این مسائل رسیدید . پس بر شما واجبست احتیاط ، تا آنکه پیرسید از آن ، پس علم حاصل کنید بر آن .

حدیث سی ام

در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین نقل کرده . که در خطبه اش فرمود : پس نگوئید آنچه را که بر آن علم و معرفت ندارید ، پس بدرستیکه اکثر حق در آنست که آنرا انکار میکنید .

حدیث سی و یکم

صدوق در کتاب توحید بسند خود از زراره روایت کرده که از حضرت باقر (ع) سؤال کردم که حجت خداوند بر مردمان چیست ؟ فرمود این است که بگویند آنچه را که بر آن علم دارند ؛ و توقف کنند در نزد آنچه که آنرا نمیدانند .

حدیث سی و دوم

در قرب الاسناد بسند خود از حضرت رضا (ع) روایت کرده در حدیث طولانی که ابن عبد الاسدی بخدمت حضرت رسول خدا (ص) آمد ، آنحضرت فرمود باو که آیا خبر بدهم بر تو بآنچه آمدی که آنرا از من سؤال بکنی ؟ عرض کرد بلی خبر بدهید ، فرمود آمدیکه از برّ و نیکوئی و از معصیت سؤال بکنی ، عرض کرد بلی پس آنحضرت دست خود را بر سینه اورد و فرمود ای و ابفه برّ آنچه است که نفس بر آن خاطر جمع باشد ، و برّ آنچه است که سینه شخص بر آن خاطر جمع شود ، و معصیت آنچه است که در سینه شخص تردد بکند ، و دز قلب او جولان نماید ، و ثبات نداشته باشد ، و اینکه بمردم بآن فتوی بدهی ، و مردمان نیز بمثل آن بر تو فتوی دهند و پس این است معصیت .

حدیث سی و سیم

سلیم بن قیس در کتاب خود روایت کرده که حضرت سید سجاد (ع) بابن ابی عیاش فرمود که : ای برادر عبد قیس هر گاه واضحشد بر تو امری پس آنرا قبول بکن ، و اگر علم بآن حاصل نکردی پس ساکت شو که سالم میشوی ، و علم آنرا رد کن

بخداوند، پس اگر چنین کردی بدرستیکه تو در وسعت مابین آسمان و زمین میباشی

حدیث سی و چهارم

شیخ در کتاب مجالس خود بسند خودش از موسی بن بکیر روایت کرده از آنکه شنید که حضرت صادق (ع) فرمود: عمل بر غیر بصیرت مثل سیرکننده سراب و زمین شوره زار است که سرعت سیر او زیاد نمیکند او را مگر دوری او را از مطلب

حدیث سی و پنجم

شهید اول در کتاب ذکر و شیخ طبرسی در تفسیر خود باسناد خودشان از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: ترك بکن آنچه را که ترا بریبه و شبهه و تردّد میاندازد و واقع میکند، و اخذ بکن در عوض آن آنچه را که ترا در تردید و شبهه داخل نکند

حدیث سی و ششم

برقی در محاسن بسند خود از زراره روایت کرده که گفت عرض کردم بحضرت صادق (ع) که حق خداوند بر خلق خودش چیست؟ فرمود حق خداوند بر خلقش این است که بگویند آنچه را که بر آن علم دارند و کفّ بکنند از آنچه که آنرا نمیدانند پس وقتیکه این را کردند پس بخدا قسم ادّاء نمودند حق خداوند را.

حدیث سی و هفتم

در تفسیر صافی و در جامع السعادات نراقی از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود: بدرستیکه خداوند مخصوص کرده بندگان خود را بدو آیه از قرآن: این که نگویند تا آن که علم داشته باشند، و رد نکنند آنرا که نمی فهمند، پس فرموده **الم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق؟ و فرمود: بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله.**

حدیث سی و هشتم

ایضاً در جامع السعادات از آنحضرت روایت کرده که فرمود: وقتیکه مردی از شما از چیزی سؤال کرده شد که آنرا نمیداند و علم بر آن ندارد پس باید بگوید نمیدانم و نگوید که خداوند اعلمست، پس در قلب صاحب خود شك وارد بکند، و

زمانیکه سؤال شوند بگویند نمیدانم سائل او را متهم نمیکند.

حدیث سی و نهم

صدوق در معانی الاخبار بسند خود از حمزة بن حمران روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: هر که طلب خوردن بکند بعلم خود محتاج و فقیر میشود عرض کردم یا بن رسول الله در میان شیعیان شما قومی است که علوم شما را حمل می کنند و در میان شیعیان نشر میکنند، و آنها نیز برایشان بروصله و اکرام میکنند، فرمود ایشان بعلم خود نمیخورند بدرستی که آنکه من میگویم آنکس است که بغیر علم فتوی بدهد، و بدون هدایت از خداوند مفتی بشود، تا آنکه باطل بکند بآن فتوای بدون علم و هدایت خود حقوق را از جهت طمع در حطام دنیا.

حدیث چهارم

شهید ثانی در کتاب منیته العریذ از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده و در بحار نیز نقل کرده که فرمود: هر که يك فتوی بدهد بغیر علم، پس بدرستی که گناه و معصیت آن فتوی بر مفتی بار میشود، و فرمود: جرأت کننده ترین شما بر فتوی دادن جرئت کننده شما است بر آتش دوزخ و فرمود اشد مردم بعذاب در روز قیامت کسی است که پیغمبری را بکشد، و کسی که پیغمبر او را بکشد، و کسیکه مردم را بضلالت اندازد بغیر علم و کسیکه تصویر و صورت کشی بکند و تصویر تمائیل نماید.

مؤلف میگوید از قبیل این اخبار در جلد اول بحار و در غیر آن از کتب اخبار بسیار است و اکتفاء کردم در این فصل باین چهل حدیث و اینها بواسطه وسائل الشیعه نقل شده و اسناد احادیث در آن کتاب است و حاصل این است که در این اخبار متواتر حضرات ائمه علیهم السلام واضح بیان فرموده اند شرط بودن علم را در قاضی و مفتی در مقام قضاوت کردن، و فتوی دادن، و یقین داشتن ایشان را در وقت قضاء و افتاء و عدم کفایت تردد و ظن را در این مقام اصلاً، و حرام بودن اعتماد بر ظن را در این محل قطعاً، و عدم فایده غیر علم و یقین را ابداً، و بلکه معذب و معاقب شدن ایشان را در صورت فتوی و قضاء من غیر علم، و ضال و مضل بودن ایشان در فرض قضاء و افتاء بدون معرفت باحکام، و بلکه بار شدن و زرو و بال عمل کنندگان بر قضاء و فتوای باطل

برقاضی و مفتی جاهل .

پس با وجود این اخبار بی شمار و صحت و اعتبار اینها در نظر علماء اخیار، و واضح بودن دلالت اینها در این مضمار چطور ممکن می شود اعتماد نمودن بر حدس و گمان، و قضاوت نمودن با آن و فتوای دادن بغیر علم و برهان؟ و چه نحو جرأت و جسارت میشود اکتفا بظن و گمان کردن و تحصیل علم و یقین ننمون؟ آیا ممکن است طرح اینهمه اخبار؟ و آیا جایز است دست برداشتن از اینهمه آثار ائمه اطهار؟ آیا احادیث مذکوره بنظر این حضرات که بدون علم کامل و معرفت حاصل شاغل مسند افادت و قضاوت شده اند، و خود را بمردم قاضی و مفتی معرفی کرده اند نرسیده است؟ یا اینکه بر این احادیث شریفه اعتماد نکرده اند؟ و یا اینکه نعوذ بالله بآنها اعتنا نموده اند؟ جز این نیست که طرح این اخبار و عدم اعتماد بر این احادیث بالبداهه خروج از دایره اجتهاد، و دخول در زمره اهل جور و عناد است، و الا اگر طرح اینها جایز و عدم اعتماد بر اینها روا باشد لازم می آید طرح و دست برداشتن از اکثر مسائل دین، و بسیاری از احکام شریعت حضرت خاتم النبیین العیاذ بالله .

و بالجمله شخص مؤمن و موحد و مرد دیندار با ایمان همیشه باید کوشش هوش او بفرمایشات حضرات ائمه که دودمان نبوتند و چراغ هدایت بوده اند باشد، و در هر مسئله و در هر حکم بدستور العمل ایشان رفتار نماید، و ابدأ بخیال خود چیزی نگوید و فتوایی ندهد که نجات دنیا و آخرت در این است .

و علاوه بر این چهل حدیث که در این فصل ذکر شد احادیث بسیار و اخبار بی شمار در کتب اخبار بر اعتبار علم در مقام قضاء و افتاء دلالت دارد، و بلکه آیات بسیار از قرآن شریف دلیل واضح و برهان ساطع است که قضاء و فتوای بدون علم حرام و خارج از دین مبین اسلام است، اینک برخی از آیات را تذکراً ذکر مینمایم .
پس از جمله آن آیاتست قوله در سوره نجم آیه ۲۸: ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً یعنی ظن انسانرا مستغنی نمیکند از حق بچیزی .

آیه دوم در سوره بقره

قوله تعالی: ام تقولون علی الله مالا تعلمون (آیه ۸۰) یعنی یا آنکه میگوئید و نسبت

میدهد بخداوند آنچه را که بر آن علم ندارید؟

و این آیه در مذمت جمعی نازلشده که بدون علم بعض چیزها را بخداوند نسبت میدادند.

آیه سوم در سوره انعام است

قوله تعالی قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغير علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما كانوا مهتدین (آیه ۱۴۰) یعنی بتحقیق خاسر و زیان کار شدند آن کسانی که اولاد خود را بسفاهت و بی علمی کشتند و آنچه که خداوند برایشان روزی کرده بود حرام کردند از روی افتراء برخداوند آنگاه میفرماید: اینجمع یعنی مشرکین قریش بتحقیق در ضلالت واقعه شده اند و هدایت یافتگان نیستند در قتل دختران خودشان و زنده بکور کردن آنها و در محروم کردن آنها از میراث.

و این آیه صریحست در حرام بودن عمل بغير علم افتراء علی الله و آن سفاهت است و خسران و ضلالتست و عدم هدایت.

آیه چهارم در سوره اعراف است

قوله تعالی قل انما حرم ربی الفواحش الی قوله تعالی وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون (آیه ۳۳) یعنی بگو که جز این نیست بدرستی که پروردگار من حرام کرده است فواحش و قبايح را، و نیز حرام کرده است این را که برخداوند نسبت بدهید چیزی را که نمیدانید و علم بر آن ندارید.

و این نیز در کمال وضوحست در حرمت اسناد چیزی بخداوند بدون علم و معرفت

آیه پنجم در سوره اعراف است

قوله تعالی الم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق (آیه ۱۶۹) یعنی آیا از ایشان عهد و میثاق کتاب گرفته نشده باینکه نگویند برخداوند مگر آنچه حقتست یعنی آنرا بگویند که خداوند خود فرموده است نه اینکه از نزد خود بگویند و نسبت آنرا بخداوند بدهند و این آیه نص صریح است در حرمت قول و عمل بدون علم زیرا که مراد از حقگوئی آنست که آنقول و عمل موافق گفته خداوند باشد نه چیز دیگر.

آیه ششم در سوره یونس

قوله تعالی: وما ظن الذين يفترون على الله الكذب يوم القيمة (الی قوله تعالی) اتقواون على الله مالا تعلمون؟ قل ان الذين يفترون على الله لا يفلحون یعنی چه چیز است و چه گمان میکنند آنکسانیکه افتراء و دروغ میبندند بخداوند در روز قیامت؟ یعنی در آن روز که روز بازپرسی است این دروغ گویان بخداوند در آن روز بخداوند چه گمان کرده اند؟ مگر گمان کرده اند که از ایشان پرسش نخواهد شد که در دروغ بخداوند جسارت میکنند؟! آنگاه میفرماید آیا بخداوند میگوئید چیزی را که نمیدانید و علم بر آن ندارید یعنی از خدا هیچ^۱ نمیترسید.

و این آیه نیز صریحست در حرمت قول و عمل بدون علم و بر بودن آن کذب و افتراء بر خداوند و بعد از این میفرماید کسانیکه بر خداوند دروغ میبندند بگوای محمد که آنها در روز قیامت رستگار نمیشوند.

آیه هفتم در سوره نحل

قوله تعالی: ولا تقولوا لما تصف الستمکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الکذب (آیه ۱۱۷) یعنی نگوئید بر آنچه زبان شما آنرا وصف میکند که این حلالست و آن حرام برای آنکه بخداوند دروغ و افتراء بندید و این آیه نیز صریحست در حرمت قضاء و فتوی من دون علم، و از این جهة علامه مجلسی در بحار هر آیه که در آن کذب و افتراءست در باب حرمت قول و عمل بغیر علم ذکر کرده است و اول و آخر آیه صراحت دارد در حرام بودن گفتن بغیر علم.

آیه هشتم در سوره نور

قوله تعالی: و تقولون بافوا حکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هیئاً و هو عند الله عظیم (آیه ۱۴) در افک عایشه نازل شده یعنی میگوئید در دهانتان آنچه را که بر آن شما را علم نیست، و آنرا که میگوئید سهل و آسان و بی اهمیت میپندارید، و حال آنکه آن در پیش خداوند خیلی بزرگست.

و این آیه نیز دلالت دارد بر اینکه شخص مؤمن در احکام الهی جز با علم و بصیرت چیزی نکوید، زیرا که قول بغیر علم و بصیرت را منافقان آسان شمرده و بر عایشه تهمت و افتراء گفتند، و خداوند بمقام مذمت آنها بر آمده و خطر آنها را عظیم شمرده، و بر افتراء کنندگان فرمود که حدّ قذف جاری شود.

آیه نهم در سوره لقمان

قوله تعالی: **ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير** (آیه ۲۰) یعنی بعضی از مردمان کسانی هستند که در خداوند خواه در صفات او و خواه در احکام او بجادله و بحث میکنند بدون علم و بدون هدایت و بدون کتابی که نورانی باشد. و این آیه شریفه نیز نص است بر اینکه بدون علم و هدایت در احکام الهی گفتگو کردن صحیح نیست و قبیحست زیرا که اینکلام را خداوند در مقام ذم آنها فرموده و در محل تعجب ذکر کرده.

آیه دهم در سوره جاثیه

قوله تعالی: **ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون** (آیه ۲۳) یعنی نیست برای آنها علم بر اینکه میگویند و نیستند آنها مگر اینکه ظن میکنند. و این آیه صریحست در عدم کفایت ظن در احکام و لزوم علم و بصیرت.

آیه یازدهم در سوره نجم

قوله تعالی: **وان الظن لا يغني عن الحق شيئا** (آیه ۲۹) یعنی بدرستی که ظن و گمان از حق انسانرا غنی نمیکند هیچ چیز را. و این آیه مثل آیه اول است در سوره یونس (آیه ۳۷) و در آن و او نیست و در اول این و او است و بالجمله این آیه نیز صریحست بر عدم کفایت ظن در احقاق حق و ابطال باطل.

آیه دوازدهم در سوره یونس

قوله تعالی: **وما يتبع اكثرهم الا ظنا** (آیه ۳۷) یعنی تبعیت و پیروی نمیکند

اکثر ایشان مگر ظن را و این آیه هم فاطق است بر اینکه ظن را بجای علم نتوان گذاشت و آیات در اینخصوص بسیار است و محدث ماهر شیخ حرّ صاحب وسایل الشیعه یک کتاب تصنیف کرده در حرمت عمل بر ظنّ، و مسموع شد که در آن کتاب پانصد آیه از قرآن جمع کرده در حرمت عمل بر ظن، و بغیر علم، اگر با عصبه تطویل نمیشد اکثر آن آیات را در اینمقام تذکاراً ذکر می‌کردم، ولیکن چند آیه دیگر از آنها برسیل اختصار ذکر می‌شود تا آنکه هر کس از آنها بر حسب فهم خود کسب تکلیف نماید،

لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة (انفال آیه ۴۴)

آیه اول در سوره ص

ذالک ظن الذین کفروا (آیه ۲۶)

آیه دوم در سوره آل عمران

یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة (آیه ۱۴۸)

سیم در سوره فتح

وظننتم ظن السوء (آیه ۱۲)

چهارم نیز در آن سوره

الظانین بالله ظن السوء (آیه ۶)

پنجم در سوره انشقاق

انه ظن ان لن یحور (آیه ۱۴)

ششم در انبیاء

فظن ان لن نقدر علیه (آیه ۸۷)

هفتم در سوره یونس

و ظن اهلها انهم قادرون علیها (آیه ۲۵)

هشتم در سوره انعام و یونس و نجم

ان یتبعون الا الظن

نهم در سوره نساء

الا اتباع الظن (آیه ۱۵۶)

دهم در سوره حجرات

ان بعض الظن اثم (آیه ۱۲)

یازدهم نیز در آنسوره

اجتنبوا كثيراً من الظن (آیه ۱۲)

دوازدهم در سوره جائیه

ان ظن الا ظناً (آیه ۳۱)

سیزدهم در سوره فصلت

و ذالکم ظنکم الذی ظننتم بریکم (آیه ۲۲)

چهاردهم در سوره مذکور

ولکن ظننتم ان الله لا یعلم (آیه ۲۱)

پانزدهم در سوره فتح

بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول (آیه ۱۲)

شانزدهم در سوره حشر

ما ظننتم ان ینخرجوا (آیه ۲)

هفدهم در سوره جن

وانهم ظنوا کما ظننتم (آیه ۷)

هجدهم در سوره کهف

فظنوا انهم موافقوها (آیه ۵۱)

نوزدهم در سوره اعراف

وظنوا انه واقع بهم (آیه ۱۷۰)

بیستم در سوره توبه

وظنوا ان لاملجا لهم من الله (آیه ۱۱۹)

بیست و یکم در سوره یونس

وظنوا انهم احیط بهم (آیه ۲۳)

بیست و دوم در سوره یوسف

وظنوا انهم قد کذبوا (آیه ۱۱۰)

بیست و سیم در سوره قصص

وظنوا انهم الینالا یرجعون (آیه ۳۹)

بیست و چهارم در سوره حشر

وظنوا انهم ما نعتم حصونهم (آیه ۲)

بیست و پنجم در سوره احزاب

وتظنون بالله الظنونا (آیه ۱۰)

بیست و ششم در سوره جن

وانا ظننا ان لن نقول الانس والجن (آیه ۵)

بیست و هفتم در سوره سبأ

ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه (آیه ۱۹)

و در این بیست و هشت آیه چنانکه می بینی همه جا ظن در مورد مذمت و ملامت آمده چنانکه از ترجمه و تفسیر آنها معلومست و مؤلف ترجمه و تفسیر آنها را ذکر نکرد از جهت مراعات اختصار، و واضح بودن معنای آنها بر ارباب فضل و کمال. و بلکه بر بعضی از عوام و جهال، و آن دوازده آیات سابقه که ترجمه آنها را ذکر کردم با این بیست و هشت آیه چهل آیه میشود، و همه این چهل آیه با آن چهل حدیث که در سابق ذکر شد هر یک نزد عاقل دلیل و واضحست بر عدم کفایت ظن در مقام قضاء و افتاء و در مواقع عمل با احکام شرع مادام که از اخبار علم و یقین قطعی حاصل است و با وجود این همه آیات

و اخبار متواتره در مذمت اعتماد بر ظن چگونه جایز میشود عمل بر ظن و فتوی و قضاوت بدون علم قطعی و معرفت کامل ؟

حقیقتاً جای تعجب است و بلکه جای تاسف است در این مقام از بعضی حضرات که مطلقاً عمل بظن را جایز میدانند و بآن عمل میکنند ، و بآن فتوی میدهند با وجودی که این اشدّ است از قائل شدن بسهونی ، و امام ، که مرحوم صدوق خبط کرده و قائل شده ، و مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی او را در این مسئله خاطی و غلط دانسته اند ، چنانکه مرحوم جزایری در انوار خود از ایشان نقل کرده و جمعی دیگر نیز از علماء در این خصوص نسبت خبط و خطا بصدوق اعلی الله مقامه داده اند ، هم چنین اساتید ما و اساطین دین ما مثل صاحب کافی و فقیه و تهذیب و وافی و مرحوم مجلسی و صاحب وسائل و غیر ایشان از محققین از متقدمین و متاخرین نسبت خبط و سهو داده اند بکسانیکه عمل بظن میکنند ، و فتوی بر آن میدهند زیرا که احترام شرع انور زیاد تر است ، حتی اینکه ائمه طاهرین نفوس مقدّسه خود را فدای ترویج دین کرده اند ، پس بیان کردن اشتباه بعضی از بابت حفظ احکام شرع که از دست نرود و ضایع نگردد عیب ندارد .

و بالجمله عدم کفایت ظن در قول و عمل با حکام شرعیه از آیات و اخبار سابقه معلوم شد و حقیر فی الجمله در این مسئله در اوایل و اواخر هدایة الانام و در اواخر کتاب مسائل النجفیه ذکر ادله حرمت عمل بظن را کرده و محدث ماهر شیخ حرّ در خاتمه وسائل الشیعه در این باب بیانات وافی و دلایل کافی دارد ، و علامه مجلسی در جلد اول بحار الانوار و هکذا جمعی از محققین در کتب استدلال خودشان در این موضوع بحث کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل است و عمده اعتماد در این باب بآیات و روایات است که ذکر آنها شد والله هو ولی التوفیق .

فصل دوم

در عدم جواز قضاوت و فتوی با ظن و خیال محض و حرمت عمل بر قیاس و وهم در مقدمه عرض شد که در نظر قاصر حقیر در قضاوت و فتوی بودن علم و یقین شرط است و ظنّ و تخمین در آن کفایت نمیکند و فرق ندارد در اینکه آن علم بطریق استنباط و

اجتهاد در معانی اخبار و آیات نسبت باحکام و مسائل حاصل شود و یا از همان ظواهر و الفاظ نصوص کتاب و سنت بعمل آید در هر صورت شخص مفتی و قاضی لازمست که از روی علم و یقین قضاوت کند و فتوی دهد نه اینکه از روی ظن و حدس و تخمین چنانکه اخبار بی شمار بر این معنی دلالت میکنند از آن جمله :

حدیث اول

در کافی بسند خود از عیسی بن عبدالله روایت کرده که گفت داخل شد ابوحنیفه بخدمت حضرت صادق پس حضرت باو فرمود: بمن رسیده که تو قیاس میکنی در احکام؟ عرض کرد بلی، فرمود قیاس مکن پس بدرستی که اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود (الخ الحدیث)

حدیث دوم

در کافی بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که عرض کردم بحضرت صادق (ع) که بعض چیزها بر ما وارد میشود و حکم آنرا در قرآن و در احادیث حضرت رسول خدا (ص) پیدا نمیکنیم آیا خودمان نظر بکنیم و حکم آنرا استنباط بنمائیم یا نه؟ فرمود نه بدان بدرستی که تو هر گاه حقرا دریافت بکنی و بحق بررسی اجرو ثواب نداری و اگر خطانمایی دروغ بخدا نسبت میدهی .

حدیث سیم

در کافی از یونس بن عبدالرحمن روایت نموده که بحضرت امام موسی کاظم (ع) عرض کردم خداوند را بچه توحید بکنم؟ فرمود ای یونس البته بدعت گذار و اهل بدعت مباش هر که بارای خود نظر بکند هلاک میشود و هر که ترك بکند اهل بیت پیغمبر خود را در اخذ احکام دین بضلالت میافتد و هر که ترك بکند کتاب خداوند و فرمایشات پیغمبر را کافر می گردد .

حدیث چهارم

در کافی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که حضرت صادق (ع) بابان بن تغلب فرمود بدرستی که سنت و احکام خداوند قیاس کرده نمیشود آیا نمیدانی بدرستی که زن روزه اشرا قضا میکند و نماز را قضا نمیکند ای ابان بدرستی که سنت پیغمبر (ص) و احکام خدا و قتی که قیاس کرده شد دین ضایع و خراب میشود .

حدیث پنجم

در کافی از مسعدة بن صدقه روایت کرده از حضرت صادق (ع) که حضرت امیرالمومنین فرمود هر که نصب بکند نفس خود را برای قیاس همیشه او در شک و شبهه میماند و هر که متدین بشود بخداوند بارای خود همیشه او در فرو رفتن و تنزل کردن واقع میشود.

حدیث ششم

در کافی از عثمان بن عیسی روایت کرده که از حضرت کاظم (ع) سؤال کردم از قیاس کردن؟ فرمود شما ها کجا و قیاس کجا بدرستی که خداوند سؤال کرده نمیشود که چطور حلال کرده و چه نحو حرام کرده است.

حدیث هفتم

در کافی از ابی شیبیه روایت کرده که از حضرت صادق (ع) شنیدم فرمود بدرستی که صاحبان اقیسه طلب کردند علم را بقیاسها ایشان پس زیاد نکرد قیاسها بر آنها مگر دوری را از حق و بدرستی که دین خداوند دریافت کرده نمیشود بقیاس.

حدیث هشتم

صدوق در فقیه بسند خود از حضرت امیرالمومنین (ع) روایت کرده که فرمود تعلیم بکنید بر اولاد خودتان از علوم ما آنچه را که برایشان فایده دارد و تا آنکه غلبه نکند بر آنها جماعت مرجئه که اشخاص مخصوصند با رأی خود و قیاس نکنید در دین بدرستی که از دین آنچه است که قیاس کرده نمیشود و بعد از این اقوامی خواهد آمد که دین را بقیاس خواهند عمل کرد پس آنها دشمنان دینند و اول قیاس کنندگان ابلیس است و دور باشید و حذر بکنید از جدال کردن در احکام دین بدرستی که آنجدال باعث شک میشود و هر که از ما اهل بیت تخلف کند و بازماند هلاک میشود.

حدیث نهم

در کتاب مجالس و معانی الاخبار بسند خودشان از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود بدرستی که مؤمن اخذ میکند دین خود را از خداوند خودش و اخذ نمیکنند دین خود را از رأی خود.

حدیث دهم

ایضاً در مجالس و توحید از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود که خداوند در حدیث قدسی فرموده است که بمن ایمان نیاورده آنکس که کلام

عرا بارأی خود تفسیر نماید و مرا نشناخته آنکسیکه مرا بخلق خودم تشبیه نماید و در دین من نیست آنکه قیاس را در دین استعمال بکند .
حدیث یازدهم

صديق در علل الشرايع بسند خود از محمد بن عماره از پدرش از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: بدرستی که امر خداوند حمل نمیشود بقیاس و هر که حمل بکند امر خدا را بقیاس هلاک میشود و هلاک میکند و بدرستی که اول گناه که از ابلیس ظاهر شد آنوقت بود که خداوند امر کرد بملائکه بسجده آدم پس آنها سجده کردند و او نکرد و گفت من از آدم بهترم پس اول کفر او گفته او بود که من از او بهترم و بعد از آن قیاس کردن او بود بگفته اش که «خلقتنی من نار و خلقته من طین» پس خداوند او را رجیم کرد و بر او خطاب کرد «فاخرج منها انک رجیم» و سوگند یاد کرد بعزت خودش که هر که در دین او قیاس بکند او را با ابلیس مقرون فرماید در اسفل درک از دوزخ .

حدیث دوازدهم

و بسند خود از ابن شبرمه روایت کرده که گفت من با ابوحنیفه بخدمت حضرت صادق (ع) وارد شدیم پس با ابوحنیفه فرمود پرهیز کاری بکن بخداوند و با رأی خود قیاس مکن در دین پس بدرستی که اول قیاس کنندگان ابلیس است تا آنکه فرمود: وای بر تو کدام یکی بزرگست قتل نفس و یا زنا؟ ابوحنیفه گفت قتل نفس فرمود خدا در قتل نفس دو نفر شاهد را قبول کرده و در زنا چهار نفر را قبول کرده بعد فرمود کدام یکی بزرگست نماز و یا روزه؟ گفت نماز فرمود چرا زن روزه را قضا میکند و نماز را قضا نمیکند؟! پس قیاس تو چطور میشود پس پرهیز کاری بکن و قیاس مکن .

حدیث سیزدهم

ایضاً بسند خود از ابن ابی لیلی روایت کرده که گفت من با نعمان که ابوحنیفه باشد داخل شدیم بخدمت حضرت صادق (ع) تا آنکه آنحضرت فرمود: ای نعمان حذر بکن از قیاس کردن زیرا که پدرم از پدرانش و ایشان از حضرت رسول خدا روایت کردند که فرمود: هر که يك چیزی را بارأی خود قیاس بکند از احکام دین، خداوند او را مقرون میکند با ابلیس در دوزخ بدرستی که اول قیاس کننده او بود و قتی که گفت مرا از آتش

خلق کردی و آدمرا از گل پس رأی و قیاسرا ترك بکن بدرستیکه دین خداوند گذاشته نشده بر رأیها و قیاسها .

حدیث چهاردهم

ایضاً بسند خود از شیب بن انس روایت کرده که حضرت صادق (ع) روزی با ابوحنیفه فرمود: ای ابوحنیفه وقتیکه وارد شد بر تو چیزیکه در قرآن و احادیث حضرت رسول خدا حکم آن نشد پس چطور میکنی؟ گفت قیاس میکنم و عمل مینمایم بارأی خودم فرمود ای ابوحنیفه بدرستیکه اول آنکسیکه قیاس کرد ابلیس ملعون بود که بر خداوند ما قیاس کرد و گفت: انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین (سوره اعراف آیه ۱۱) پس ابوحنیفه ساکت شد و حضرت باو فرمود کدام یکی نجستر است بول یامنی؟ گفت بول فرمود پس چرا مردم از منی غسل میکنند و از بول غسل نمیکند؟ پس اوساکت مانده باز حضرت باو فرمود: کدام یکی از نماز و روزه افضل است؟ گفت نماز فرمود پس چرا حیاض نماز را قضا نمیکند و روزه را قضا میکند؟!

حدیث پانزدهم

در احتجاج طبرسی بسند خود نقل کرده در حدیث طولانی که حضرت صادق (ع) با ابوحنیفه فرمود: گمان میکنی تو که صاحب قیاسی و اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود و گذاشته نشده بنای دین خداوند بر قیاسات و گمان کرده تو که صاحب رأی هستی و حال آنکه رأی از رسول خدا راست بود و از غیر او خطا است زیرا که خداوند در حق او فرموده در قرآن: انا انزلنا الیک الكتاب لتحکم بین الناس بما ارک الله (سوره نساء آیه ۱۰۶) یعنی مافرآن را بر تو نازل کردیم تا آنکه حکم بکنی در میان مردم با آنچه خداوند رأی داده است بتو و این آیه را در حق غیر او نفرموده .

حدیث شانزدهم

ایضاً طبرسی و صدوق در معانی و عیون الاخبار از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده اند که آنحضرت در تفسیر: اهدنا الصراط المستقیم فرمود یعنی ارشاد بکن مارا بالتزام آنراهی که میرساند مارا به محبت خودت و میکشد بسوی رضوان و جنت خودت و مانع میشود از اینکه تابع بشویم بر هوای خودمان پس ضایع شویم و یا آنکه اخذ بکنیم بارأیهای خودمان و هلاک کردیم .

حدیث هفدهم

شیخ علی بن محمد خزّاز در کتاب کفایه بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود که: زود است که امت من هفتاد سه فرقه میشود یکفرقه از ایشان ناجی است و باقی در هلاکت و نجات یابندگان آن کسانیست که بر ولایت تو یا علی (ع) چنک میزنند و بر ولایت اولاد تو متمسک میشوند و از علوم شما اخذ میکنند و عمل نمیکنند بارأی خودشان پس بایشان راهی نیست و آنها آسوده هستند.

حدیث هیجدهم

برقی در محاسن بسند خود از ابن مسکان راو از حیب روایت کرده که حضرت صادق (ع) بما فرمود: که نیست کسی که محبوبتر باشد بمن از شما زیرا که بدرستی که مردمان رفتند بسوی راههای متعدد بعضی از آنها اخذ کرد بر هوای خودش، و بعضی از آنها اخذ کرد برأی خودش و شما بتحقیق اخذ کردید بامریکه از برای آن اصل دارد

حدیث نوزدهم

ایضاً در محاسن بسند خود از ابن میسره نقل کرده که گفت حاضر شدم در مسجد خیف بنزد حضرت صادق (ع) و آنحضرت در یک حلقه بودند از مردم که دوست نفر میشدند و در میان آنها ابن شبرمه هم بود که قاضی کوفه بود پس ابن شبرمه بحضرت عرض کرد که ما قضاوت میکنیم بکتاب خدا و بسنت رسول خدا (ص) در عراق و بعد وارد میشود بمانسئله پس اجتهاد میکنیم در آن بازای خودمان تا آنکه گفت پس آنحضرت باو فرمود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) چگونه مردی بود؟ پس ابن شبرمه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بسیار تعریف نمود و توصیف کرد پس آنحضرت باو فرمود که بدرستی که حضرت امیرالمؤمنین (ع) منع کرده از اینکه در دین خداوند قیاس داخل بشود و از اینکه کسی در چیزی برأی و قیاس بگوید.

حدیث بیستم

ایضاً در محاسن بسند خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود در دین خداوند عالم رأی نیست.

حدیث بیست و یکم

ایضاً در محاسن بسند خود از ابوبصیر روایت کرده که بحضرت باقر (ع) عرض کردم وارد میشود بر ما چیزهاییکه حکم آنها را در قرآن و در سنت حضرت رسول خدا (ص) نمی یابیم پس با رأی خودمان در آنها میگوئیم پس فرمود آگاه باش بدرستیکه تو هر گاه بحق رسیدی در آن فتوی اجر نداری و اگر خطا کردی دروغ گفتی بخداوند .

حدیث بیست و دوم

در محاسن از محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود در کتاب آداب امیر المؤمنین (ع) است که دین را قیاس مکن پس بدرستیکه امر خداوند قیاس نمیشود و زود است که اقوامی میآیند و قیاس میکنند و آنها دشمنان دین هستند.

حدیث بیست و سیم

ایضاً از محمد بن مسلم روایت کرده که من در خدمت حضرت صادق (ع) بودم در منی پس ابوحنیفه خرسوار وارد شد و بعد نشست و گفت که میخواهم باتو قیاس بکنم پس آنحضرت فرمود که در دین خداوند قیاس نیست .

حدیث بیست و چهارم

کشی در کتاب رجال بسند خود از ابی مالک روایت کرده در حدیثیکه مؤمن طلاق که از خواص اصحاب حضرت صادق (ع) بود گفتگو کرد با یک مردی و مباحثه نمود با او پس بر او غلبه کرد حضرت صادق (ع) باو فرمود هر آینه و بتحقیق مرا سرور کردی و بخداوند قسم یکم حرف حق با او نگفتی! مؤمن طلاق عرض کرد چرا؟ فرمود زیرا که تو با او باقیاس گفتگو کردی و قیاس از دین من نیست .

حدیث بیست و پنجم

در قرب الاسناد از محمد بن ابی نصر بسند خود روایت کرده که عرض کردم با ما رضا (ع) که فدایت شوم بدرستیکه اصحاب ما میگویند که ما چیز را میشنویم که از شما و از پدران بزرگواران شما بمانقل میشود پس چیزهای دیگر را بر آنها قیاس میکنیم و بر آنها عمل می نمایم پس آنحضرت فرمود سبحان الله نه و این نمیشود قسم بخداوند

ابن دین حضرت صادق (ع) نیست و این قیاس کنندگان قومی هستند که بما حاجت ندارند و بتحقیق از طاعت ما خارج شده اند و آنها در جای ما غصباً نشسته اند پس کجاشد آن تقلیدی که بحضرت صادق (ع) و بحضرت باقر (ع) میکردند؟ و حضرت فرمود که حمل نکنید بر قیاس و نیست چیزی که حمل بر قیاس شود مگر آنکه قیاس آنرا پیشکنند و خراب میکند.

حدیث بیست و ششم

شیخ مفید در کتاب مجالس بسند خود از زراره روایت کرده که گفت حضرت باقر (ع) بمن فرمود ای زراره حذر بکن از صاحبان قیاس در دین پس بدرستی که آن قیاس کنندگان ترك کرده اند علم آنچه را که بآن تکلیف شده بودند، و خودشان را بمشقت انداخته اند در طلب آنچه از آن منع کرده شده بودند، و مشغول آنها بآوین کردن اخبار و دروغ گفتن بخداوند است و گویا هن آنها را می بینم ندا میشوند از پیش روی پس از عقب سر جواب میدهند، و از پشت سر ندا میشوند پس از پیش روی جواب میدهند بتحقیق هلاك شدند و در حیرت ماندند در زمین و در دین خودشان.

حدیث بیست و هفتم

ایضاً در مجالس بسند خود از ابن ابی عمیر روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود خدا لعنت کند صاحبان قیاس را پس بدرستی که آنها تغییر دادند احکام کتاب خداوند و سنت پیغمبر را و متهم کردند آنها صادقان در دین را.

حدیث بیست و هشتم

عیاشی بسند خود از عمار بن موسی روایت کرده که از حضرت صادق (ع) از حکومت پرسیدند یعنی از کسیکه اهلیت حکومت دارد؟ پس آنحضرت فرمود: هر که در میان دو نفر بارای خود حکم بکند، پس آنکس بتحقیق کافر شده، و هر کس بارای خود يك آیه را تفسیر نماید بتحقیق کافر شده.

حدیث بیست و نهم

ایضاً عیاشی از ابوالعباس روایت کرده که از حضرت صادق (ع) پرسیدم از ادنی و اقل آنچه انسان بآن مشرك میشود؟ فرمود هر که اختراع بکند بکرای را، پس از

جهت آن دوست دارد و دشمن دارد (یعنی هر که تابع آن بشود دوست بدارد و هر که تابع نشود او را دشمن دارد).

حدیث سی ام

ایضاً عیاشی از عبدالرحمن از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: ادنی و کمترین آنچه که شخص از دین اسلام بیرون میشود این است که يك رأی برای خود اتخاذ بکند در خلاف حق، پس در آن رأی قائم باشد، و بعد از آن فرمود: هر که بایمان کافر شود پس بتحقیق حبط و ضایع شده عمل او.

حدیث سی و یکم

ایضاً از اسحق بن عمار روایت کرده در حدیثی از حضرت صادق که فرمود: ظن میکنند اینها اینکه گمان مینمایند و چنین می‌شمارند که آنها فقهاء و علماء هستند، و چنان میدانند که جمیع فقه و احکام دین را ثابت کرده‌اند از آنچه امت بآن محتاجند، و آنها جمیع علم پیغمبر را ندانسته‌اند، و خودشان بآن علم معرفت و اطلاع نرسانیده‌اند، بیان این آنکه بدرستی که از چیزی از حلال و حرام و از سایر احکام بر آنها وارد میشود، پس از آنچه سؤال کرده میشوند، و در نزد آنها در حکم آنچه از پیغمبر حدیثی نمیشود، و حیا میکنند از اینکه مردمان نسبت چهل بآنها بدهند، و کراهت دارند و عار میکنند از اینکه سؤال کرده شوند و جواب ندهند و بر عجز حمل کرده شوند، پس مردمان عوام طلب بکنند علم را از ایشان، و از همین جهت استعمال کرده‌اند رأی و قیاس را در دین خداوند، و ترك کرده‌اند احادیث و اخبار را، و متدین شده‌اند ببدعتها، و بتحقیق حضرت رسول فرموده: هر بدعت ضلالتست پس بدرستی که آنها زمانیکه سؤال کرده میشدند از چیزی از احکام دین، در صورتیکه در نزد آنها حدیثی از حضرت رسول خدا (ص) نبود رجوع میکردند حکم آنها بسوی کتاب خداوند و بسوی اخبار رسول خداوند و بسوی اخبار صاحبان امر امامت از میان خودشان هر آینه میدانستند آنها آنکسانیکه استنباط میکنند آنها از آل محمد (ص) و از احادیث ایشان حکم آنچه معلوم میشد.

حدیث سی و دویم

شیخ فرات بن ابراهیم در تفسیر خود بسند خود از زید روایت کرده که وقتیکه

سوره ادا جاء نصر الله نازل شد حضرت رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که خدا واجب کرد جهاد را بر مؤمنین در آن فتنه که بعد از من واقع میشود تا آنکه فرمود که: مؤمنان جهاد میکنند از جهة آنحادثه هائیکه در دین حادث میشود و قتیکه عمل برأی میکنند در دین و در دین رأی نیست و جایز نیست کسی عمل برأی کند و بدرستی که دین از خداوند است و امر و نهی او است .

حدیث سی و سیم

در محاسن بسند خود از حضرت صادق (ع) نقل کرده که رساله باصحاب رأی نوشته اما بعد بدرستی که هر که دعوت بکند دیگر را بردین خود بارایها و قیاسها پس آنکس انصاف نکرده و بر حظّ خود نرسیده بعلت آنکه دعوت و خوانده شده بسوی این نیز خالی از رأی و قیاس نیست، و زمانی که نشد بر دعوت کننده قوتی در دعوتش بر- دعوت شده، در امن نمیشود داعی از اینکه محتاج بشود بعد از زمان کمی بدعوت شده، زیرا که ماده ای متعلم طالب را که فایق شده بر معلم خود بعد از زمانی و دیده ایم معلم دعوت کننده را که محتاج شده در رأی خود بسوی رأی آنکسی که او را دعوت میکرد و در همین ظنّ کرده اند ظنّ کنندگان و متحیر شده اند جاهلان و شك کرده اند ریب کنندگان و اگر این در نزد خداوند جایز میشد دیگر بیغیر آن مبعوث نمیکرد با آن کتابائیکه در آنها قطع کردن عذرهاست و نهی نمیفرمود از هزل گوئی و عیب نمیگرفت جاهلیرا و لکن مردم زمانی که قدر و احترام حق را ندانستند، و نعمت خداوند را خوار شمردند، و خودشان را غنی خیال کردند بجهل و تدبیر خود از علم خداوند که در نزد حجج او است، و اکتفا کردند بآن جهل و تدبیر خود، و اعتناء بیغمبران و اوصیاء ایشان نکردند و گفتند هیچ چیزی نیست مگر آنکه آنرا عقلهای ما درك میکند و قلب ما آنرا می شناسد پس خداوند آنجماعت را بسر خودشان وا گذاشت و آنها را مهمل و مخدول گردانید تا آنکه عبادت کننده نفس خود گشتند از راهیکه ندانستند و اگر خداوند باجتهاد و رأی آنها راضی بود در آنچه که ادعا کرده اند از رأی و اجتهاد خودشان، مبعوث نمیکرد بسوی آنها قطع کننده آنچه در میان آنها است، و منع کننده از وصف کردن آنها رأی و اجتهاد خودشان را و بدرستی که من استدلال کردم بر اینکه رضای خداوند غیر این است از جهة مبعوث

کردن خداوند انبیاء را با امور محکم صحیح، و با منکر کردن از امور مفسده دارو بعد از فرستادن انبیاء، ایشانرا ابواب و صراط و دلیلهای خود قرارداد با موری که محبوب و پوشیده شده است از رأی و قیاس پس هر که طلب کند آنچه را که در نزد خداوند است از احکام دین بقیاس و رأی زیاد نکند مگر دوری از خداوند را هر چندیکه عمر او طول یابد و قبول کند از مردم خلاف آنچه را که از جانب خداوند آمده تا آنکه در بعض اوقات تابع میشود و در بعض زمانها متبوع میگردد و نمی بیند در آنچه با او میرسد که استعمال رأی و قیاس کرده بانه تا آنکه رأی و قیاس او در نزد او مثل وحی میشود بخیال او و در این دلیلست از برای هر صاحب عقل و شعور بر اینکه صاحبان رأی و قیاس خطا کرده اند و باطل و لغو گفته اند.

حدیث سی و چهارم

در نهج البلاغه و احتجاج از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود بدرستی که وارد میشود بر یکی از قاضیان و مقتیان يك قضیه از احکام پس حکم میکند در آن بارأی خودش و بعد از آن وارد میشود همین قضیه بعینها بر غیر او پس حکم میشود در آن بخلاف حکم اولی، و بعد از این جمع میشوند قاضیان در نزد آن کسی که آنها را قاضی کرده پس پسند میکنند رأی آنها را و حال آنکه خداوند همه یکیست و قرآن همه یکیست پس آیا خداوند آنها را بر اختلاف امر کرده پس اطاعت خداوند را کرده اند؟! یا آنکه آنها را خداوند از اختلاف نهی کرده پس آنها معصیت کرده اند؟! و یا آنکه خداوند دین ناقص نازل نموده و از آنها اعانت طلبیده بر اتمام کردن دین؟! و یا آنکه آنها شریک خداوند میباشدند تا آنکه آنها بگویند و برخداوند لازم باشد راضی شدن و یا آنکه دین را تام نازل کرده خداوند پس حضرت پیغمبر ما تقصیر کرده در رسانیدن آن و اداء آن دین؟! و حال آنکه خداوند فرموده: ما فرطنا فی الكتاب من شئی و فیه تبيان کل شیئی یعنی ما در قرآن تفریط نکردیم هیچ چیز را و در آنست بیان همه چیز، و ذکر کرده که قرآن بعضی از آن بعض دیگر را تصدیق میکند و اینکه در آن اختلاف نیست، پس فرمود اگر قرآن از نزد غیر خداوند میبود هر آینه در آن اختلاف زیاد میافتاد و بدرستی که ظاهر قرآن انیق است و باطن آن عمیق و فانی نمیشود عجائب آن و تمام نمیگردد غرائب آن

و کشف نمیشود ظلمات و شبهات مگر با آن، و علامه مجلسی بعد از ذکر این حدیث در بحار فرموده که: این سرزنش است بر آنکه حکم بکنند در احکام بارای و عقل خود بدون مراجعه در احکام بسوی کتاب خداوند و احادیث پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام در هر مسئله و هر حکم

حدیث سی و پنجم

صدوق در اکمال الدین بسند خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت سید سجاد روایت کرده که فرمود: بدرستی که دین خداوند بعقلهای ناقص و رأیهای باطل و قیاسهای فاسد درک نمیشود، و بر دین خداوند رسیده نمیگردد مگر با تسلیم گشتن، پس هر که بما تسلیم گشت سالم میشود، و هر که از ما هدایت طلب نمود هدایت یافت و هر که با قیاس و رأی اخذ دین کرد هلاک گردید و هر که در نفس خود چیزی یافت از آنچه ما میگوئیم و حکم میکنیم کافر میشود بآن خدائیکه سبع المثانی و قرآن عظیم را فرستاده از راهی که نمیداند، یعنی از راه جهالت بخداوند کافر میشود.

حدیث سی و ششم

در بحار با سه حدیث سابق از اختصاص شیخ مفید و بصائر صفار بسند خودشان از سعید اعرج روایت کرده اند که گفت عرض کردم بحضرت صادق (ع) بدرستی که آنکسیکه در نزد ما است از آنهاستیکه فقه یاد گرفته اند میگویند که بر ما وارد میشود آنچه حکم آنرا نمیدانیم از کتاب خداوند و از سنت حضرت رسول (ص) پس بارای خود در آن حکم میگوئیم، پس حضرت فرمود دروغ گفته اند زیرا که هیچ چیزی نیست مگر آنکه در آن حکمی در کتاب خداوند و در سنت پیغمبر آمده است.

حدیث سی و هفتم

ایضاً در بحار از محاسن از محمد بن حکیم روایت کرده که بحضرت صادق (ع) عرض کردم بدرستی که قومی از اصحاب ما بتحقیق فقه یاد گرفته اند و بعلم رسیده اند و احادیث بسیار روایت کرده اند پس بآنها وارد میشود چیزی از مسائل پس بارای خودشان در آن میگویند چطور است؟ حضرت فرمود: نه نمیشود و هلاک نشدند گذشته کان مگر بارای خودشان گفتن و بمثل این.

حدیث سی و هشتم

ایضاً در بحار از صاحب غوالی للثالی از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: جمعی از این امت بکتاب عمل میکنند و جمعی بسنت و جمعی بقیاس و زمانیکه اینرا کردند پس بتحقیق بضالات افتادند و فرمود حذر بکنید از صاحبان رأی پس بدرستیکه حفظ کردن احادیث بایشان دشوار شده پس در حلال و حرام با رأی خودشان میگویند پس حلال میکنند آنچه را که خداوند حرام کرده و حرام میکنند آنچه را که خداوند حلال کرده پس بضالات افتاده اند و مردمان را بضالات انداخته اند.

حدیث سی و نهم

ایضاً در بحار از محاسن از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در خطبه اش فرمود: ای مردم بدرستیکه ابتداء واقع شدن فتنه ها هواها و رأیها میشود که مردم دیگر تابع میشوند بآنها و حکمها میشود که ابداع و اختراع میگردد و در آنها مخالفت میکنند با کتاب خداوند و تقلید میکنند مردمان بمردمان دیگر و هر گاه بدرستیکه باطل خالص و آشکار شود مخفی نگردد بر صاحب عقل و شعور، و بدرستیکه حق اگر خالص و واضح گردد اختلاف نمیشود، و لکن از این یگدسته و از آن یگدسته برداشته میشود و مخلوط باهم میگردد و هر دو باهم میآید پس در این وقت شیطان غلبه میکند بر اولیاء خودش و نجات یابند آنکسانیکه از خداوند برایشان خوبی در گذشته است.

حدیث چهارم

در بحار از احتجاج و در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود بتحقیق که دشمنترین خلائق بسوی خداوند و مرد است: یکی مردیست که خداوند او را بنفس خودش واگذار کرده و او انحراف کننده است از راه راست شده و بمیان دل او رسانیده شده سخنان بدعت و جهالت و بدعت کفنده ضلالت پس او فتنه و بلاست برای کسیکه در فتنه و بلا افتد بواسطه او، و گمراهست از راه راست بواسطه کسی که بوده است قبل از او، و گمراه کننده است آنکسیرا که باو پیروی نماید در امور راجعا بزندگان خود و بعد از مردن او از جهة بقای آن اعتقادات باطله که از او اخذ نموده باشد

و حمل کننده خطاهای غیر است بجهت اضلال آن غیر و در گرواست بگناه خود .

و مرد دوم مردیست که جمع کرده جهل را پس آنجهل خود را در میان جاهلان امت گذاشته و پهن کرده، و سعی کننده است در ظلمتهای فتنه و یا آنکه بی اطلاعست در ظلمات خصومات، و کوردلست در آنچه در بستن و آشتی دادنست یعنی طریق حکم کردن در میان مردم را نمیداند و بتحقیق نام نهادند او را اشباه مردم که جهال و اهل ضلال باشند عالم، و حال آنکه او عالم نیست، صبح کرد پس طلب زیادتی کرد در جمع آوری آنچه چیزی که اندک بودن آن خوبتر است از بسیار بودن آن، (ظاهر امر آید آنحضرت فکرهاى باطل و اندیشه های خالی از حقیقت باشد در مسائل و رأیهای فاسد و فرمود تا آنکه چون سیراب شد از آب متعفن یعنی مملو شد باطن خبیث او از فکرهای فاسد و اعتقادات باطله و زیاد کرد از مسائل بیفایده پس نشست در میان مردمان در حالتی که قاضی و مفتی است و ضامن شونده است از برای خلاص کردن آنچه پوشیده شد حل آن بر غیر او از مسائل، و از برای قطع و فصل مرافعات و بیان حل مشکلات، پس اگر وارد شود بر او یکی از قضایای مشکله آماده میکند برای آن سخنان بسیار و بی فایده و ضعیف و سست که صادر سازد آنرا از رأی خودش و بعد از آن با رأی فاسد خود قطع نماید و حکم دهد، و او از پوشیدگی آن شبهات افتاده است در امور و راهی که مانند تار عنکبوت است، یعنی چنانکه مگس را بتار ضعیف خود میگیرد همچنین این مرد با سخنان سست خود مردم جهال و اهل ضلال را بجانب خود میکشد، و مقتدای مردم و حکم کننده در میان جاهلان گردد و فرمود و بعد از حکم کردن نمیداند بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاق افتد که صواب گردد حکم او، میترسد از آنکه خطا باشد، و اگر در حکم خطا کند امیدوار میشود که صواب کرده باشد جاهلست بسیار خبط کننده در میان نادانان، رونده است در ظلمات جهل بدیده ضعیف، سواره است بر شترهاییکه پیش راه خود را نمیبیند، نگزیده بر علم و دانش بدن دان بر نده (یعنی دندان بر هیچ علم نهاده) میفکند روایت هارا بیوقوفانه مانند افکندن باد گیاه خشک شکسته را، بخدا سوگند که نیست قادر و توانا بیاز گردانیدن و تقریر کردن آنچه وارد شده است بر او از مسائل، بحساب نمیگیرد علم را در چیزی از آنچه انکار دارد آنرا و نمیداند و نمی بیند، بدرستی که از پس آن که باو رسیده مذهبی و راهی باشد بر غیر او را

یعنی گمان آن نادان آنستکه مذهب حق آنست که از او ترشح میکند و اگر تاریک و پوشیده شود بر او کاری آن کار را می پوشاند بجهت آنکه میدانند چهل نفس خود را بمسائل و نمیخواهد که آشکار شود حال او در میان ارباب علم و فضائل، فریاد میکند از جور قضاوت کردن او خونهای بناحق ریخته شده و، مینالد با و از بلند از دست ستم او میرانهای مباح که بحکم باطل او بغیر حق بکسی دیگر رسیده، بسوی خداوند تعالی شکایت میکنم از گروهی که عیش و زندگانی میکنند در حالت جهالت و می میرند در حینی که گمراهند و نیست در میان ایشان متاعی که کاسد تر باشد از کتاب خدا و قتیکه تلاوت کرده شود حق تلاوت آن و نیست هیچ متاعی که رایجتر و گرانتر باشد در نزد او از فروختن کتاب خداوند هر گاه تغییر و تحریف داده شود از مواضع آن و تاویل کرده شود بر مشتبهات نفس و اغراض فاسده آن و نیست در نزد ایشان زشتتر از معروف زیرا که مخالف طبع ایشان است و نه نیکوتر از منکر بجهت آنکه موافق سلیقه ایشانست .

مؤلف میگوید : احادیث و اخبار در این زمینه دروسائل و بحار الانوار بسیار است و اکتفاء شد در این فصل بچهل حدیث از جهت اختصار پس ای برادر که در دین داری میخواهی که با علم و بصیرت باشی، لازمست که باین اخبار بعین عبرت و اعتبار نظر نمائی و از معانی آنها کاملاً اطلاع حاصل کرده تکلیف خود را بدانی و در جهالت و غفلت بسر نبری نمیدانم قاضی عدلیه ای بامفتی شرعیه در این چهل حدیث حضرات ائمه علیهم السلام نیک نظر کن و حذر کن از عمل کردن بر قیاس و ظن و خیالات و هوی زیرا که نهی کرده اند و منع صریح فرموده اند از این چهار چیز در این اخبار و در غیر از اینها .

و بدانکه مراد از این چهار چیز که قیاس و هوی و رأی و ظن باشد يك معنی است که حاصل آنها تمسك و اعتماد کردنست در مقام قول و عمل بر چیزی اعم از اینکه آنچه چیز قانونی مدون باشد، یا خطرات ذهنیه برخلاف قرآن و احادیث ائمه اطهار، و صدق اینمقال از تامل در معانی این چهل حدیث معلوم میشود، و اگر همه آنها را ملاحظه بکنی واضح میگردد که مراد از همه يك معنی است، و آن عبارتست از اعتماد کردن بچیزی غیر از قرآن و احادیث اهل بیت عصمت بر حسب خیالات و استدلالات، اگر چه در بعضی از اوقات ظن و قرینه هم حاصل شود آنرا علم نتوانگفت، چنانکه در حدیث چهل فرموده:

پس اگر وارد شود براو یکی از قضایای مشکله آماده میکند برای آن سخنان بسیار بیفایده و ضعیف و سست که صادر سازد آن را از رأی خودش، یعنی از ظنون و قرائن خودش.

و حاصل این است که از اخبار سابقه معلوم میشود که گمان و زعم حتی قطعیکه از قیاس و خیال حاصل میشود در قضاوت و فتوی محل اعتبار و لایق اعتماد نیست، و بلکه حصول علم شرطست، و لابد منه است که از جنس اینها نباشد، چنانکه از اخبار مذکوره معلوم گردید، هم چنین از آیات شریفه نیز این معنی واضح است و آنها نیز بسیار است از آنجمله:

آیه اول در سوره قصص است

قوله تعالی: **ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله (آیه ۵۰)** یعنی و کدام کس ضالتر است از آنکه تابع هوای خود باشد بغير هدايت از خداوند؟ و مراد از هوی در این آیه رأست چنانکه در کافی در تفسیر این آیه از حضرت کاظم (ع) روایت کرده که فرمود: یعنی آنکسی که اخذ کرده دین خود را از رأی خود از غیر امام از - ائمه هدی (ع).

و در بصائر الدرجات مثل این روایت را از حضرت صادق (ع) روایت کرده است پس معلوم شد که معنی هوی در احادیث سابقه رأی است و در کنز اللغة هوی را بمعنی سخن باطل و اهوا را بمعنی قصد کردن گرفته، و آن نیز راجع است بمعنای حدیث شریف.

آیه دوم در سوره روم است

قوله تعالی: **بل اتبع الذين ظلموا و اهو انهم بغير علم (آیه ۴۸)** یعنی تابع شده اند آنکسانیکه ظلم کرده اند بر اهوا، خودشان بدون علم.

آیه سیم در سوره ص

قوله تعالی: **ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله (آیه ۴۵)** یعنی تابع هوی

مباش پس ترا از راه راست خداوند بضلالت اندازد و گمراه نماید .
و مراد از هوی در این آیه نیز رأی است بدون علم چنانکه از تفسیر آیه معلوم
میشود زیرا که آیه در قضیه حضرت داود است و آن قضیه معروفست .

آیه چهارم در سوره شوری است

قوله تعالی: **وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ**
(آیه ۱۴) یعنی راست و مستقیم باش چنانکه ماموری و تابع مباش بر اهواء آنها و بگو
که من ایمان آورده‌ام بر آنچه خداوند نازل کرده است یعنی ایمان آوردن شخص بمانزل الله
منافات دارد با تابع شدن به رأی آنها .

و از تفسیر این آیه که در ولایت حضرت امیر المؤمنین (ع) است و در مقام نهی کردن
حضرت رسولست (ص) از تابع بودن بر رأی و هوای منافقان معلوم میشود که مراد از
اهواء رأیها است .

آیه پنجم در سوره جاثیه

قوله تعالی: **ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ**
لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۱۷) یعنی بعد از آن ما قراردادیم ترا در طریقه‌ی از امر دین پس تو تابع
آن طریقه شو ، و تابع مشو بر اهواء آنکسانی که علم ندارند .
و در تفسیر صافی فرموده : یعنی رأیهای جهال که تابع شهوات ایشانست .

آیه ششم در سوره محمد (ص)

قوله تعالی : **أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوْعَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ**
(آیه ۱۵) یعنی آیا پس آنکسیکه بوده باشد بایینه و حجتی از خداوند خودش مثل
آنکسی است که عمل زشت او در نظرش زین شده است و تابع اهواء خودش شده اند؟! .
و در تفسیر صافی فرموده که مراد از کسیکه بایینه است در این آیه حضرت
امیر المؤمنین (ع) است ، و مراد از تابعین اهواء خودشان غاصبین حق آنحضرتست که

تابع آراء خودشان شده اند در منع کردن آنحضرت از حقّ خودش .

آیه هفتم در سوره نجم

قوله تعالى : ان يتبعون الا الاظن و ما تهوى الا قس و لقد جاّتهم من ربهم الهدى (آیه ۲۳) یعنی تابع نمیشوند مگر بظن و گمان خودشان و مگر بآنچه نفسهای آنها آنرا خواهش کرده است و رأی آنها است ، و بتحقیق آمده است بآنها هدایت از خداوند آنها یعنی آن جماعت اگر تابع شوند ما برایشان هدایت فرستاده و راهرا نشان داده ایم .

آیه هشتم در سوره جاثیه

قوله تعالى : افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم (آیه ۲۲) یعنی آیا پس می بینی آنکسیرا که اخذ کرده خدای خود را هوای نفس خود ، و خداوند او را اضلال فرموده ؟ یعنی بسر خودش رها کرده در حالتیکه عالم بود بضلال او .
و در تفسیر این آیه نقل کرده که بود یکی از آنها که از يك سنك خوشش می آمد پس بر آن عبادت میکرد و روزمانیکه خوبتر از آنرا میدید اولی را ترك میکرد ، و بر دومی عبادت میکرد .

پس معلوم شد که مراد از هوی رأی و خیال و گمان شخص است .
و از این آیات معلوم گردید که شخص نباید باین رأی که ناشی از هوای نفس است تابع باشد و عمل نماید .

و در تفسیر آیه اول که : و من اضل ممن اتبع هویه باشد شیخ محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از معلى بن خنیس از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود :
یعنی آنکه اخذ میکنند دین خود را رأی خودش بغیر از هدایت امام از ائمه هدی (ع)
و ایضاً بسند خودش از برنظی از حضرت کاظم (ع) روایت کرده که فرمود یعنی آنکسیکه اخذ کرده دین خود را رأی خودش بغیر از هدایت امام از ائمه هدی .
و ایضاً بسند خود از غالب نهوی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود یعنی اخذ کرده رأی خود را دین خودش .

وایضاً بسند خود از ابن فضیل روایت کرده که حضرت ابوالحسن (ع) فرمود یعنی اخذ کرده هوای خود را دین خود بشمار از هدایت از ائمه هدی علیهم السلام . پس از این اخبار معتبره مذکوره معلوم شد که مراد از هوای و اهواء در آیات سابقه همان ظن است که خداوند تعالی نهی فرموده از تابع بودن بر آن و عمل کردن بر آن در احکام دین و قضاء و افتاء بر حسب آن .

و آیات در اینخصوص که نهی از عمل کردن بظن باشد بسیار است و چند آیه از آنها را بطریق اختصار نقل میکنیم از باب تأکید .

آیه نهم در سوره مائده

قوله تعالی : **وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ** (آیه ۸۱)

آیه دهم در سوره انعام

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآیاتنا (آیه ۱۵۱)

آیه یازدهم در آنسوره

قُلْ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ كُمْ (آیه ۵۶)

آیه دوازدهم در سوره مائده

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ (آیه ۵۴)

آیه سیزدهم در سوره مومنین

وَلَا تَتَّبِعِ الْحَقِّ أَهْوَاءَهُمْ (آیه ۷۳)

آیه چهاردهم در سوره قمر

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (آیه ۴)

آیه پانزدهم در سوره انعام

وَأَنْ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ (آیه ۱۱۹)

آیه شانزدهم در سوره رعد

وَلَنْ تَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ (آیه ۳۷)

آیه هفدهم در سوره اعراف

وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ (آیه ۱۷۵)

آیه هیجدهم در سوره کُف

و اتبع هویه و كان امره فرطا (۲۷:۲)

آیه نوزدهم در سوره طه

و اتبع هویه فتردى (۱۷:۲)

آیه بیستم در سوره نازعات

ونهى النفس عن الهوى (۴۰:۲)

و این آیات شریفه احتیاج بذکر ترجمه و تفسیر ندارد زیرا که ترجمه و ذکر تفسیر آیه اول تا آیه هشتم در این مقام برابر با بصیرت کافیهست ، و معنای این آیات بر صاحبان ذکاوت از معنای آنها ظاهر است و حاصل همه این آیات منع و نهی بلیغست از عمل کردن بظن و هوی ، پس معلوم میشود از تفسیر آیه اول که مراد از هوی و اهواء در آیات دیگر همان ظن است و عمل کردن است بر ظن در احکام شرعیّه -

و از این آیات و ترجمه و تفسیر اینها معنای آن چهل حدیث مذکوره واضح میشود که مراد از قیاس و هوی و اهواء در آنها نیز ظن است و مراد از آنها غیر از ظن و قیاس چیزی دیگر نیست ، و مقصود از همه آنها يك معنی است که عبارت باشد از ظن و گمان و خیال که از غیر احادیث حاصل گردد و بر غیر از اخبار اعتماد شود ، چه ظن حاصل شود و یا قطع برای شخص ظاهر گردد و ممکن نیست که مراد از قیاس و هوی در اخبار غیر از ظن باشد و مراد از قیاس و هوی در احادیث غیر از ظن در تفسیر آیات گردد ، بعلم آنکه در اخبار شریفه معنای آیات را حضرات ائمه (ع) میفرمایند ، و جمیع احادیث ایشان تفسیر قرآن است و کل فرمایشات آن بزرگواران از قرآن برایشان معلوم شده است ، و حکم جمیع اشیاء و چگونگی جمیع چیزها در قرآنست بنص خود قرآن ، چنانکه میفرماید :

ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین (انعام آیه ۵۹)

یعنی هیچ تر و خشک نیست مگر آنکه حکم آن در کتاب مبین است و میفرماید :

و انزلنا الیک الکتاب تبیاناً لکل شیئی و در قرائت ائمه (ع) فیه تبیان کل شیئی (نحل آیه ۹۱)

یعنی بیان همه چیز در قرآنست و میفرماید : و کل شیئی احصیناه فی امام مبین

یعنی همه چیزها را احصاء کردیم در امام مبین که قرآن باشد و میفرماید: ما فرطنا فی الكتاب من شیئی (انعام آیه ۳۸)

یعنی ما تفریط نکردیم در قرآن حکم هیچ چیز را و واگذار نکردیم از حکم چیزی در آن پس وقتیکه حکم همه چیزها در قرآن شریف شد و بیان همه در آن گردید پس واضح میشود که حرمت قیاس و ظن و خیال که در این چهل حدیث سابق حکم بحرمت آنها فرموده اند باید البته در قرآن بوده باشد، و نیست آن مگر در این بیست آیه مذکوره که خداوند در آنها حکم بحرمت تابع بودن هوی فرموده، و از تبعیت نهی صریح وضع واضح کرده، پس حرمت عمل بظن و قیاس از این آیات و از اخبار گذشته معلوم و ثابت و محقق گشت، و ظن و قیاس که از غیر آیات و روایات حاصل گردد واضح شد حرمت عمل بآنها

و اما آن اجتهاد و رأی که از احادیث بطریق علم حاصل شود و آن استنباطیکه بر سنن یقین از قرآن و از اخبار ائمه (ع) معلوم گردد پس عمل بآن از واجبات و ترک آن از محرّماتست زیرا که حضرات ائمه (ع) خود امر فرموده اند بتحصیل علم و حاصل کردن قطع و یقین از قرآن و از احادیث خودشان چنانکه در فصل اول گفته شد.

و بلکه در اخبار معتبره امر باستنباط از احادیث خودشان فرموده اند چنانکه در وسائل و حدائق هر دو نقل کرده اند از آخر سرائر از کتاب هشام بن سالم که حضرت صادق (ع) فرمود: انما علينا ان نلقى الیکم الاصول وعلیکم ان تقرعوا.

یعنی بدرستیکه آنچه بر ما لازم است این است که ما اصول را بشما القاء بکنیم و بشما نیز لازم است که تفریع بکنید و از آن اصول ما استنباط نمایید و از کتاب احمد بن محمد بن زغلی نقل کرده که حضرت امام رضا (ع) فرمود: و علينا القاء الاصول وعلیکم التفریع.

یعنی بر ما لازم است القاء کردن و یاد دادن اصول بشما و بر شما لازمست تفریع کردن یا اصول ما و استخراج نمودن احکام از آنها.

پس از این دو حدیث شریف معلوم شد که استنباط احکام جزئیه و اخذ و استخراج مسائل فرعیه از اصول و قواعد و قوانین ائمه (ع) عیب ندارد، و بلکه لازم است، و استنباط

حکم شرعی همین است و بس، و غیر از این طریق دیگر نیست، پس وقتی که احادیث فصل اول را باین احادیث ضم کردی حاصل این هر دو معتبر بودن استنباط و فهم قطعی در تفریع حکم شرعی میشود، و اینهم ظن و قیاس و رأی از روی هوی نخواهد شد و بلکه این رافهم و استنباط و علم و استخراج از اصول و قواعد ائمه (ع) میگویند خواه بطریق اصولیین حاصل شود و خواه بطریق اخباریین، و اکثر آن اصول و قواعد را علامه مجلسی در جلد اول بحار و محقق بحرانی در مقدمات حدایق نقل کرده اند، و جمله از آنها را حقیر در کتاب اربعین که موسوم است به الدرّة البیضاء ذکر کرده است، و اگر خداوند عالم توفیق بدهد بیشتر آنها را در کتابی مستقلاً جمع خواهم کرد انشاء الله تعالی و فقنا الله للعلم والعمل ولكن شناختن آن اصول و قواعد کلیه و فهمیدن معانی آنها کار هر کس نیست، و استنباط مسائل فرعیه و استخراج احکام جزئیه از آن اصول و قوانین کلیه شغل هر مرد نیست، طعمه هر مرغکی انجیر نیست، و احادیث حرمت عمل بر ظن و قیاس را در جلد اول بحار و در وسائل نقل کرده اند، و اینقدر از کلام در این فصل و اینمقام کافی است.

فصل سوم

در وجوب رجوع قاضی و مفتی در مقام قضا و فتوی با احادیث حضرات
 ائمه علیهم السلام و منحصر بودن فهم احکام دین از احادیث
 اهل ذکر و وحی و تنزیل سلام الله علیهم

بدانکه احادیث که بر این مطلب دلالت دارد بسیار است و ما چهل حدیث از
 آنها در این فصل ذکر میکنیم.

حدیث اول

در کافی بسند خود از ابوبصیر روایت کرده از حضرت صادق (ع) که در تفسیر
 این آیه: وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسئلون (زخرف آیه ۴۳) فرمود پس
 رسول خدا (ص) ذکر است و اهل بیت او اهل ذکر است و ایشانند سؤال شدگان و سؤال
 کردن مردمان باید از ایشان باشد.

حدیث دویم

در کافی از فضیل از حضرت صادق (ع) در تفسیر همین آیه روایت کرده که فرمود
ذکر قرآنست و ما ائمه (ع) قوم آن هستیم و سؤال کردن مردم منحصر است بر ما که از
ما سؤال بکنند. و این حدیث را در بصائر نیز روایت کرده.

حدیث سیم

در کافی از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که عرض کردم باو
بدرستی که در نزد ما کسی است که گمان میکند که مراد از اهل ذکر در آیه فاستلوا
اهل الذکر انکتّم لا تعلمون (نحل آیه ۴۵) جماعت علماء یهود و نصاری است آنحضرت
فرمود اگر چنان باشد پس آنها شما را بدین خودشان دعوت میکنند و بر شما واجب
میشود قبول قول آنها زیرا که آنها بنا بر این اهل ذکرند و بعد از آن اشاره فرمود بر سینه
مبارک خود و فرمایش نمود که: ما یم اهل ذکر و ما یم سؤال شونده.

حدیث چهارم

در تفسیر همین آیه از عبدالله بن عجلان از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت
رسول خدا (ص) فرمود منم ذکر و حضرات ائمه (ع) اهل ذکرند و از آیه اول پرسید؛ فرمود
ما یم قوم حضرت رسول (ص) و ما یم سؤال شدگان.

حدیث پنجم

در کافی بسند خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده که عرض کردم بخدمت
حضرت صادق (ع) که در آیه: فاستلوا اهل الذکر انکتّم لا تعلمون (نحل آیه ۴۵)
مراد از اهل ذکر کدام کس است؛ فرمود مراد از ذکر حضرت رسول است و ما یم اهل او
و ما یم سؤال شوندگان و گفت عرض کردم مراد از آیه: و انه لذكر لك و لقومك و سوف
تسئلون (زخرف آیه ۴۳) کیانند؟ فرمود خداوند ما را قصد کرده و ما یم اهل ذکر و ما یم
سؤال شوندگان.

حدیث ششم

در کافی بسند خود از و ش روایت کرده که از حضرت رضا (ع) سؤال کرد از آیه
سابقه؟ فرمود ما یم اهل ذکر و ما یم سؤال شوندگان، عرض کردم پس شما ید سؤال

شوندگان؟ وما شیعیان سؤال کنند گانیم؟ فرمود بلی عرض کردم بر ما لازمست سؤال کردن از شما؟ فرمود بلی عرض کردم بر شما لازمست جواب دادن فرمود؛ نه و جواب دادن در اختیار ما است اگر خواستیم جواب میدهیم و اگر خواستیم نمیدهیم آیا نشینده فرموده خداوند را هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب (سوره ص آیه ۳۸) یعنی این عطای ما است اگر میخواهی منت بگذار و اگر میخواهی امسك بکن و نگوی آنرا.

حدیث هفتم

در کافی بسند خود از اوشا روایت کرده که از حضرت رضا (ع) شنیدم فرمود که حضرت سید سجاد میفرمود: واجبست برائمه (ع) آنچه واجب نیست بر شیعیان ما و واجبست بر آنها آنچه بر ما واجب نیست خداوند امر فرمود بر ایشان که از ما سؤال نکنند فرموده: فاستلوا اهل الذکر ان کتم لاتعلمون (نحل آیه ۴۵) پس امر فرموده بر ایشان که از ما سؤال نکنند و بر ما جواب دادن لازم نیست و هر گاه خواستیم جواب میدهیم و اگر خواستیم امسك از آن میکنیم، و این حدیث را در بصائر نیز نقل کرده.

حدیث هشتم

در کافی از ابوبکر حضرمی روایت کرده که نزد حضرت صادق (ع) بودم برادر کمیت بخدمت آنحضرت مشرف شد و از معنای آیه سابق سؤال کرد که ایشان کیانند؟ فرمود ما ئیم من عرض کردم بر ما واجب است که از شما سؤال بکنیم؟ فرمود بلی گفتم بر شما واجبست جواب دادن؟ فرمود نه این موقوفست باختیار ما. و این حدیث را صفار نیز در بصائر روایت کرده است.

حدیث نهم

ایضاً در کافی بسند خود از عبدالحمید روایت کرده از حضرت صادق (ع) در حدیث طولانی در تفسیر آیه سابقه که فرمود: کتاب خداوند ذکر است و اهل آن آل محمد است خداوند امر فرموده مردمانرا بر سؤال کردن از ایشان و امر فرموده بر سؤال کردن از جاهلان و خداوند قرآنرا ذکر نامیده و فرموده: و انه لذکر لك و لقومك (زخرف آیه ۴۳) و فرموده: و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیههم (نحل آیه ۴۶) یعنی بدرستی که قرآن ذکر است برای تو و برای قوم تو و ما نازل کردیم بر تو ذکر را تا آنکه بیان

کنی برای مردم آنچه را که برایشان نازل شده از احکام دین و فرموده : اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء آیه ۶۲) و فرموده و لوردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلهم الذین یتنبطونه منهم (نساء آیه ۸۵)

یعنی اگر رد بکنند آن امر دین را بسوی حضرت رسول خدا (ص) و بسوی صاحبان امر امامت و خلافت که از خودشان میباشند هر آینه آن امر را میدانند آنکسانی که استنباط میکنند از ایشان پس خداوند رد کرده امر مردمان را بسوی صاحبان امر از خودشان آنکسانی که امر فرموده خداوند باطاعت ایشان ورد کردن احکام بسوی ایشان.

حدیث دهم

علی بن ابراهیم استاد کلینی صاحب کافی در تفسیر خود از زراره در تفسیر آیه سابقه روایت نموده که از حضرت باقر (ع) پرسید که مراد از اهل ذکر کیست؟ فرمود ما تمیم عرض کردم پس شما سؤال شوندگان میباشید و ما سؤال کنندگان؟ فرمود بلی عرض کردم پس بر ما واجب است که از شما سؤال بکنیم؟ فرمود بلی عرض کردم و بر شما لازمست جواب دادن؟ فرمود نه این موقوفست بخواست ما اگر خواستیم امساک میکنیم از جواب و بعد فرمود: هذا عطاؤنا فامنن او امسک (سوره ص آیه ۳۸)

حدیث یازدهم

صدوق در امالی و عیون از زریان بن صلت روایت کرده در حدیثی مفصل که حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون بعلما، اهل سنت فرمود: خبر بدهید بمن از معنای این آیه ثم اورثنا کتاب الذین امسک فیما من عبادنا (سوره فاطر آیه ۲۹) یعنی بعد از آن قرآن را ارث دادیم بر آنکسانی که ایشانرا بر کزیدیم از بندگان خود پس علماء گفتند خداوند اراده کرده باین اشخاص جمیع امت را پس آنحضرت فرمود بلکه اراده کرده عترت طاهره را تا آنکه فرمود ما تمیم عترت طاهره و اهل ذکر که خداوند فرموده: پس سؤال بکنید از اهل ذکر اگر علم باحکام نداشته باشید پس گفتند بدرستی که خداوند در آیه سابقه اراده کرده از اهل ذکر علماء، یهود و نصاری را، پس آنحضرت فرمود سبحان الله آیا این جایز میشود؟ و در این صورت آنها ما را بدین خودشان دعوت میکنند و میگویند که آن افضلست از دین اسلام پس مأمون گفت آیا در نزد تودر این مطلب

شرخی هست بخلاف گفته علماء؛ فرمود بلی مراد از ذکر حضرت رسول خدا (ص) است و ما اهل اوئیم و این بیان شده در کتاب خداوند که در سوره طلاق (آیه ۱۱) میفرماید: *قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات* یعنی بتحقیق خداوند نازل کرده و فرستاده بسوی شما ذکر را که رسول خدا (ص) باشد که بر شما تلاوت میکند آیات و اضحات خداوند را پس ذکر در این آیه رسول خدا (ص) است و ما ئیم اهل او .

حدیث دوازدهم

محمد بن حسن صفار در بصائر بسند خود از حضرت باقر (ع) روایت کرده در آیه سابقه که فرمود در تفسیر آیه *و انه لذکر لک و لقومک و سوف تستلون* مراد از ذکر حضرت رسول خدا (ص) است و اهلیت او اهل ذکرند و ایشانند سؤال شوندگان .

حدیث سیزدهم

در بصائر ایضاً بسند خود از حضرت باقر (ع) روایت کرده در آیه سابقه که فرمود: *خداوند ما را قصد کرده باین آیه و ما ئیم سؤال شوندگان و سؤال منحصر بما است و از غیر ما سؤال نباید کرد .*

حدیث چهاردهم

عیاشی در تفسیرش از احمد بن محمد بزندی روایت کرده که حضرت رضا (ع) باو نوشت: *خداوند بر ما و بر تو عافیت عطا فرماید بدرستی که شیعیان ما آنکسانند که بر ما تابع بشوند و بما مخالفت نکنند و خداوند فرمود که سؤال بکنید از اهل ذکر اگر عالم نبوده باشید باحکام دین و فرموده *فلولا تفر من کل فرقة منهم طائفة لیثقهوا فی الدین و لینذروا قومهم* (توبه آیه ۱۲۳) یعنی چرا کوچ نمیکنند و نمیروند از هر فرقه از ایشان طائفه و جماعتی تا آنکه تحصیل علم و بصیرت نمایند در احکام دین و مسائل آنرا معرفت رسانند برای اینکه قوم خود را انداز نمایند و بترسانند پس به تحقیق فرض و واجب شده بر شما شیعیان سؤال کردن از ما و رد کردن احکام را بسوی ما و بر ما واجب نشده جواب دادن از مسائل بلکه ما مختاریم در جواب گفتن .*

مؤلف میگوید در این چهارده حدیث که در تفسیر آیات سابقه وارد شده است بطریق واضح بیان فرموده اند که مراد از اهل ذکر و اولی الامر که خداوند امر فرموده که باید از ایشان احکام دین سؤال شود و حکم مسائل شرعیه بسوی ایشان رد شود نه بغیر ایشان، حضرات ائمه علیهم السلام هستند نه غیر ایشان پس معلوم میشود که باید در هر مسئله رجوع با حدیث ایشان نمود و احکام را از اخبار ایشان اخذ کرد و نیز معلوم میشود که باید احکام مسائل دین را بطرین علم از اخبار ائمه اطهار (ع) اخذ نمود نه بطریق ظن و گمان زیرا که خداوند فرموده **فاستلوا اهل الذکر انکم لتعلمون** یعنی در صورتیکه علم ندارید پرسید تا اینکه برای شما علم حاصل شود پس اگر علم حاصل نکرد و در شک بماند سؤال فائده نمیدهد و در این فرض شخص سؤال کننده و جواب گوینده بر تکلیف خود عمل نکرده و فرموده خداوند را بجا نیاورده زیرا که مامور شده بود از جانب خداوند بنص آیه شریفه بر تحصیل علم و اخذ کردن آن از احادیث اهل ذکر پس باید سؤال شونده علم داشته باشد و سؤال کننده علم را تحصیل نماید نه آنکه العیاذ بالله سائل و مسئول هر دو جاهل بحکم واقعی بوده باشند.

پس قاضی و مفتی اگر بطریق شک و ظن و تردید حکم و فتوی بدهند (چنانکه در حدیث گذشت) اگر اصابه نماید اجر ندارد و اگر خطا نماید وبال آن بر او میماند. و اعلم یا اخی بدرستی که در فهمیدن احادیث و احکام ائمه (ع) لذتی است که شخص بعد از چشیدن آن از آن دست نمیکشد:

چنانکه مرحوم صدوق در کتاب عیون بسند خود از عبدالسلام هروری روایت کرده که حضرت رضا (ع) فرمود خداوند رحمت بکند آن بنده را که امر ما را احیاء بکند گفتم چگونه امر شما را احیاء و زنده بکند؟ فرمود یاد میگیرد علوم ما را و یاد میدهد آن علوم را بر مردمان پس بدرستی که مردم اگر بدانند و علم حاصل نمایند بمحسّنات کلام هر آینه بما تابع میشوند و از فرمایشات ما اعراض نمیکند،

و ایضاً صدوق در خصال بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود ای فضیل بدرستی که احادیث ما قلبها را زنده میکند، و ایضاً در معانی الاخبار بسند خود از محمد بن عیسی از مردی روایت کرده

که نوشتم بسوی حضرت عسکری (ع) که از پدران بزرگواران شما روایت شده ائست که بدرستی که حدیث شما صعب و مستصعب است که متحمل نمیشود بر آن نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمن امتحان شده .

پس از آن حضرت جواب آمد که بدرستی که معنای این حدیث این است که ملک آنرا متحمل نمیشود تا اینکه آنرا خارج کند بملک دیگر مثل خود ، و آنرا پیغمبر متحمل نمیشود تا آنکه آنرا خارج بکند بر پیغمبری مثل خود ، و متحمل نمیشود مؤمن بآن حدیث تا آنکه خارج کند آنرا بمؤمن مثل خود ، و بدرستی که معنای آن این است که مؤمن در قلبش بر آن متحمل نمیشود ، و نگاه نمیدارد از جهت حلاوت و شیرینی آن حدیث که در سینه او حاصل میشود ، تا آنکه آنرا خارج بکند بسوی غیر از خودش .

مؤلف میگوید باین احادیث دلسوز نظر بکن و باین کلمات قلب خراش تدبر و تامل نما و ببین که حضرات ائمه (ع) چه فرموده اند و چه ها شد و چطور مردمان از احکام دین اعراض کرده اند و جهت روی گردانیدن ایشان از احکام قرآن و از فرمایشات اهل آن چه بوده است؛ زیرا که زبان قلم کند است از بیان آنها و عنان سخن در مقام اظهار و گفتن گرفته شده است : عالمی خواهم از این عالم بدر تا بکام دل کنم خاکی بسر .

حدیث پانزدهم

در کافی بسند خود از عبدالله بن سلیمان روایت کرده در حدیثی که حضرت باقر (ع) فرمود پس حسن بصری برود بطرف راست و چپ بخدا قسم که علم یافته نشود مگر در نزد ما اهلیت .

حدیث شانزدهم

در کافی و محاسن بسند خودشان روایت کرده اند از زراره که حضرت باقر (ع) فرمود در حدیثی که در امامت است: آگاه باش بدرستی که اگر مردی تمام شبها نماز بکند و تمام روزها روزه بگیرد و جمیع مال خود را تصدق بکند و جمیع زمان عمرش را حج نماید و نشناسد ولایت و امامت ولی خداوند را تا آنکه او را ولی و امام و دوست خداوند بداند .

و تا آنکه جمیع اعمال و افعال و اقوال او بدلالت آن ولی خداوند باشد پس نخواهد

شد از برای او حقی در ثواب خداوند و از اهل ایمان نخواهد بود آن مرد ابدأ .

مؤلف میگوید نظر بکن باین حدیث صحیح که چطور شرط کرده بودن جمیع اعمال شخص را بدستور العمل حضرات ائمه (ع) و قبول نبودن تمامی اعمال بدون آن .

حدیث هفدهم

در کافی بسند خود از سدیر روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود در حدیثی: بدرستی که مردم بسه چیز مکلف شده اند یکی معرفت ائمه (ع) و یکی تسلیم برایشان در آنچه بمردم بفرمایند و یکی رد کردن بسوی ایشان در آنچه در آن اختلاف کردند و ندانستند و علم بر آن نداشته اند .

حدیث هیجدهم

در کافی بسند خود از یونس بن یعقوب روایت کرده که بحضرت صادق (ع) عرض کردم که از شما شنیدم فرمودی وای بوده باشد بصاحبان کلام و نهی فرمودی از علم کلام!!! پس آنحضرت فرمود بدرستی که من گفتم وای بر آنها هر گاه کلام مرا ترك بکنند و بروند بسوی آنچه خودشان اراده میکنند و خیال بنمایند .

حدیث نوزدهم

در کافی از ابو عیینه حدّاه روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود در حدیث استطاعت: مردم همه مختلفند در رسیدن بحق و جمیع ایشان هالکنند مگر کسیکه خداوند بر او رحم بکند چنانکه فرماید: ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک (هود آیه ۱۲۰) تا آنکه فرمود در این آیه: ویحل لهم الطیبات یعنی اخذ کردن علم از اهل علم و یحرم علیهم الخبائث (اعراف آیه ۱۵۶) یعنی اخذ قول آنکسیکه قول او مخالف فرمایشات ائمه (ع) باشد و خبائث قول مخالف است .

حدیث بیستم

در کافی بسند خود از عمیره روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود مردمان مامور شده اند بمعرفت امامت ما و برد کردن احکام بسوی ما و تسلیم کردن بر امر ما و نهی ما و هر گاه نماز بکنند و روزه بگیرند و شهادت بر تو حید بدهند و قرار بگذارند در نفس خودشان که ردّ نکنند احکام دین را بسوی ما با همین مشرک میشوند .

حدیث بیست و یکم

در کافی از محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود که نیست در نزد احدی از مردم يك حقی و يك كارد درستی و نیست احدی که قضاوت بحق بکند مگر آنکه از نزد ما خارج بشود و زمانیکه کارها باشیعه شد خطاه از ایشان است و درستی در بعض کارهای آنها از حضرت امیر المؤمنین (ع).

حدیث بیست و دوم

و در کافی از زراره روایت کرده گفت در خدمت حضرت صادق (ع) بودم و در نزد آنحضرت مردی از اهل کوفه بود و سؤال میکرد از فرمایش حضرت امیر المؤمنین که فرموده بود پرسید از من از آنچه میخواهید و هر چه سؤال بکنید من جواب شما را میدهم در آنچه بیکه پرسیده بودید پس حضرت فرمود بدرستیکه نیست در نزد احدی چیزی از علم مگر آنکه خارج شده از نزد امیر المؤمنین (ع) پس بروند مردم با آنچائیکه میخواهند پس قسم بخداوند که امری و عملی نیست مگر در اینجا و اشاره فرمود دست خود بخانه خودش.

حدیث بیست و سیم

در کافی از ابوبصیر روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود پس حکم کننده بطرف مشرق و مغرب گردش بکند آگاه باشید قسم بخداوند بعلم رسیده نمیشود مگر از اهلیت که جبرئیل بایشان نازل شده.

حدیث بیست و چهارم

در کافی بسند خود از هاشم صاحب برید روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی آگاه باشید بدرستیکه بر شما شر است اینکه بگوئید بچیزیکه از مانشیده باشید،

حدیث بیست و پنجم

شیخ کثی در کتاب رجال خود بسند خودش از فضیل بن عثمان روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود در حق مؤمن طاق که از خواص اصحاب آن حضرت بود بمن رسید که او جدل میکند و گفتگو مینماید؛ عرض کردم بلی فرمود آگاه باش اگر

یکمردی با ذکاوت بیاید و باو بگوید در مقام منخاصمه و جدل کردن که: خبر بده بر من از گفتگوی خود که این کلام امام تو است یا نه؟ پس اگر بگوید بلی دروغ گفته، و اگر بگوید نه پس آنشخص میگوید باو: چگونه گفتگو میکنی با من با کلامیکه امام تو نگفته است آنوقت چه جواب خواهید گفت.

حدیث بیست و هشتم

شیخ علی بن محمد خزّاز در کتاب کفایة بسند خود از یونس روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: ترا مفرور نکند نماز و روزه و کلام و روایات و علوم مردم پس بدرستیکه آنهاخرهای رم کرده اندو (بعد از آن فرمود) ای یونس اگر اراده بکنی علم صحیح را پس آن در نزد ما اهللیت است پس بدرستیکه ما آنرا وارث شده ایم و خداوند عطا فرموده بما شرع و حکمت و فضل خطاب را، پس عرض کردم یا بن رسول الله (ص) هر کسیکه از اهللیت باشد او نیز وارث شده آنچه را که شما وارث شدی از اولاد حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت صدیقه طاهره (ع)؛ پس فرمود: وارث نشده آنرا آنرا مکر ائمه (ع) دوازده نفر.

حدیث بیست و هفتم

در کافی و کتاب فضائل شیعه تالیف صدوق بسند خودشان از عاصم بن حمید روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدم که فرمود: خداوند با ادب کرد پیغمبر خود را در محبت خود و باو فرمود «وانك لعلى خلق عظیم» (سورة القلم آیه ۳) تا آنکه فرمود بدرستیکه آنحضرت سپرد بحضرت امیرالمؤمنین (ع) و او را امین کرد پس شما تسلیم شدید و مردم انکار کردند پس قسم بخداوند هر آینه شما را دوست میداریم و قتیکه بگوئید زمانیکه ما گفتیم و سکوت بکنید و قتیکه ما سکوت کردیم و ما در میان شما و خداوند حجت هستیم و خداوند قرار نداده خیری باحدی در خلاف امر ما.

حدیث بیست و هشتم

در احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: بتحقیق خداوند قرار داده برای علم اهلی را و فرض و واجب کرده بر بندگان اطاعت ایشانرا بقول خودش: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم: و بقول خودش: و لو ردوه

الی الرسول والی اولی الامر منهم . وبقول خود : اتقوا الله وكونوا مع الصادقین .
 وبقول خود : وما يعلم تأویلہ الا الله والراسخون فی العلم . وبقول خود :
 واتوا الیوت من ابوابها یعنی از درها بخانه ها داخل بشوید و اینخانه ها خانه های
 علمست چنان علم که خداوند ودیعه گذاشته آنرا در نزد انبیاء و درهای آن اوصیای
 ایشانست پس هر عملی از اعمال خیر که جاری گردد بر غیر دست اوصیاء و بغیر عهد و حدود
 و شرایط و راههای و سنتهای ایشان، پس آن عمل مردود و غیر مقبولست و اهل آن در محل
 کفر است و هر چندیکه شامل شود بر اهل آن عمل اهل ایمان .

حدیث بیست و نهم

صغار در بصائر بسند خود از فضیل روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود هر چیزی
 که از این اهل بیت صادر نشود پس آن باطلست .

حدیث سی ام

ایضاً صغار در بصائر الدرجات از جابر روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود
 هر که متدین شود بخداوند بدون شنیدن از صادق و راستگوی حقیقی، خداوند او را بحیرت
 ملزم میکند در روز قیامت .

حدیث سی و یکم

ایضا صغار بسند خود از حسین روایت کرده که از حضرت صادق پرسیدند از معنای
 این آیه : اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم کیست ؟ فرمود صاحبان
 فقه و علم، عرض کردیم آیا ایشان که خداوند امر باطاعت ایشان کرده اشخاص مخصوصند
 و یا عمومست و منحصر باشخاص معین نیست ؟ فرمود بلکه مخصوصست بر ما اهل بیت و از
 حضرت باقر (ع) روایت کرده که اولی الامر در این آیه آل محمد (ص) است .

حدیث سی و دوم

در وسائل از رساله حضرت صادق (ع) نقل کرده که باصحاب خود نوشت که ای
 جماعت بر شما باد آثار و اخبار و سنت حضرت رسول خدا (ص) و اخبار ائمه (ع) هدی از
 اهل بیت او پس بدرستی که هر که بآنها تمسک بکند و با همین دستور عمل نماید پس
 بتحقیق هدایت یابد و هر کس این دستور را ترک نماید و از آن اعراض کند بضلالت میافتد

زیرا که ایشان آنکس استند که خدایند امر فرموده بطاعت و ولایت ایشان .

حدیث سی و سیم

در کافی پسند خود از یزید بن عبدالمکمل روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود همدیگر را زیارت بکنید و بدیدن یکدیگر بروید بدرستی که در این زیارت و دیدن شما یکدیگر را زندگی قلب شما است و ذکر احادیث ما بعض از شمارا بر بعض دیگر رؤف و مهربان میکند پس اگر اخذ بکنید بآن احادیث رشد پیدا میکنید و نجات می یابید و اگر ترک نمائید و عمل بآنها نکنید بضلالت و هلاکت میافتید پس اخذ بکنید باحادیث ما و من نجات شما ضامنم .

حدیث سی و چهارم

در بحار از بصائر بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت باقر (ع) میفرمود: آگاه باش بدرستی که نیست در نزد احدی علمی و حقی و فتوائی مگر آنکه از حضرت امیر المؤمنین (ع) اخذ شده و از ما گرفته شده و نیست يك قضائی که در آن بحق قضاوت شود و براستی حکم داده گردد مگر آنکه ابتداء و مفتاح و سبب و علم آن از حضرت امیر المؤمنین است و از ما اهل بیت است پس وقتی که اختلاف شد برای مردم امر ایشان، پس قیاس میکنند و عمل بر رأی خود میکنند و خطاء از جانب خودشان میشود زمانیکه قیاس کردند و عمل بر رأی خود نمودند و راستی و رسیدن بحق آنوقت میگردد که تابع اخبار و آثار امیر المؤمنین (ع) و ما بشوند .

حدیث سی و پنجم

در بحار از کتاب صفات الشیعه بسند خود از مفضل روایت کرده که حضرت صادق فرمود: دروغ گفته آنکسی که گمان میکند که اوشیعه ما است و حال آنکه او تمسک میکند بعروه و طریقه و احادیث غیر ما اهل بیت :

حدیث سی و ششم

در بحار از محاسن از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود بدرستی که از برای قرآن شاهد حق است و حضرت رسول خدا (ص) محل استقرار قرآن است پس بدرستی که هر که اخذ بکند سببی و راهی بسوی سبب و دین خداوند سبب و راه او قطع نمیشود و

هر که اخذ نماید غیر آنرا سبب بسوی خداوند بوده باشد باهر کذاب پس تقوی بکنید بخداوند بدرستی که خدایتعالی بتحقیق واضح کرده اعلام و علامات دین را برای شما روشن نموده منارهٔ هدایت شما را، پس اخذ نکنید امر دین خود تا آنرا باسستی و وهن، و نه دین خود را باسخریه پس باطل بشود اعمالتان و خطا بکنید راه را، و بوده باشید از جهةٔ گم کردن راه دین در حزب شیطان پس بضلالت افتاده باشید، هلاک میشود کسی که هلاک میشود و زنده میگردد کسی که زنده میگردد و بخداوند است بیان کردن راه دین و خداوند بیان فرموده پس هدایت بیابید و بقول علماء آل رسول الله (ع) تمسک بکنید و انتفاع نمائید و ایشان سیل و راه دین خداوندند پس هر کس را خداوند هدایت کند پس او هدایت یابد و هر که را خداوند مخدول نماید پس نیایی برای او ولی ارشاد کننده

حدیث سی و هفتم

در بحار از تفسیر عیاشی از سعد روایت کرده که گفت از حضرت باقر (ع) از معنای این آیه: **واتوا ایوت من ابوابها** سؤال کردم پس فرمود آل محمد صلی الله علیهم درهای خداوند و راه دین هستند و دعوت کننده بسوی جنت و کشانندهٔ مردمند بسوی آن دلالت کنند گانند بر راه جنت تا روز قیامت و حشر.

حدیث سی و هشتم

در بحار از غیبت نعمانی و او از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود بدرستی که هر که باین دین داخل بشود بگفته و تقلید مردمان آنکس را مردمان از دین خارج میکنند چنانکه بقول آنها داخل شده بود هر که داخل این دین بشود بواسطه کتاب و سنت و احادیث اهل بیت کوهها زایل میشود قبل از آنکه آنکس از دین بیرون شود.

حدیث سی و نهم

در بحار ایضاً از غیبت نعمانی بسند خود از مفضل روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر که متدین شود بخداوند بدون شنیدن از عالم راستگوی خداوند او را بحیرت ملزم میکند بسوی فناء یعنی در حیرت فانی میشود و هر که ادعای بکند شنیدن را از غیر آن دری که خداوند آنرا باز کرده برای خلق خودش، پس او مشرکست و این در که باز شده از جانب خداوند او امین و مامون شده است بر سر مکتون خداوند، یعنی محمد و آل

او است صلی الله علیهم .

حدیث جهلم

در بحار ازارشاد و احتجاج نقل کرده که حضرت امیرالمومنین فرمود: ای مردم بر شما باد اطاعت و معرفت آنکسیکه معذور نمیشوید بر نشناختن او بدرستیکه آن علمی که حضرت آدم (ع) با تعلم هبوط کرد و جمیع آنعلوم که پیغمبران از اول ایشان تا بخاتم پیغمبران که بآن ترجیح داده شده اند و بآن افضل گردیده اند در عترت حضرت رسول خدا است پس شما را شیطان و اشیاء آن کجا میزند؟ و بکدام وادی حیرت و ضلالت میکشند؟ و بلکه باختیار خودتان کجا میروید؟ و عترت پیغمبر را چطور ترك میکنید؟ وای آنکسانیکه نازل شدید و بیرون آمدید از صلبهای اصحاب حضرت نوح (ع) که در کشتی او پدران شما بودند و از غرق نجات یافتند بسبب تمسک بآن، پس این عترت مثل آن کشتی است که اجداد شماها بسبب آن نجات یافتند و مثل این عترت پیغمبر (ص) در میان شماها مثل کشتی نوح است پس باین کشتی عترت سوار شوید پس چنانکه هر که با آن کشتی سوار شد نجات یافت هم چنین هر کس باین کشتی تمسک نماید نجات خواهد یافت و ضامنم باین سخن که میگویم و حقاً باین سخنم قسم یاد میکنم و من باطل گوی و دروغ گوی نیستم، وای بر کسیکه تخلف کند از کشتی عترت، وای بآن شخصیکه تخلف نماید از آن و تمسک نکند بر آن آیا بر شماها نرسیده فرمایش واجب الاذعان پیغمبر (ص) شما در حق عترت خود در حجة الوداع که فرمود من در میان شما دو چیز ثقیل و نفیس و با قدر و عظمت میگذارم و مادامیکه شما بآن دو امانت خداوندی تمسک نمائید بعد از من بضالت و جهالت نیافتید و آندو چیز یکی کتاب خداوند و یکی عترت و اهل بیت منست و بدرستیکه آندو امانت هر گز از همدیگر جدا نمیشوند تا آنکه هر دو بمن وارد میشوند در نزد حوض کوثر پس نظر بکنید که چطور آندو امانت را برای من خلیفه قرار میدهید و ملاحظه میکنید؟ ای مردم آگاه باشید این راهیکه من بشما نشان دادم آب خوشگوار و شیرین است، پس از چشمه علوم آن بخورید و این راه باطل که خلاف آندو امانت است آب شور و تلخست پس از آن اجتناب و احتراز نمائید تا آنکه نجات یابید . مؤلف میگوید احادیث و اخبار در این مقام در بحار الانوار و وسائل بسیار است و

حقیرا کتفا کرد باین چهل حدیث از جهة اختصار و مضمون همه اخبار در این فصل این است که احکام شرع و حکم مسائل در هر فرع از فروع فقه و غیر آن باید از ائمه اطهار (ع) اخذ شود و بدامن ایشان در هر قضاء و افتاء تمسک گردد و جمیع حکمها در هر مقام از ایشان یاد گرفته بشود، و کل قضاها و فتواها در هر مسئله از چشمه علوم ایشان باید جاری گردد، و هر حکمی که از ایشان بطریق تعلم اخذ نشده باطل، و هر قضاء و فتوائی که از آن سرچشمه علوم خداوندی صادر نشده لغو و عاطل است و ضلال و اضلال است. و از این حدیث چهلم چند چیز معلوم و واضح میشود. اول آنکه چنانکه قرآن تا بر روز قیامت در میان مردمان موجود است همچنین باید عترت نیز موجود باشد زیرا که فرموده آنها از هم دیگر جدا نمیشوند تا آنکه بمن وارد شوند در حوض، پس چنانکه قرآن تا بقیامت هست پس باید اهل بیت نیز تا قیامت بوده باشند یا ظاهر و موجود و یا غائب و مفقود و این مذهب ما جماعت اثنی عشریه است و باین حدیث و امثال آن از اخبار ثقلین ما فرقه ناجیه وجود امام عصر را که غایب است ثابت کرده ایم و احادیث ثقلین از طرق شیعه و سنی متواتره است و در کتب اخبار هر دو طایفه باسناد صحیحه وارد شده است و مؤلف جمله از آنها را از کتب عامه و جماعت اهل سنت در کتاب تحفة المهدیه در احوالات حجت نقل نموده و احتیاج بذکر آنها در این مقام نیست از جهة بودن آن احادیث در میان فریقین از متواترات.

دوم آنکه در این حدیث شریف ذکر کرده حدیث کشتی نوح را با حدیث ثقلین و اخبار تشبیه کردن عترت حضرت رسول را با کشتی نوح ایضاً در میان سنی و شیعی متواتر است و در صحاح سته ایشان و غیر از اینها در کتب اربعه شیعه و سایر کتب معتبره علمای امامیه باسناد صحیحه موجود است و این احادیث را نیز از کتب اهل سنت در کتاب تحفة المهدیه حقیر ذکر کرده پس از این احادیث تشبیه کردن اهل بیت بسفینه نوح (ع) نیز معلوم میشود حق بودن و فرقه ناجیه شدن امامیه، مثل معلوم شدن حقانیت ایشان از اخبار ثقلین و تفصیل کلام در اثبات این امر در کتاب تحفة حقیر است و ایضاً اخبار اختلاف این امت بر هفتاد و سه فرقه و بودن یکفرقه آنها نجات یابنده و هلاک شدن هفتاد و دو فرقه در کتب عامه و خاصه متواتر است حتی آنکه شهرستانی که از اعلم علمای اهل سنت است در کتاب ملل و نحل این هفتاد و سه فرقه را تعداد کرده و مذهب هر فرقه را در آن کتاب بیان کرده است و معنای این احادیث

را بر فرقه‌ها تطبیق نموده و با اعتقاد خود و دیگران استادی و هنر کرده و این سبب فضل
 از شده و بعد از معلوم شدن این حدیث از حضرت پیغمبر (ص) که فرموده امت من هفتاد و
 سه فرقه میشود یکی از آنها ناجی و باقی هالک و طاعی است باید این احادیث را که
 شهرستانی و غیر آن از علمای عامه و خاصه متواتر دانسته ضمّ کرد و منضم نمود با حدیث
 ثقلین و با اخبار «مثل اهل یتیمی کمثل سفینه نوح» پس با هر یکی که ضم کردی و با هر کدام
 که ملاحظه نمودی حق بودن مذهب شیعه اتنی عشریه واضح میگردد و محتاج بتأمل
 و تفکر ابدأ نمیشود و حق مثل آفتاب روشن میشود و عوام و خواص اگر تعصب نداشته
 باشند حقانیت را میدانند و محتاج تقلید در مذاهب نمیشوند و مورد طعن نصاری و یهود
 نمیکردند و اختلاف مذاهب اسلامی بکلی از میان اهل قرآن برداشته میشود و ابدأ اتفاق
 اتفاق نیافتد و زحمت حضرت ختمی مرتبت (ص) ضایع نگردد فواجبا از شناعت این
 اختلاف و واغفلتاه از ضلالت تابع شدن اسلاف و اوصیبتاه از عصیبت علماء و اشراف در
 هر اماکن و از مننه و اطراف .

اللهم ائیک الممشکی و ائ انکاشف الکرب و البلوی فارحم عبیدک الہبتلی
 یا من یتعلم الذجوی و الشکوی .

سیم آنکه از این حدیث و همچنین از باقی احادیث ثقلین با قطع و یقین معلوم میشود
 که باید در مقام قضاء و افتاء در هر مسئله و هر قضیه رجوع نمود بکتاب و سنت و احادیث
 صادره از عترت طاهره و جمیع اعمال و افعال و اقوال را مطابق کرد با آنچه از ایشان
 رسیده و از آیات و اخبار برسییل علم حاصل گردد و چاره نجات شخص در حال حیات و
 بعد از ممات همین است، و بدون این نجات یافتن محال و اعمال شخص در محل اضمحلالست
 زیرا که در آن احادیث فرموده که: اگر باین دو چیز تمسک نمائید بضلالت نمی افتید پس
 معلوم میشود که دلیل اساسی در احکام شرع همین دو چیز است و غیر از اینها دلیلی که
 سندیت داشته باشد در مسائل قضاء و افتاء وجود ندارد بعلت آنکه اگر میبود می فرمود
 و تقصیر در تبلیغ نمی کرد پس از این بیان واضح میشود که بدون کتاب و سنت جمیع اقوال
 و افعال و فتاوی ضلال و وبال است .

و بالجمله از این جهل حدیث و احادیث ثقلین معلوم شد ضعف آنچه بعضی از

علماء در زمان سابق بآن تمسک کرده در حجت بودن شهرت و اجماع منقول در احکام و اعتناء کردن ایشان باین دو امر در بعض مسائل زیرا که اگر اجماع و شهرت در نزد بعضی از سابقین و لاحقین دلیل است و در بعض فتاوی تمسک بآنها و اعتنائیان دو امر کرده اند و بلیکه اخبار صحیحه را در مقابل آنها طرح کرده اند چنانکه در بعض کتب و رسایل سابقین و در بعضی از مقامات این نحو فتاوی است و ضعف این بناه از این احادیث معلوم شد و حجت نبودن آنها از اخبار تقلین و غیر از آنها واضح گردید بچندین وجه . اولاً بجهت افاده نکردن علم و حاصل شدن ظنّ از آنها و آنها هم حجت نیست چنانکه در احادیث فصل اول واضح گردید . و ثانیاً از جهت خارج نبودن آنها از رأی و ظن و بطلان آنها در فصل دوم معلوم شد و ثالثاً از جهت خارج بودن آنها از احادیث تقلین و اخبار رجوع در هر حکمی با احادیث حضرات ائمه (ع) و بطلان آن در این فصل سیم روشن گشت زیرا که صاحب شرع علیه السلام در میان امت خود دو چیز گذاشته کتاب الله و عترت یعنی اهل بیت (ع) خود و مردم را امر فرموده بر تمسک کردن باین دو چیز و هرگز از اجماع و شهرت نامی نبرده و با وجود آنکه اجماع محصل حاصل نیست و منقول هم حجت نیست چنانکه در علم اصول و در نزد علماء فحول واضح شده است و مؤلف تفصیل این را و بیان بطلان تمسک باجماع منقول را در کتاب اثنی عشریه در نماز جمعه ذکر کرده و کشف حجاب در این باب نموده و محقق تستری شیخ اسدالله اعلی الله مقامه کتابی معتبر در این باب تصنیف کرده و نام آنرا کشف القناع در عدم حجیت اجماع گذاشته و از حجت نبودن اجماع عدم حجیت شهرت بطریق اولی معلوم میشود بلی اجماع مثل رأی و قیاس و ظن در نزد علمای عامه حجت است چونکه اصل خلافت را ایشان باجماع خودشان ثابت میکنند و لکن غزالی که از محققین و اعلم علماء آنها است در کتاب سّر العالمین بیان کرده که اصحاب پیغمبر همه بخلاف ابو بکر اجماع نکردند و نه نفر از بزرگان ایشان مثل ابن عباس و سلمان و ابوذر و غیر ایشان در اعتقاد امام غزالی اجماع علماء در خلافت نیز ثابت نشده است پس این اجماع و شهرت که از ادله علمای عامه است ربطی باده علماء امامیه ندارد بلکه اعتقاد اجماع در مسائل دین ضد احادیث تقلین است که در میان فریقین متواتر و معلوم است و هر که تفصیل این را خواسته باشد رجوع بکتاب اثنی عشریه نماید .

پس از همه اینها معلوم نمود که مرجع علماء در مقام قضاء و افتاء احادیث ائمه است که در زمان صادقین و سایر ائمه علیهم السلام اصحاب کبار ایشان احادیث را از امامان خودشان اخذ کردند و جمع نمودند و در کتب ثبت و ضبط کردند و بر علماء لاحقین ارث گذاشتند و در زمان حضرت صادق و پدر بزرگوارش حضرت باقر (ع) چهارصد جلد کتاب از احادیث تألیف و جمع کردند و نامهای آنها را اصول اربعه مائه گذاشتند یعنی چهار صد اصل و در زمان سایر ائمه نیز کتب بسیار جمع شد مثل بصائر الدرجات و تفسیر حضرت عسکری (ع) و قرب الاسناد و غیر از اینها و اکثر این کتب در دست صاحب کافی بود و بسیاری از آنها در پیش صدوق صاحب فقیه بوده و زیادی از آنها در تصرف شیخ طوسی صاحب تهذیب و استبصار حاصل شده بود چنانکه از ملاحظه کتب اربعه و از قرائین عدیده معلومست و جمله از آنها در نزد جمعی از علماء موجود بوده و کثیری از آنها در سادات ابناء ط. اوس حاصل بود و جمله از آنها در نزد علامه مجلسی و صاحب وسائل الشیعه بوده است چنانکه از ملاحظه بحار و وسائل و واضحست و چهارده و پانزده جلد از آنها در نزد محقق ماهر معاصر الحاج میرزا حسین نوری بوده است مثل اصل زراره و اصل زید نرسی و اصل زیندزاد و غیر از اینها چنانکه از ملاحظه مستدرک الوسائل و سایر کتب آن بزرگوار معین است و در زمان اقامت حقیر در نجف آنها در کتابخانه آن مرحوم در دست ورئه اش بود و وفات آن مرحوم حالا قریب بده سال و یازده سالست و هکذا آن اصول در هر عصری از اعصار در نزد جمعی از علماء اختیار بوده و در هر زمانی جماعتی از علماء اعیان از آن اصول در کتب خودشان نقل کرده اند و از اینجهت حضرات ائمه در اخبار معتبره امر بحفظ آن کتب اصول فرموده اند و تاکید بر نوشتن احادیث کرده اند باصحاب خودشان و از آن جمله .

در کافی بسند خود از حسین احمدی روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود که قلب اعتماد بکتاب میکند .

و ایضاً در کافی بسند خود از ابوبصیر روایت کرده که از حضرت صادق (ع) شنیدم میفرمود: احادیث را بنویسید پس بدرستی که شما حفظ نمیتوانید بکنید آنها را

تا آنکه آنها را بنویسید .

و ایضاً در کافی بسند خود از عید بن زراره روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: حفظ بکنید کتابهای خود را پس بدوستیکه شما شیعیان زود است که بآنها محتاج میشوید .

و ایضاً در کافی بسند خود از مفضل روایت کرده که حضرت صادق (ع) بمن فرمود: بنویس احادیث را و علم خود را نشر و آشکار بکن در میان برادران خود پس اگر مرده باشی کتابهای خود را با اولاد خودت اوت بگنار پس بدوستیکه زمانی خواهد آمد که هرج میشود و مانوس نمیشود اهل حق مگر بکتابهای خود . مؤلف میگوید مراد از ایندو حدیث اشاره بزمان غیبت حضرت حجت است که علماء اعلام محتاج شدند بآن کتابها و دست ایشان بدامن حجت زمان نرسید .

و در وسائل نقل کرده که حضرت صادق (ع) در حدیث فضل زیارت امیر المؤمنین (ع) فرموده: یابن مارد این حدیث را بآب طلا باید نوشت و بعد از ذکر جمله از احادیث فرموده: میگویم مثل این احادیث در اینباب بسیار است در اینکه اصحاب ائمه احادیث را می نوشتند در مجالس خود ائمه بامر حضرات ائمه و بسیار شده که ائمه از برای اصحاب خود احادیث را بخط خودشان نوشتند . تمام شد کلام او اعلی الله مقامه .

و با وجود این زحمات از اصحاب حضرات ائمه و از خودشان در جمع کردن اخبار و نوشتن آنها در آن اصول اربعه مائه و غیر آنها از اصول صحیح و معتبره، و دقت کردن ایشان و صاحبان کتب اربعه و غیر از ایشان از علماء هر زمان، چطور میشود که کسی بگوید اکثر این احادیث ضعیف است؟ و چه نحو ممکن میگردد قسمت کردن اینها بانواع اربعه که صحیح و حسن و موثق و ضعیف باشد؟ و با وجود شهادت کلینی در کافی و صدوق در فقیه، و شیخ الطائفه در تهذیب، و سایر علماء اعلام در کتب خودشان بصحت این اخبار و بصحیح بودن این احادیث، چطور ممکن میشود رد شهادت اینهمه اعلام دین و رؤسای اعلام کاملین و قبول کردن رأی و اجتهاد جمعی از علمای متأخرین، در ضعیف بودن بعض اخبار؟ رضی الله عنهم و راه خیال جمعی از علمای متأخرین در ضعیف شمردن بعض اخبار این است که راویان آن احادیث اثنی عشری

نیستند، و بلکه زیدی و فطحی و واقفی و غیر از اینها میباشند، و این اشخاص عدالت ندارند تا قول آنها قبول باشد)

و این خیال ضعیف است، زیرا که اولاً عدالت در قاضی و مفتی معتبر است چنانکه انشاء الله خواهد آمد نه در هر راوی و ناقل.

ثانیاً قراین بسیار دلالت کرده بصدق و راستگویی ایشان در نقل حدیث، چنانکه در کتب احادیث معلومست.

و ثالثاً معتبرین اصحاب ائمه (ع) از این جماعت نقل احادیث نموده و اگر آنها دروغگو میبودند چطور ممکن بود که مثل بز نطنی و یونس و امثال او از ایشان اخذ حدیث بکنند؟

و رابعاً حضرت عسکری (ع) کتابهای بنی فضّال را تصدیق کرده و فرموده که اخذ بکنید بآنچه آنها روایت کرده اند و ترك بکنید آنچه را که آنها از رأی خود گفته اند بآنکه بنی فضّال مرتد شده بودند، و حسین بن روح کتابهای شلمغانیین را تصدیق کرده، بهد از ارتداد آنها و قتیکه از او سؤال کردند که خانه های ما از کتابهای آنها پر است، فرمود در حق کتب آنها میگویم آنچه را که حضرت عسکری (ع) در حق کتابهای بنی فضّال فرموده که اخذ بکنید بآنچه روایت کرده اند، و ترك نمائید آنچه را که رأی خودشان است و اینها را مرحوم شیخ مرتضی در رسایل نقل کرده است.

و بالجمله قراین عدیده و شواهد متعدده بر صحت و اعتبار احادیث واقفیه و زیدیه و فطحیه و شلمغانیه و اخبار کتب اربعه و سایر کتب معتبره دلالت کرده، و مدقق ماهر - امین الاسلام استرآبادی در کتاب فواید مدینه براهین بسیار بر اعتبار این اخبار ذکر کرده و محدث ماهر صاحب وسائل الشیعه بیست و دو برهان واضح و دلیل لائح بصحت اینها نقل نموده، و محقق بحرانی در مقدمات حدائق ادّله واضحه بسیار و براهین قاطعه بیشمار بر صحیح بودن اخبار کتب اربعه و باقی کتب معتبره ذکر فرموده، و در موارد عدیده در خصوص تنوع اخبار بانواع اربعه سابقه فرموده: که این اصطلاح اقرب است بفساد از صلاح و مؤلف در کتاب مسائل النجفیه فی الجملة ای در صحت و اعتبار اخبار کتب اربعه و سایر کتب معتبره بیانی کرده و در اینجا ذکر تمام ادّله مناسب نیست و هر که تفصیل

ادله را خواسته باشد رجوع بکتب مذکوره نماید **والله الهادی الى الصراط السوی** واما باوجود صحت و اعتبار این اخبار مثل آفتاب در درجهٔ رابعه از نهار و صدور اینها از ائمه اطهار در میان این احادیث صحیحه اخبار تقیه بسیار است و تمیز آنها کار مشکل است از برای غیر اهل آن پس باید قاضی و مفتی دقت بسیار و زحمت بی شمار در تمیز دادن آنها بعمل آورد تا آنکه آنها را بدانند و قضا و افتاء موافق اخبار تقیه ندهند و اینهم کار هر کس نیست. هر کسیرا اصطلاحی داده اند **هر کسیرا** بهر کاری ساختند بدانکه در این حدیث چهلم و در سایر احادیث نقلین حضرات رسول خدا (ص) کتاب الله را مقدم بر عترت طاهره کرده و اول قرآن را ذکر کرده بعد از آن ائمه را و حال آنکه حضرات ائمه (ع) از قرآن افضلند و ایشان قرآن ناطقند و کتاب الله حقیقی و قرآن معنوی ائمه اند و جواب این بر چند وجه است.

اول آنکه چون وجود قرآن قبل از وجود ائمه (ع) است در عالم ظاهر و قرآن پیش از ایشان بوده است و ایشان بعد از قرآن بوجود آمده اند در این عالم پس از اینجهت ایشان را بعد از قرآن ذکر کرده است و قرآن را مقدم بر ائمه (ع) کرده در ذکر چنانکه خداوند ملائکه را در آیات قبل از انبیاء ذکر کرده با وجود اینکه انبیاء از ملائکه افضلند زیرا که وجود ملائکه قبل از وجود انبیاء است در عالم خلقت ظاهری.

دوم آنکه امامت و خلافت حضرات ائمه (ع) از جانب خداوند بقرآن ثابت است و آیات قرآنی شهادت بر امامت ایشان کرده اند از اینجهت قرآن را مقدم بر ایشان داشته و ایشان را بعد از ذکر قرآن بیان کرده است.

سیم آنکه چون قرآن اضافه و منسوب شده بخداوند و کتاب الله گفته شده بر آن، و حضرات ائمه (ع) منسوب شدند بحضرت رسول (ص) و عترتی و اهل بیتی برایشان اطلاق گردیده، و خداوند ازلی و اولی است و مقدم بر جمیع ماسوای خود است پس همچنین منسوب او باید در مقام ذکر مقدم بر منسوب غیر خداوند بوده باشند چنانکه در عرف منسوب پادشاه مقدم بر دیگران میشود هر چند یکس دیگران از او افضل بوده باشند.

و بدانکه چنانکه احادیث مذکوره در این فصل دلالت واضح کرده بر منحصر

بودن قضاء و فتوی دادن در هر مسئله بر طبق و موافقت فرمایشات حضرات ائمه (ع) چنانکه تفصیلاً ذکر شد. پس همینطور آیات بسیار دلالت لایحه نموده باخذ قول ایشان در هر قضیه و در هر حکم از احکام دین و ذکر آن آیات سبب تطویل در اینجا میشود و چند آیه از آنها در ضمن ذکر احادیث نقل شد: وانه اذ کر لک و آیه و او رده وده الی الرسول و آیه اطیعوا الله و آیه فاسئلوا اهل الذکر پس در اینجا اکتفاء شد بر همین ها و ذکر تمام آیات که در اینمطلب است موکول بکتاب امامت و خلافت است.

فصل چهارم

در بیان شرط بودن عدالت و ایمان در قاضی و مفتی و ذکر عذاب و عقاب در صورت قضاء و افتاء بغیر حق و بیان جایز نبودن فتوی پرسیدن و مرافعه کردن در نزد ایشان در صورت منصوب نبودن ایشان از جانب امام علیه السلام و احادیث در اینمطلب نیز بسیار است و مؤلف اکتفاء میکند از آنها بچند حدیث.

حدیث اول

در کافی و فقیه و تهذیب و استبصار بسند خودشان از عبدالله بن سنان روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود: هر مؤمنی که برادر مؤمن دیگر را برای مرافعه بنزد قاضی جائز و یا سلطان جائز برد پس آنقاضی و سلطان حکم بکند بر ضرر آن مؤمن بغیر حکم خداوند پس بتحقیق آنمرد با آنقاضی و سلطان در گناه شریک شده.

حدیث دوم

ایضاً در کتب اربعه مذکوره از ابو بصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود: هر شخصی که در بین او و دیگری خصومتی در حقی بوده باشد پس او را دعوت بکنند بنزد یکی از برادران ایمانی خود که در بین ایشان حکم بکند پس آن یکی منع کند مگر از آنکه او را بنزد این قاضیان جور ببرد آن شخص بمنزله آنکسان میشود که خداوند در باره ایشان میفرماید:

الم ترالی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان ینکفروا به

یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنکسانیکه گمان میکنند که آنها ایمان آورده اند بآنچه بر تو نازل شده و آنچه قبل از تو نازل شده، که اراده میکنند بسوی طاغوت بمرافعه بروند و حال آنکه از جانب خداوند مامور شده اند که بر آن طاغوت تکذیب نمایند و او را انکار بکنند؟

حدیث سیم

در کافی و تهذیب و تفسیر عیاشی از ابو بصیر روایت کرده اند که از حضرت صادق (ع) سئوال کردم از تفسیر این آیه: **وَلَا تَاْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ** یعنی نخورید مالهای همدیگر را در بین خودتان بطریق باطل و القاء نکنید اموال خود را بحکام، فرمود ای ابو بصیر بدرستی که خداوند دانست که در میان امت حاکمها بیست که جور و ستمکاری میکنند، آگاه باش بدرستی که قصد نکرده حاکمهای اهل عدل را و لکن قصد کرده حاکمهای اهل جور را، ای ابو بصیر هر گاه توحق داشته باشی بر دیگری پس او را دعوت بکنی بر حاکمهای اهل عدل پس او منع کند و ترا ببرد بنزد حاکمهای اهل جور تا آنکه برای او حکم کنند هر آینه آن شخص از آنکسان میشود که بسوی طاغوت رفته و بحکم آن عمل کرده و اینهم قول خداوند است: **الْم تَرَالِي الذِّين . الی قوله تعالی ان یتحاکموا الی الطاغوت .**

حدیث چهارم

در کافی و تهذیب بسند خودشان از عمر بن حنظله روایت کرده اند که گفت سئوال نمودم از حضرت صادق (ع) از دو مرد که از اصحاب ما باشند و در میان ایشان در قرض و یا میراث منازعه نیست پس بجهت مرافعه رفتند بسوی سلطان و یا بنزد قاضیها آیا حلال است این یانه؟ فرمود هر که بنزد ایشان بمرافعه رود در حقی و یا باطلی پس بدرستی که او مرافعه در نزد طاغوت کرده، و آنچه برای او حکم بکنند پس او سحت اخذ کرده و هر چندیکه حق ثابت باشد زیرا که او اخذ کرده حق خود را بحکم طاغوت و بتحقیق خداوند امر فرموده است که بر آن انکار و تکذیب شود چنانکه فرموده: **یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به .**

حدیث پنجم

در کافی و فقیه و تهذیب و استبصار بسند خودشان از سالم بن مکرّم روایت کرده

که حضرت صادق (ع) فرمود حذر بکنید از اینکه بعضی از شما بعضی دیگر را بنزد حکام اهل جور و ستم ببرد و در نزد آنها مرافعه بکند تا آخر حدیث -

حدیث ششم

در فقیه و تهذیب و استبصار بسند خودشان از معلی بن خنیس روایت کرده اند که از حضرت صادق (ع) پرسیدم از تفسیر این آیه ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بِالْعَدْلِ یعنی بدرستی که خداوند امر کرده که امانات را بسوی اهل آن رد بکنید و زمانی که حکم کردید در بین مردم اینکه حکم بکنید با عدل، فرمود عدل امام این است که دفع بکند آنچه در نزد او است بسوی امامی که بعد از او است و مامور شدند ائمه و حکم کنندگان بر اینکه حکم بعدل بکنند و مامور شده اند مردمان که برایشان تابع بشوند

حدیث هفتم

در تهذیب بسند خود از حسن بن علی روایت کرده که گفت قرائت نمودم در کاغذ ابو الاسد که بسوی حضرت رضا (ع) نوشته بود و خط آن حضرت را خواندم که سؤال کرده بود ابو الاسد از تفسیر این آیه: و تدلوا بها الی الحکام پس آن حضرت نوشته بود که مراد از حکام قاضیانند و بعد از آن در زیر آن نوشته بود و معنای آن این است که بدانند مرد این را که قاضی ظالم است پس قاضی حکم بکند بر نفع او پس آن مرد معذور نیست در اخذ کردن آنچه بر آن قاضی حکم کرده آنوقتیکه بدانند که آن قاضی لایق حکم کردن نیست.

حدیث هشتم

ایضاً در تهذیب بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که روزی در مدینه در نزد یققاضی بودم پس حضرت باقر (ع) آمد از آنجا گذشت و فردا بخدمت آن حضرت شرفیاب شدم فرمود چه مجلسی بود که دیروز در آن مجلس بودی؟ عرض کردم فدایت شوم این قاضی بمن اکرام میکند و بعضی وقتها من بنزد او میروم، پس فرمود چه ترا خاطر جمع کرده از اینکه لعنت خداوند نازل بشود و جمیع اهل مجلس را بگیرد؟! و این را در کافی نیز روایت کرده.

حدیث نهم

در کتب اربعه با اسناد خود از اسحاق بن عمار روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود که حضرت امیر المؤمنین (ع) بشریح قاضی فرمود: ای شریح بتحقیق در مجلسی نشستی که در آن نمی نشینید مگر پیغمبر یا وصی او و یاشقی.

حدیث دهم

ایضاً در کتب اربعه بسند خود از سلیمان بن خالد روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود: پرهیز و حذر کنید از حکومت و قضاوت کردن بدرستی که حکومت حق امام است که عالم بوده باشد بر قضاوت و در میان مسلمانان عدالت نماید و آن از برای پیغمبر و یا وصی او است، مؤلف میگوید از این احادیث معلوم میشود که باید قاضی و حکم کننده عادل باشد و جائر و ناحق کننده از آنها طاعت است و مجلس او مجلس فسق است چنانکه در حدیث محمد بن مسلم بود و هر که بنزد آنها بمرافعه برود در گناه با او شریکست چنانکه در حدیث اول بود و باید حاکم و مفتی یا پیغمبر و یا وصی او باشد و الا شقی میشود، پس از این عبارت واضح میگردد که باید ایشان از جانب امام که وصی پیغمبر است منصوب و معین باشند و منصوب کرده امام شخصی است با شرایط مخصوصه که خواهد آمد ذکر آنها.

حدیث یازدهم

در کافی بسند خود از ابوبصیر از حضرت باقر (ع) و ایضاً از ابن ابی یعفور از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که فرمودند: هر که حکم بکند درد و درهم بغیر آنچه خداوند نازل کرده یعنی بعدل حکم نکند از آنکسکه برای او تازیانه و عصا باشد پس او کافر است بآنچه خداوند نازل فرموده بحضرت رسول خدا (ص).

حدیث دوازدهم

ایضاً در کافی از ابوبصیر روایت کرده گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود هر که حکم بکند در دو درهم بغیر آنچه خداوند نازل فرموده پس او کافر است بخداوند عظیم.

حدیث سیزدهم

ایضاً در کافی بسند خود از ابن مسکان و او حدیث را رفع کرده که گفت حضرت رسول خدا (ص) فرمود: هر که در دودرهم بحکم جور حکم بکند و بعد از آن مردم را مجبور کند بآن، او از اهل این آیه میشود: **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** یعنی هر که حکم نکند بآنچه خداوند نازل کرده از حکم کردن بعد از آنها کافرند پس عرض کردم چطور مجبور میکند مردم را بحکم خود؟ فرمود او را تازیانه و زندان میشود، پس حکم بضرر کسی میکند پس اگر بحکم او راضی شد فیها والا او را میزند با تازیانه خود و حبس میکند در زندانش.

حدیث چهاردهم

در فقیه از ابوبصیر روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود: هر که در دودرهم حکم بکند و خطا نماید کافر میگردد.

حدیث پانزدهم

ایضاً در فقیه فرموده که حضرت باقر (ع) فرمود حکم دو حکم است حکم خداوند و حکم جاهلیت پس هر که با حکم خداوند حکم نکرد حکم میکند با حکم اهل جاهلیت و هر که حکم بکند در دودرهم بغیر آنچه خداوند نازل کرده پس او کافر شده بخدایتعالی

حدیث شانزدهم

صدوق در عقاب الاعمال بسند خود از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: هر که حکم بکند و فتوی بدهد بآنچه خداوند بآن حکم نکرده مثل آنکسی می شود که شهادت دروغ کرده و او را بدوزخ می اندازند و معذب بعذاب شاهد دروغگو میشود.

حدیث هفدهم

عیاشی در تفسیر خود از ابوبصیر روایت کرده که حضرت فرمود: هر که در دودرهم حکم بکند بغیر آنچه خداوند نازل کرده پس بتحقیق او کافر شده و هر که در دودرهم حکم بکند پس خطا نماید کافر میشود.

حدیث هیجدهم

عیاشی از ابن عیاش روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: هر که در دودرهم حکم

بکند بغیر آنچه خداوند حکم کرده پس بتحقیق کافر شده عرض کردم آیا کافر شده با آنچه خداوند نازل کرده و یا آنکه کافر شده با آنچه بحضرت رسول خدا (ع) نازل شده؛ فرمود ای بر تو زمانیکه کافر شد با آنچه بر رسول خدا نازل شده پس کافر شده با آنچه خداوند نازل کرده.

حدیث نوزدهم

در کافی بسند خود از ابن ابی عمیر از بعض اصحاب خود روایت کرده که گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود: هر که مخالفت کتاب خداوند و سنت حضرت رسول خدا را بکند پس بتحقیق او کافر شده.

مؤلف میگوید از حدیث یازدهم تا نوزدهم بغیر از شانزدهم در همه این احادیث حکم فرموده اند بکفر آنکسی که حکم بغیر آنچه بکند که خداوند حکم کرده است و در حدیث سیزدهم آیه را نیز شاهد آورده باین حکم که نص صریحست در کفر کسیکه حکم بغیر ما انزل الله بکند و در سند اخبار و در دلالت آنها شبهه نیست و آیه و روایات صحیح و واضحست در این و اما جهة کافر شدن در این صورت این است که حکم بغیر ما انزل الله کردن یا عمداً خواهد شد و یا خطاه خواهد گشت، اما در صورت عمدی پس کافر شدن واضح است زیرا که شخص ضدیت و معاندت و معارضا با خداوند کرده و در صورت خطا کردن پس از جهة تقصیر کردن قاضی و مفتی در تحصیل حکم واقعی و فهمیدن مسئله شرعی از ادله واضح از کتاب و سنت است زیرا که ادله احکام هر قضیه و هر واقعه بطرق واضح و براهین قاطعه از صاحب شریعت در اخبار معتبره و در احادیث متواتره رسیده و عذری برای امت در هیچ مسئله خصوصاً در احکام قضاوت کردن نمانده زیرا که صاحب شرع علیه السلام در مبحث بیت الخلا قریب بر دوست حدیث فرموده چنانکه از ملاحظه کردن وسائل و مستدرک الوسائل مرحوم نوری واضحست پس وقتیکه در بیت الراحة این همه اخبار متواتره فرموده چطور میشود که در قضاء و افتاء در حقوق الناس شارع علیه السلام تقصیر کرده باشد با وجود اینکه حقوق الناس از اهم و اجباتست و شك و التباس را در آنها راه نیست و این از واضحاتست و جای تفصیل نیست پس خطا در احکام قضا مستند است بتقصیر قاضی و مفتی نه بصاحب احکام و ائمه (ع)

حدیث بیستم

در کتاب صفات/الشیعه بسند خود از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود شیعیان ما آنکسانند که بر امر ما تسلیم بکنند و بر فرمایشات ما اخذ نمایند و بر اعداء ما مخالفت کنند و باطریقه آنها در مقام قول و عمل رفتار نمایند پس هر که اینطور نباشد از ما اهلیت نیست .

حدیث یست و یکم

در وسائل از راوندی و ابوسند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود قسم بخدا خداوند قرار نداده برای احدی خیری در تابع بودن بر غیر ما بدرستی که کسیکه بر ما موافق باشد مخالفت دشمنان ما میکند و هر که موافق اعداء ما باشد در قول و یا در عمل پس او از ما نیست و ما از او نیستیم .

حدیث بیست دوم

در کافی از ابوبصیر روایت کرده که از حضرت صادق (ع) پرسیدم از تفسیر این آیه: **اتخذوا اِحبارهم و رهبانهم** از باباً من دون الله . یعنی آنها رهبان و احبار خودشان را خدا اخذ کردند بغیر از خدا و ندیمنی سواى از خدا و ند پس فرمود آگاه باش قسم بخداوند آنها ایشان را بعبادت خودشان دعوت نکردند و اگر دعوت میکردند ایشان قبول نمی نمودند و لکن آن احبار و رهبانان حلال کردند بر ایشان حرام را و حلال را حرام کردند و ایشان قبول کردند از آنها و بدین جهت عبادت کرده محسوب شدند بآنها از آنجا که ندانستند .

حدیث بیست و سیم

در محاسن بسند خود از ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه سابقه: سو گند بخدا آنها برای احبار و رهبانان روزه و نماز نکردند و لکن آن احبار و رهبانان حلال کردند برای ایشان حرام را و حرام نمودند بر اتباع خودشان حلال را پس بآنها تابع شدند در تغییر احکام .

مؤلف میگوید در این دو حدیث صراحت دارد بر اینکه تابع شدند بر قاضی و مفتی جور و عمل کردن بحکم آنها عبادت نمودنست بر آنها و این نیز اخذ کردن خدای دیگر است بغیر از خداوند و در دو حدیث سابق بر اینها نص کرده بر اینکه هر که

بطریقه ما عمل نکند و بر طریقه اعدای ما رفتار نماید از ما نیست و معلومست که طریقه حضرات ائمه (ع) قضاوت کردن و حکم نمودنست بر موافقت کتاب و سنت .

حدیث یست و چهارم

در بحار از خصال بسند خود از عبدالرحمن روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود وقتیکه چهار چیز شایع شد چهار چیز ظاهر میشود زمانیکه زنا شیوع یافت زلزله ظاهر میشود و زمانیکه زکوة ندادند مرض و هلاک در حیوانات ظاهر میگردد و وقتیکه حاکمان در حکم و قضاوت جور کردند باران قطع میشود تا آخر .

حدیث یست و پنجم

در بحار از تفسیر عباشی از عمار روایت کرده که از حضرت صادق (ع) پرسیدند از حکم و مرافعه کردن و قضاوت نمودن فرمود هر که در بین دو نفر با رأی خود حکم بکند پس بتحقیق کافر شده .

حدیث یست و ششم

در بحار از عیاشی از بعض اصحاب خود روایت کرده که عمار بن یاسر از صحابه امیر المؤمنین (ع) در منبر کوفه فرمود: سه نفر است شهادت میدهند بر عثمان بر اینکه او کافر است و من چهارم از ایشانم و من آن سه نفر را بر شما نشان میدهم و بعد از آن فرمود و این آیات را از سوره مائده قرائت کرد: و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون . والظالمون . والفسقون .

حدیث یست و هفتم

در بحار از عیاشی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود هر که قضاوت بکند درد و درهم بغیر ما انزل الله پس بتحقیق او کافر شده است

حدیث یست و هشتم

در بحار از خصال صدوق بسند خود از سکونی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود سحت عبارتست از نمن میته ، و نمن کلب ، و نمن خمر ، و مهر زن زنا کننده ، و رشوه در حکم ، و اجرت کاهن و ساحر ؛

حدیث بیست و نهم

ایضاً از خصال بسند خود از عمار روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود سحت انواع کثیره است از جمله آنها است آنچه از عمال ظلمه بر شخص میرسد و از جمله آنها اجر قاضیها است و از آنها اجر فاجر و زن فاجر (۱) است و نمن خمر و نبیذ مسکراست و ربا بعد از بیان و واضح شدن و اما رشوه‌ای عمار در احکام پس آنکفر است بخداوند عظیم و بر رسول او -

حدیث سی ام

در بحار از عیون بسند خود از حضرت رضا (ع) از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که در تفسیر این آیه «اکالون للسحت» فرمود آن مردیست که حاجت برادر مؤمن خود را انجام میدهد و بعد از آن هدیه او را در مقابل قضا، حاجت اخذ میکند .

حدیث سی و یکم

در بحار از عیاشی از جراح مدائینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: از جمله خوردن سحت رشوه در حکم است .

حدیث سی و دوم

از عیاشی از حضرت صادق (ع) بروایت سماعه روایت کرده که فرمود: رشوه در حکم، آن کفر است بخداوند .

حدیث سی و سیم

در بحار از جامع الاخبار نقل کرده که حضرت رسول خدا (ع) فرمود که: رشوه دهنده و رشوه گیرنده و میانجی در بین آنها هر سه ملعونست ،

حدیث سی و چهارم

در بصائر از والد صدوق بسند خود از حضرت کاظم (ع) از حضرت رسول خدا (ع) روایت کرده که فرمود خداوند لعنت بکند برشوه دهنده و گیرنده و در میان آنها مشی کننده و فرمود: حذر بکنید از رشوه پس بدرستی که آن کفر محض است و صاحب رشوه بوی جنت را استشمام نمیکند .

حدیث سی و پنجم

در بحار از امالی شیخ طوسی و قصص الانبیاء بسند خود از محمد بن اسماعیل

از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود: در بنی اسرائیل يك قاضی در میان مردم قضاوت میکرد و در وقت مردن بزنش گفت که مرا غسل بده و کفن نما و در سریرم بگذار و روی مرا بیوش پس بدرستیکه تو از من بدی نخواهی دید پس آن زن بگفته او عمل کرد و بعد از زمانی بر خواست و روی قاضیرا باز کرد که بر روی او نظر بکند پس دید يك کرمی بر بالای انف او است و دماغ او را میخورد پس آن زن ترسید و برگشت پس شب قاضیرا در خواب دید قاضی بزنش گفت از آنچه دیدی ترسیدی؟ زن گفت بلی ترسیدم، قاضی گفت آگاه باش بدرستیکه آنچه دیدی که بمن رسید از جهت فلان برادر تو بود زیرا که او روزی با کسی بنزد من بمرافعه آمدند و بعد از نشستن ایشان من گفتم خداوند احقرا برای او قرار بده، و چنان باشد که حق برای او باشد، پس وقتیکه طرح دعوا و بناء مرافعه کردند حق واقعی با برادر تو شد و حق بودن او واضح شد پس در حق او حکم کردم و بر ناحق بودن طرف او قضا نمودم، پس رسید بمن آنچه دیدی از جهت میل من بر حق بودن برادرت، و هر چند او حق بود و میل من باحق واقعی موافقت کرد و خلاف در نیامد.

حدیث سی و ششم

در بحار از امالی صدوق در حدیث مناهی روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود هر که متولی و مباشر خصومت و مرافعه ظالم بشود و یا آنکه بر خصومت ظالم اعانت بکند و بعد از آن ملك الموت بر او نازل باشد باو میگوید بشارت باد بر تو بلعنت خدا و آتش دوزخ و برجای زشت و فرمود هر که دلالت بکند ستمکار را بر جور کردن قرین همامان میگردد در آتش دوزخ و فرمود هر که حبس بکند از مرد مسلم چیزی از حق او را و باو ندهد، خداوند برکت روزی را بر او حرام میکند مگر آنکه توبه کند و فرمود هر که بتأخیر اندازد حق صاحب حقرا و حال آنکه او قادر است بدادن آن پس در ذمه او هر روزی و زریك عشاریست.

حدیث سی و هفتم

در بحار از اعلام الدین از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود هر کس

حبس بکند حق مؤمن را خداوند او را روز قیامت نگاه میدارد بالای دو پای پانصد سال تا آنکه پر بشود از عرق او و ادیها و ندا کنند از جانب خداوند نداء میکند که این ظالم است که حق مؤمن را حبس کرده است و بعد از آن امر میرسد که او را بدوزخ برند .
 و در بعضی از خصال نظیر این حدیث را از یونس بن ظلیان روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود شریعت محمدیه که سمحه و سهله است عبارتست از اقامه کردن نماز و دادن زکوة و روزه ماه رمضان و حج بیت الله و طاعت امام و دادن حقوق مومنان پس بدرستی که هر که حبس بکند حق مومن را خداوند او را نگاه میدارد در روز قیامت بالای پاهای او پانصد سال تا آنکه جاری بشود از عرق او و ادیهای و بعد از آن منادی ندا میکند از جانب خداوند که این همان ظالم است که حبس کرده از حق مومن پس او را توبیخ میکنند چهل سال و بعد از آن امر میشود که او را بدوزخ ببرند .

حدیث سی و هشتم

در کافی و تهذیب بسند خود از ابن حجاج روایت کرده اند گفت حضرت صادق در حلقه ربيعة الراي که اسم قاضی یا مفتی است نشسته بود پس عربی آمد و از ربيعة يك مسئله پرسید ربيعة جواب گفت عرب گفت آیا و زر آن بگردنت باشد اگر خطا بکنی؟ ربيعة ساکت ماند دوباره پرسید از آن ربيعة جواب نداد عرب گفت و زر آن بگردن تو باشد اگر خطا بکنی؟ باز ساکت ماند حضرت فرمود و زر آن بگردن اوست آیا نمیگویند که هر فتوی دهنده ضامنست در صورت خطا کردن در فتوی .

حدیث سی و نهم

در تهذیب بسند خود از سکونی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که روزی چشم امیر المومنین (ع) درد میکرد و حضرت رسول خدا (ص) او را عیادت فرمود و دید که آنحضرت ناله میکند حضرت رسول (ص) فرمود آیا ناله میکنی و یا از شدت درد چشم اظهار درد مینمائی؟ عرض کرد یا رسول الله تا بحال مثل این درد رانندیده بودم حضرت رسول (ص) فرمود یا علی (ع) زمانیکه ملك الموت نازل میشود برای قبض روح شخص فاجر با خود چنگالهائی از آتش میآورد پس روح او را با آن میکشد پس دوزخ ناله و صیحه میکشد .

پس حضرت امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد آیا این بامت تو نیز میرسد؟ حضرت رسول خدا (ص) فرمود بر حکم کننده با جور و بر خوردنده مال یتیم و بشاهد دروغگوی نیز میرسد عذاب ملك الموت .

حدیث چهارم

در تهذیب و استبصار بسند خود از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود زبان قاضی دو جمره آتش است تا آنکه حکم بکند در میان مردمان پس از قضاوت کردن او یا به طرف جنت خواهد رفت و یا بطرف دوزخ و نظیر این حدیث را در کافی بسند خود از سکونی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود دست قدرت خداوند در بالای سر حاکمست و برحمت ترفرف و حرکت میکند پس وقتی که حیف و میل و جور کرد حاکم خداوند او را بنفس خود واگذاز می نماید .

مؤلف میگوید از حدیث بیست و چهارم تا بحدیث چهارم که از بحار و غیر آن نقل شد ملاحظه بکن ، و تا جمل نما که چه شناعة و فضاحت و قباحت برای فتوی دادن و قضاوت کردن بخلاف حق و جور و ستم نمودن در آنها و رشوه گرفتن و میل بناحق کردن ظاهر میگردد و چه عذابها و چه طور عقابها بر ایشان بیان شده است و بین در خلاف کردن حکم خداوند و تابع نشدن با حکام دین و خارج بودن از حق چقدر فضاحت و تشنیع است و با عدالة رفتار نکردن و با عدل و داد حکم نکردن چها است و چه نحو خواهد شد عاقبت آن؟ و نگاه بکن بحدیث بیست هشتم که صحیحه عبدالرحمن بن حجاجست چطور بضامن شدن مفتی و قاضی تصریح کرده ، پس آن قضاوت و فتوی دادن که باعث رفتن حق یکمرد باشد و سبب نرسیدن حق بصاحب آن گردد و خصوصاً در بین رشوت و جور و ستم علاوه بر خطاء در قضاء و افتاء بشود چه خواهد گشت و عاقبت آن قاضی و مفتی چطور میشود؟ که از جهت قضاء و فتوای او اموال صغار و اطفال و اشخاص که در محل فناء و اضمحلال است تلف شود و بصاحبش نرسد و ارتهای فقراء و مالهای ضعیفاء ضایع گردد فواعجابا از این ضلالت و جهالت و واغفلتاه از این عذابها و عقابها و وامصیبتاه از این تلف اموال مردمان خدا و وافیضحتاه از ضایع شدن ارتهای حقوق مسلمانان بجهت تقصیر قاضیان و مفتیان و از جهت قصور ایشان در قضاوت کردن و فتوای دادن و بسبب اهل نبودن

اکثر ایشان بمقام بزرگ قضاء و افتاء و از همین جهت چقدر ارثها و مالهها از صاحبش بیرون شده و چه ارثها و اموالها بغير اهلش رفته و چه بسیار اشخاص مستحق محروم گشته از حقوق خودش، و چه بسا مردمان غير مستحق خود را مستحق دانسته و در مال و ارث ديگران تصرف کرده، و از جهت نا اهل بودن قاضي و مفتي و جور و ستم ایشان و يارشوه دادن مردمان بيدينان بايشان چقدر امـوال بمقام زوال و اضمحلال آمده و چه بسيار و زر و وبال برای اهل ضلال فراهم شده و چقدر احاديث و اخبار ائمه اطهار عليه السلام بدور انداخته گردیده و چه بي اعتنائی با احاديث آل عصمت (ع) گشته فاعتبروا يا اولی الابصار پس هر گاه شخصی که اهليت قضاء و افتاء داشته باشد و از قوه قدسيه موهوبه خداوندی برای او نصیبي و حظی بشود و بعد از این در مقام قضاء و افتاء زحمت بکشد و باخبار آل اطهار (ع) ملاحظه و دقت نماید و در هر مسئله اطراف را بگردد و قراین و شواهد را بنظر مذاقه در آنمستله بنکرد، و تقيه و واقع بودن حکمرا بفهمد، و بصدد تحصيل علم يقيني بر آید و در فهمیدن هر حکمی توسل بر ائمه طاهرين بکند و در مقام کسالت و بطالت نباشد حکمرا کما هو حقه از احاديث اهليت عصمت (ع) انشاء الله میفهمد و در مقام دانستن حکم شرعی در قضاء و افتاء بغير از ملاحظه اخبار صحاحه از حضرات ائمه (ع) چاره نیست و نخواهد شد .

چنانکه حضرت امام حسن عسکری (ع) در تفسیر خود فرموده است بعد از کلام مفصل در فضيلت قرآن که: آیا میدانید که کدامست تمسک کننده بآن قرآن که از برای او از جهة تمسک او بقرآن این همه شرف عظيمست پس او آنکسی است که اخذ بکند قرآن و تأویل آنرا از ما اهليت از وسایط که سفراء هستند از طرف ما بسوی شيعيان ما نه آنکه اخذ بکند قرآن را از رأیهای مجادلان و از قياس فاسقان پس آنکسیکه در قرآن بر رأی خود بگوید پس اگر اتفاق شد موافقت او با واقع پس او جاهل شده در اخذ معنای قرآن از غير اهل آن و مثل او مثل کسی میشود که يك راه پراز شیران غران رابرود بدون حفظ کنندگان پس اگر اتفاق افتاد برای او سلامتی پس او محلل مذمت و توييخ عقلاء شده است و اگر شیران او را خوردند تمام عاقلان و جاهلان او را ذم و ملامت خواهند نمود و جميع خواص و عوام براو بد خواهند گفت و اگر خطا بکند گوینده در معنای

قرآن بر رأی خود پس اخذ بکند محل خودش را از دوزخ، و مثل او مثل کسی میشود که سوار کشتی شکسته بشود در دریای بسیار موج پر خوف بدون کشتیبان و بغیر ملاح با اطلاع، که بر هلاکت و ضلالت او احدی مطلع نشود و کسی نداند که در کدام جای دریا غرق شده است، و هر که هلاک او را بشنود در این صورت میگوید که او اهل این بلا بوده و استحقاق این عذاب را داشته است.

و ایضاً بر همین مطلب اشاره فرموده حضرت صادق (ع) در آن رساله که بر اصحاب خودش نوشته و ایشانرا امر فرموده که همیشه بر آن ملاحظه بکنند، و عمل خودشانرا بآن موافق نمایند، چنانکه در کافی بسند خود روایت کرده که در آن رساله فرموده: اجماعت مرحومه مفلحه بدرستی که خداوند تمام کرده است بر شما آنچه را که بشماها عطا فرموده از خیر، و بدانید شما که نیست از علم و امر خداوند، اینکه احدی از مخلوقات خداوند اخذ بکند در دین خودش بر هواء و رأی و قیاس خود، بتحقیق نازل فرموده خداوند قرآن را و قراردادده در آن بیان هر چیز را و قراردادده بر قرآن و تعلم آن اهل مخصوصی و جایز نیست بر اهل علم قرآن که خداوند عطا کرده بر ایشان علم قرآن را اینکه ایشان اخذ بکنند در دین خود بر هوی و رأی و قیاس و ایشانند اهل ذکر که خداوند امر فرموده بر سؤال از ایشان (تا آنکه فرمود) و بتحقیق عهد کرده بود حضرت رسول خدا (ص) بر امت که بقول اهل ذکر عمل نمایند پس امت گفتند بما بعد از وفات پیغمبر جایز است اینکه اخذ بکنیم بآنچه رأی مردم بآن اجماع کرده بعد از وفات آن حضرت و این را بعد از عهد گرفتن آنحضرت از امت خودش و بعد از رحلت آنحضرت گفتند از جهة مخالفت خدا و رسول او، پس کدام کسی جرئت او بیشتر است و ضلالت او زیادتر است از آنکسیکه اخذ باین بکند و تمسک باجماع مردم و رأی ایشان نماید؛ و گمان کند که این برای او جایز است؛ و سوگند بخداوند که از جانب خدایتعالی واجبست بر مردم که بر او اطاعت بکنند، و تابع امر او بشوند در حیات حضرت رسول (ع) و بعد از وفات او، و آیا این دشمنان خداوند قادر میشوند که بگویند و گمان بکنند که احدی از آنکسانیکه بآنحضرت ایمان آورده اخذ کرد بقول و رأی و قیاس خودش؛ پس اگر بگوید بلی، پس دروغ بر خداوند گفته و بضلالت دور افتاده است، و اگر بگوید نه و جایز نبوده

برای احدی اینکه اخذبکنند بر رأی و هوای و قیاس خود پس او اقرار کرده بر حجت بر نفس خودش و بضر خودش شهادت داده است زیرا که او از آنکسان نیست که گمان میکنند که خداوند اطاعت کرده میشود، و امر او امثال گردد بعد از وفات حضرت رسول (ص) بر رأی و هوای و قیاس و اجماع مردم، (تا آنکه فرمود) و چنانکه جایز نبود بر احدی در زمان حضرت رسول خدا (ص) اینکه اخذبکنند بر رأی و هوای و قیاس خود از جهة مخالفت امر رسول خدا (ص)، پس همچنین جایز نیست بعد از وفات آنحضرت بر احدی اینکه اخذ بکنند بر رأی و هوای و قیاس خود، (بعد از آن فرمود) پس تابع بشوید ای اصحاب من بر آثار رسول خدا (ص) و بر سنت او بعد از او پس اخذ بکنید بآنها و تابع نشوید بر هوای و رأی خود پس بضالات و جهالت بیفتید، پس بدرستی که اهل ضلالت ترین مردمان در نزد خداوند آنکس است که تابع رأی و قیاس و هوای خود باشد بغیر هدایت خداوند. و فرمود: ای جماعت اصحاب من بر شما باد آثار رسول خدا (ص) و سنت او و آثار ائمه هدی (ع) از اهل بیت او بعد از آنحضرت و بر شما باد عمل کردن بر سنت و احادیث ایشان پس بدرستی که هر که اخذ بکند بر اخبار و سنت ایشان پس بتحقیق رستگار شده او هر که ترك بکند و اعراض نماید از آنها بضالات افتاده است بعلت اینکه آنکسانند که خداوند امر فرموده بطاعت و ولایت ایشان. تا آخر حدیث.

مؤلف میگوید باین دو حدیث شریف نگاه درست بکن و بادقت تأمل نما و ببین که چه فرموده، و از رأی و هوای و قیاس چطور باتاکید نهی کرده، و از عمل باجماع چه نحو منع فرموده، و عمل را منحصر باحادیث ائمه (ع) و قرآن فرموده، و يك مرتبه طریق رأی و عمل کردن بعقل را بسته و ابدأ بعمل عقل اذن نداده و از غیر عمل کردن بر اخبار حضرات ائمه اطهار (ع) و کتاب خداوند مقدار مختار در صورتیکه تأویلش از ایشان و تفسیرش از اهل ذکر و قرآن برسد زجر کرده و اینهم موافق میزان واقعی و معیار حقیقی است بعلت اینکه فهمیدن مطالب مخصوصه و دانستن مقاصد مطلوبه از چهار چیز بیرون نیست: یکی فهمیدن از حسن و یکی از عقل و یکی از نقل و یکی از رویه و عنان.

اما فهم حسّی پس در اکثر اوقات در آن خطاء میشود و حس در آن بخلاف واقع افتد مثل آنکه سراب را شراب بیند و بخیال آب میرود و چیزی نیابد و بخار را ابر

سفید می بیند و بعد از رسیدن بآن هباه منثورا گردد و جواله آتش را آتش مدور میبیند و حال آنکه اتصال نیست و انفصال دارد و غیر از اینها از مثالها پس معلوم شد که حس حجیت ندارد و در آن خطا دارد و خطا دار حجت نمیشود.

و اما فهم عقلی که آنرا رأی و قیاس و قطع میگویند پس خطای آن زیادتر است از خطاهای حس زیرا که تمام مردم خودشان را عاقل و باتمیز و غیر جاهل میدانند و عقل و رأی هر کس يك چیزی میداند و میگوید جمعی خداوند را یکی میدانند و جمعی دیگر دو تاهمی دانند نور و ظلمت و رحمن و اهرمن و جمعی جسم و جسمانی و جمعی مجرد و روحانی و جمعی دیگر منزله و میرا از جمیع علایق جسمانی و روحانی و وجود واجب الوجود و غیر اینها و همچنین در نبوت و امامت و خلافت هر طایفه چیزی گفته و میگوید و هر فرقه از عقلاء و عرفاء رأی و قطع و خیالی کرده، و بعقل خودش چیزی فهمیده، پس خطای همه اینها را مگر یکبار همه کس میداند بطریق اجمالی زیرا که نمیشود هفتاد و یکفرقه یهود و هفتاد دو فرقه اهل انجیل و هفتاد و سه فرقه اهل قرآن که همه ایشان بضد یکدیگرند حق باشند و محال است دو تا ضد در یکجای جمع بشوند تا چه رسد بزیراتر پس فهم عقل که رأی و قیاس و قطع باشد حجت نشد زیرا که خطا کار شد.

و اما فهم نقلی و دانستن از نقل و اعتماد کردن بر فهم و رأی قطعی که از نقل حاصل میشود پس خطای آن مثل خطای عقل و بلکه زیادتر است زیرا که جماعت بسیاری نقل میکنند بدآید که دین حضرت ابراهیم (ع) و یا نوح (ع) و یا آدم (ع) تا بروز قیامت باقی است و جماعتی زیاد نقل میکنند بدآید که دین موسی (ع) باقی است و جماعتی بسیاری نقل میکنند که دین عیسی (ع) باقی است و جماعتی دیگر نقل میکنند که فلان کس خلیفه پیغمبر است و جمعی دیگر میگویند و نقل می نمایند که فلان کس است نه غیر او و همچنین در هر طایفه نقل بسیار است و خطای اینها مگر یکی بعلم اجمالی معلومست.

و اما فهم و رأی منامی و قطع رویائی پس عدم اعتبار آن و حجت نبودن آن از اولیها واضحتر است زیرا که در اکثر اوقات رؤیاء اصلی و اعتباری ندارد زیرا که

جماعتی موسی (ع) را در رؤیا می بینند و جماعتی عیسی (ع) را و جماعتی ابوبکر را در آسمان چهارم و علی (ع) را در اول مثل محی الدین و غیر او و جماعتی بعض اشخاص را در دوزخ دیدند و بعضی برای خود سلطنت و دولت دیده و تا آخر عمرش کذاب بوده و هکذا پس معلوم شد که هیچکدام از فهم عقلی و نقلی و وحسی و منامی حجت نیست از جهت خطا در همه آنها و باید حجت غیر از اینها باشد و آن عبارت از فهم و درک و یقینی است از کلام کسیکه در او خطا و نسیان نباشد و فرق مابین علم و قطع اینست که علم موافق واقع میشود و قطع خطا میکند و علم از قلب و فؤاد بیرون میشود و قطع از عقل خطاکار بیرون آید و از این جهت، در احادیث متواتره فرموده که: **ذین خدا با عقل مردم درک نمیشود**، و در اخبار متواتره سابقه فرموده که در دین خدا علم لازمست و رأی و قیاس و ظن بکار نمیخورد پس اگر مراد از عقل علم میبود چرا میفرمود که **« دین الله لایصاب بالعقول »** و یا آنکه: **« ما بعد دین الله من عقول الرجال »** و یا غیر اینها از الفاظ و عبارات که در اخبار وارد شده.

پس از اینها معلوم میشود که مراد شارع علیه السلام از علم همان فهم قلبی و یقین فؤادی و تصدیق جنانی است که التصدیق بالجنان فرموده و مراد از علم همین است نه قطع کردن عقل که در محل خطاست چنانکه ذکر شد.

پس از اینجا معلوم شد که دلیل احکام دین دوتا است و آندو همان تقلین است که در احادیث متواتره تقلین در بین فریقین معلومست نه آنکه چهارتا باشد باضم عقل و اجماع و یا پنجتا باشد باضم شهرت زیرا که دانستی که در عقلیات و نقلیات و بلکه در حسیات بسیار خطا میشود و خطا کن حجت نمیشود و حجت همان علم یقینی از قول حجت خداوند است نه قطع و رأی و قیاس عقلی، و از این جهت خداوند در آیات شریفه میفرماید که **« بفلان یغمبر علم دادیم : و آتیناه حکماً و علماً فرموده و نه فرموده که : آتیناه عقلاً و قطعاً »**.

و از اینجهت خداوند را عالم و علیم و اعلام میکوبند و عاقل و قاطع نمیگویند و بریقه بر امام عالم میکوبند و عاقل و قاطع نمیگویند و بر علامه حلّی اعلی الله مقامه فی الجنان علامه گویند و قطاعه اطلاق نمیکند زیرا که علم بالاتر است از عقل و قطع و

در قطع و عقل و رأی خطا میشود و در علم خطا نمیشود، پس بابرهان علمی معلوم شد که حجت همان علم است و بس نه عقل و رأی و قطع آن، و این تحقیق را غنیمت دان و قدر آنرا بفهم و طریق تحصیل علم را برای فهمیدن احکام دین بدست بیار و این برای همه کس مشکل است؛ این ره شرعست ره حمام نیست. زحمت میخواهد و دقت لازم است
والله الهادی الی الصراط السوی .

و اما آیات که دلالت بر وجود حکم بعدل و قضاء بحق دارد پس بسیار است از آن جمله در سوره نساء فرموده :

- انا انزلنا الیک الکتاب لتحکم بین الناس بما ارک الله . (آیه ۱۰۵)
- و ایضاً در نساء : و اذا حکمتهم بین الناس ان تحکموا بالعدل . (آیه ۵۷)
- و در مائده : و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط . (آیه ۴۲)
- و ایضاً در مائده : فاحکم بینهم بما انزل الله . (آیه ۴۸)
- و درس : فاحکم بیننا بالحق . (آیه ۲۲)
- و ایضاً درس : فاحکم بین الناس بالحق . (آیه ۲۶)
- و ایضاً در مائده : و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون . (آیه ۴۵)
- و ایضاً : و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون . (آیه ۴۴)
- و ایضاً : و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم العاصقون . (آیه ۴۷)
- و ایضاً در مائده : ذوا عدل منکم . (آیه ۱۰۶)
- و در طلاق : و اشهدوا ذوی عدل منکم . (آیه ۲)
- و در بقره : و لیکتب بینکم کاتب بالعدل . (آیه ۲۸۲)
- و ایضاً در بقره : فلیملل ولیه بالعدل . (آیه ۲۸۲)
- و در نحل : و من یامر بالعدل . (آیه ۷۶)
- و ایضاً در نحل : ان الله یامر بالعدل . (آیه ۹۰)
- و در حجرات : فاصلحوا بینهما بالعدل . (آیه ۹)
- و در انعام : صدقاً و عدلاً . (آیه ۱۱۵)
- و ایضاً در مائده : افحکم الجاهلیة ینغون . (آیه ۵۰)
- و در مائده : و اکلهم السحت لبس ما کانوا یملون . (آیه ۶۲)

وایضاً درمائه: **واكلهم السحت لبئس ما كانوا يصنعون** . (آیه ۶۳)

وایضاً در نساء : **پریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت** . (آیه ۶۰)

و در این بیست و دو آیه خداوند تعالی در مقام قضاوت و فتوی و حقوق الناس امر فرموده بعدل و داد و بقسط و عدالت و نهی کرده از جور و ستم و حیف و میل و زجر با تاکید نموده از خوردن سحت و رشوت و منع کرده از رفتن مردمان بنزد قاضیان فاجران و مفتیان فاسقان و این آیات احتیاج به ترجمه و تفسیر ندارد زیرا که معنای آنها از احادیث سابقه معلومست و حاصل معنای همه آنها آنچه بود که ذکر شد از امر بعدالت و نهی از مخالفت و کفر و فسق و ظالم بودن در وقت قضاوت بغیر ما انزل الله العیاذ بالله من الخذلان و الضلالة.

فصل پنجم

در شرط اعلم بودن و اقله و افضل شدن قاضی و مفتی و حرام بودن قضاوت و فتوی دادن غیر اعلم با وجود اعلم و وجوب نقض حکم غیر اعلم در صورت تعارض با اعلم و حرمت مرافقه و اخذ فتوی در نزد غیر اعلم و افضل بودن او از جمیع جهات و اخبار و احادیث در اینمضمون بسیار است و جمله از آنها را در این فصل ذکر میکنیم

حدیث اول

در کافی و فقیه و تهذیب و استبصار و احتجاج و بحار بسند خودشان از عمر بن حنظله از حضرت صادق (ع) در حدیث مفصل روایت کرده اند که عرض کردم بخدمت آنحضرت که دو نفر از اصحاب ما در بین آنها منازعه است در دین و میراث (تا آنکه گفت) پس هر یکی از آن دو نفر یکمردی را اختیار بکنند که در امر آنها حکم بکنند و نظر نمایند و آندو مرد اختلاف کردند در حدیث شما و در حکم کردن ایشان؛ پس آنحضرت فرمود حکم آنست که عدل و اصدق و اوفقه و اورع ایشان حکم کرده است و بحکم آندیگر التفات کرده نمیشود تا آخر حدیث .

حدیث دوم

در فقیه و تهذیب و استبصار بسند خودشان از داود بن حصین روایت کرده اند از حضرت صادق (ع) در دو مورد که اتفاق کردند بدو مرد عادل و آنها را حاکم قرار دادند در امر خود، پس آندو عادل اختلاف کردند در بین خود، از قول کدام یکی حکم ممضی و نافذ میشود؟ آنحضرت فرمود نظر میشود برافقه و اعلم ایشان بحدیت ما و بر اورع آنها پس حکم او نافذ میشود و بحکم آن دیگری اعتناء نمیشود ابدأ.

حدیث سیم

در تهذیب و استبصار بسند خود از موسی بن اکیل از حضرت صادق (ع) روایت کرده که سؤال کرده شد از مردی که میشود در بین او و برادرش منازعه در حق بی اتفاق میکنند بدو نفر مرد دیگر که در بین ایشان حکم نمایند پس حکم کنندگان اختلاف کردند؟ حضرت فرمود چطور اختلاف میکنند؟ عرض کردند هر کدام از حکم کنندگان بر نفع آنکسی که او را حاکم کرده حکم نمود، آنحضرت فرمود: نظر میشود بحکم عادل و اعلم واقعه ایشان در دین خداوند پس حکم او نافذ و ممضی میشود.

حدیث چهارم

در غوالی اللثالی از علامه از زراره روایت کرده گفت سؤال کردم از حضرت باقر (ع) که دو حدیث از شما میرسد معارض همدیگر پس بکدام یکی اخذ بکنیم؟ فرمود ای زراره اخذ بکن با شهر آندو حدیث و آندیکر را ترك نما عرض کردم ای مولای من هر دو حدیث مشهور و معروف و از شما رسیده، پس فرمود اخذ بکن بقول عادل ایشان در نزد خود و اوثق آنها در نفس خود.

مؤلف میگوید این چهار حدیث صراحت دارد در وجوب اخذ بقول عادل و حکم اورع و اعلم واقعه و افضل و در وجوب رد غیر اعلم و نقص حکم غیر افضل، پس باید خود قاضی و مفتی ملاحظه نمایند که افضلی و اقبهی و اعلمی از آنها پیدا میشود یا نه، و در صورت پیدا نشدن ایشان فتوی بدهند و قضاوت بکنند، و در صورت وجود اعلم قضاء و افتاء برای ایشان حرام است و نقض آن واجبست.

و ایضاً از برای مردمان بنص این احادیث واجبست یافتن اعلم و افقه و افضل

و قضاوت و مرافعه کردن در نزد او و از غیر او اعراض کردن و نافذ نمودن حکم اعلم واقفه و نقض کردن حکم و فتوای غیر او بصراحت اخبار فاعتبروا یا اولی الابصار .

حدیث پنجم

در کافی بسند خود از علی بن حنظله روایت کرده که از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود ای شیعیان ما بشناسید قدر و منزلت مردمان را در نزد ما اهل بیت بقدر روایت آنها از ما .

حدیث ششم

کتابی در رجال خود بسند خود از ابن منصور روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود: بشناسید منزله های مردمان را از ما بر قدر روایت ایشان از ما .

حدیث هفتم

ایضاً کتابی از محمد بن احمد مروزی روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود بشناسید منازل شیعیان ما را بقدر آنچه خوب و درست میکنند از ما روایات خودشان را پس بدرستی که مرد را فقیه نمیشماریم از ایشان تا آنکه بوده باشند محدث و حدیث گفته شده، عرض کردند آیا مؤمن محدث میشود؟ فرمود صاحب فهم میشود و او محدث و حدیث گفته شده است .

مؤلف میگوید این سه حدیث دلالت واضح دارد بر اینکه قدر و منزلت هر کس بقدر روایت او است در نزد ائمه (ع) و مراد از زیادتی روایت اعلم بودن واقفه شدنست و نفوذ حکم افضل و اعلم و عدم اعتناء بآندیکریست .

حدیث هشتم

در کافی و فقیه و تهذیب و استبصار بسند خود از داود از آنکه شنیده از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که آنحضرت فرمود زمانیکه بوده باشد حاکم که بگوید بطرف راست و بجانب چپ که چه میگوئی و چطور می بینی و چه بکنیم در این قضیه و با حکم آن چطور است، پس باینحاکم لعنت خداوند و ملائکه و جمیع مردمان باد چرا از جای خود حرکت نکند و آنها را که از او اعلم و افضلند بر جای خود نشانند؟ علامه مجلسی رفع الله درجته در کتاب مرآت العقول این نحو بیان فرموده و ظاهر

این است که چونکه حاکم غیر اعلم بر جای اعلم نشسته پس از اینجهت سزاوار این لعنت زیاد شده و لفظ حدیث را «الا» بفتح همزه ضبط کرده و احتمال دارد که «الا» بکسر همزه باشد و بنا بر این معنای آن این میشود که این لعنت بسیار بر او است مادامیکه از جای خود بر نخیزد و اعلم را بجای خود ننشاند و بر هر تقدیر این حدیث دلالت واضحه دارد بحرمت مرافعه کردن غیر اعلم با وجود او در آنجا و در اینوقت ثابت میشود حرمت بنزد او رفتن بر مردمان دیگر بدون شبهه.

حدیث نهم

در بحار از نهج البلاغه از حضرت امیرالمومنین (ع) روایت کرده که بمالك اشتر نوشتند در عهدش که: ای مالك اختيار و انتخاب بکن از برای حکم کردن افضل رعیت خود را در نفس خود تا آخر حدیث و در این دلالت صریحه دارد بر افضل و اعلم بودن قاضی و حاکم ازین مردمان.

حدیث دهم

در بحار از دعائم الاسلام از حضرت صادق (ع) روایت کرده که روزی آنحضرت باین ابی لیلی فرمود که توقضاوت میکنی در میان مردم ای عبدالرحمن؟ گفت بلی یا بن رسول الله فرمود مال این را میکیری بآن دیگری میدهی وزن اینرا از او میکشی بآن یکی میدهی؟ گفت بلی فرمود بچه دلیل اینهارا میکنی؟ گفت بکتاب خداوند فرمود هر چه میکنی در کتاب خداوند مییابی؟ گفت نه فرمود آنچه را که در قرآن نیافتی پس از کجا اخذ میکنی؟ گفت از رسول خدا (ص) اخذ میکنم فرمود آیا همه چیزها را در قرآن و در سنت حضرت رسول خدا (ص) مییابی؟ گفت هر چه نیابم در آنها اخذ میکنم از اصحاب رسول خدا (ص) فرمود از کدام اصحاب آنحضرت اخذ میکنی؟ گفت از ابوبکر و عمرو علی (ع) و عثمان و طلحه و زبیر و شمر و اصحاب آنحضرت را فرمود هر چه از ایشان اخذ میکنی ایشان را در آن اجتماع کننده مییابی؟ گفت نه فرمود در صورتیکه اختلاف کردند بقول کدام يك از ایشان اخذ میکنی؟ گفت بقول هر که رأی من بآن قرار بگیرد، فرمود دیگر باک نمیکنی بمخالفت کردن باقی ایشان گفت نه فرمود آیا هیچ مخالفت حضرت امیرالمؤمنین را میکنی در آنچه حکم میکنی با رأی خود در آنجائیکه آنحضرت قضاوت کرده؟ گفت

بسا میشود بآنحضرت مخالفت میکنم و قول دیگر را میگیرم، پس حضرت ساکت شد و بعد از آن سرش را بلند کرد و فرمود: ای عبدالرحمن پس چه خواهی گفت روز قیامت اگر رسول خدا (ص) دست ترا بگیرد و در حضور عدل خداوند ترا نگاه دارد و بگوید ای خدای من باینمرد قول من رسید و آنرا مخالفت کردی؟ گفت کجا من بقول رسول خدا (ص) مخالفت کردم؟ فرمود آیا بر تو نرسیده فرمایش آنحضرت که باصحاب خودش فرمود: قضاوت کننده ترین شماها و اعلم شما بر احکام قضاء حضرت امیر المؤمنین (ع) است گفت بلی رسیده، فرمود پس زمانیکه بقول حضرت امیر المؤمنین (ع) مخالفت کردی بفرمایش رسول خدا (ص) مخالفت نکردی؟ پس روی او زرد شد مثل اترج و جوابی نگفت.

مؤلف میگوید این حدیث صریحست در مقدم بودن اعلم و افقه بر مقام قضا و فتوی

حدیث یازدهم

در وسائل از تهذیب و عقاب الاعمال و محاسن بسند خودشان از عزرمی از پدرش از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: هر که امامت بکند قومی را در حالتیکه در میان ایشان اعلم از او واقفه از او باشد امر آن قوم همیشه در سفال و خرابی میشود تا روز قیامت.

حدیث دوازدهم

در وسائل از صدوق روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود امام قوم پیشوا و برنده قوم است بطرف قرب خداوند پس مقدم بکنید افضل خود را.

حدیث سیزدهم

از صدوق در علل الشرایع از عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود بدرستی که خیر و برتر شما این است که پاکیزه بکنید نماز خود را پس مقدم بکنید اخیر خود را.

حدیث چهاردهم

در قرب الاسناد از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود: امام جماعت شما برنده شماها است بسوی قرب خدا پس نظر بکنید که کدام شخصی را مقدم و پیشوا میکنید.

حدیث پانزدهم

در کافی و تهذیب و علل بسند خودشان از ابی عبیده روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از قومی از اصحاب ما که چه عهدند و نماز حاضر شد پس بعضی بیعض دیگر میگویند که مقدم شوايفلان آنحضرت فرمود بدرستی که رسول خدا (ص) فرموده که مقدم میشود اقراء قوم اگر مساوی شدند پس اقدم هجرتاً پس اگر مساوی شدند اکبر سناً و اگر مساوی شدند پس امامت میکند اعلم ایشان بر سنت و واقعه آنها در دین خداوند.

حدیث شانزدهم

صدوق در فقیه از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) روایت کرده که فرمودند: عیب ندارد که اعمی امامت نماید زمانیکه با و راضی شوند و اقراء واقعه ایشان باشد.

حدیث هفدهم

در کافی از زراره روایت کرده که بحضرت باقر (ع) عرض کردم آیا در پشت سر اعمی نماز میشود کرد؟ فرمود بلی زمانیکه او را بقبله بکنند و افضل ایشان باشد.

حدیث هیجدهم

در کافی و فقیه و تهذیب از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود امامت نکنند شخص مقید و دست بسته شده بر اشخاص (دست) و اشده و امامت نکنند صاحب فالج بر صحیحان و امامت نکنند صاحب تیمم بر صاحبان وضوء.

حدیث نوزدهم

در مستدرک الوسائل از کتاب جعفریات از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرموده: امام قوم بر نده مردمانست بخدا پس مقدم بکنید در نماز افضل خودتان را.

حدیث بیستم

از دعائم الاسلام از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که امام قوم و افدایشانست پس مقدم بکنید در نمازتان افضل خودتان را همیشه.

حدیث بیست و یکم

ایضاً از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود البته اذان شما را افصح شما

بگوید و البته بر شما امامت بکند اقله شماها .

حدیث بیست و دوم

از اکمال الدین از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود : بدرستی که امام جماعت شما کاشانده شما است بطرف خداوند پس نظر بکنید که بکدام کس اقتداء میکنید در دین و نماز خودتان .

حدیث بیست و سیم

از عیون از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که من میتروسم بر شما از استخفاف بردین و فروختن حکمها و قطع کردن رحم و از اینکه قرآن را مزمار اخذ بکنید و از اینکه مقدم بدارید یکی را و حال آنکه او افضل شما نیست .

حدیث بیست و چهارم

از غوالی از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود : البته بر شما امامت بکند اختیار شما پس آنها بر نده شما باینکه بر جنت و نماز شما سبب قرب شما است مقدم ندارید مگر اختیار خودتانرا .

حدیث بیست و پنجم

از دعائم الاسلام از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود : امامت بکند کسی که نور او بیشتر است، و نور قرآن است و علم قرآن، و هر اهل مسجد احقست بر نماز در مسجد خود مگر آنکه امیر و حاکم حاضر بشود پس او احق است بنماز و امامت از اهل مسجد .

حدیث بیست و ششم

ایضاً از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود : امامت میکند اقدم هجرتاً پس اگر مساوی شدند آقره آنقوم و اگر مساوی شدند اقله آنها و اگر مساوی شدند اکبر سنأ و صاحب مسجد احق است .

حدیث بیست و هفتم

از فقه الرضا (ع) نقل کرده بدرستی که اولیترین مردم بر تقدم در نماز جماعت آقره

آنها است برقرائت و اگر مساوی شدند پس افقه آنها و اگر مساوی شدند پس اکبر آنها و اگر مساوی شدند پس اصبح وجه آنها و صاحب مسجد اولی بمسجد خود است .

حدیث بیست و هشتم

ایضاً از آن کتاب نقل کرده که از حضرت امیر المؤمنین (ع) سؤال کردند از قومیکه برادرند و جمع شدند کدام یکی امامت بکند؟ فرمود بدرستی که حضرت رسول خدا (ص) فرمود صاحب فراش و منزل احق است، و صاحب مسجد احق، فرمود مقدم میشود اکثر آنها از جهت علم قرآن و اقدم هجرتاً و اگر مساوی شدند اقره ایشان و اگر مساوی شدند افقه آنها و اگر مساوی شدند اکبر آنها (از حیث من)

حدیث بیست و نهم

از درر اللثالی از آنحضرت روایت کرده که فرمود: امامت میکنند اقره قوم و اگر مساوی شدند اعلم آنها و اگر مساوی شدند اقدم هجرت آنها و اگر مساوی شدند اکبر ایشان و امامت نمیکند کسی بر کسی در منزل او و نباید بنشینید در جای مخصوص او مگر باذن او .

حدیث سی ام

در بحار از دعائم الاسلام نقل کرده که فرمود: روایت کرده شده از عمر بن اذینه که از خواص اصحاب حضرت صادق (ع) بود گفت روزی بمنزل ابن ابی لیلی رفتم در کوفه که قاضی بود باو گفتم اراده دارم از تو مسئله پرسم گفت از هـ - رچه میخواهی سؤال بکن، گفتم خبر بده بمن از جماعت قاضیان که وارد میشود بر شما قاضیها يك قضیه در مال و خون و فروج پس تو حکم میکنی در آن برای خود و بعد از آن این قضیه بعینه وارد میشود بر قاضی مکه پس حکم میکند برخلاف تو و وارد میشود همین قضیه بر قاضی بصره و قاضی مدینه و قاضی های یمن پس حکم میکنند بخلاف اول و دویم و بعد از این جمع میشود شما قاضیان در نزد پادشاه خودتان پس خبر میدید بر قضایای خود او را پس او نیز حکمهای شما را تصدیق و تصویب میکند و حال آنکه خداوند و پیغمبر شما یکی است پس آیا خداوند امر کرده است باختلاف و با اطاعت کردید؟ یا آنکه نهی کرده شما را از اختلاف پس شما معصیت او کرده اید؟ و یا آنکه

شما قاضیان شريك خدا میباشید در حکم او پس برای شما است که بگوئید و بر او است که قبول بکند؛ و یا آنکه خداوند دین ناقص نازل کرده و از شما مدد خواسته باتمام کردن آن، و یا آنکه تام نازل کرده و رسول خدا (ص) تقصیر در اداء آن کرده؛ چه میگوئید شما در جواب؟ گفت عجب سؤال غلیظ کردی و من ترا جواب میدهم، اما قول تو در اختلاف قضایا پس جواب آن این است که هر چه بما وارد میشود از قضایا پس اگر از برای آن اصلی در قرآن و سنت پیدا شد از آن تجاوز نمیکنیم و عمل بآن می‌نمائیم و آنچه بما وارد شد که در قرآن و سنت نیست، پس در آنها اخذ نمیکنیم برای خودمان و قضاوت نمیکنیم گفتم جواب نشد این زیرا که خداوند میفرماید « ما فرطنا فی الكتاب من شیئی » و میفرماید « فیه تییان کل شیئی » و حکم همه چیزها در قرآنست و در آن تفریط حکم چیزی نشده پس خبر بده بمن اگر مردی عمل بکند بجمیع آنچه خداوند امر فرموده و اجتناب نماید از هر چه نهی فرموده، آیا دیگر چیزی مانده برای خداوند که اگر کسی عمل نکند بآن او را عذاب بکنند؛ و اگر عمل بکند بآن بر او ثواب بدهد؛ گفت چطور عذاب میکند بر چیزی که از آن منع نکرده بود و ثواب میدهد بر آنچه بر آن امر نکرده بود؛ پس باو گفتم چطور که بر تو و بر امثال تو وارد میشود از احکام که در قرآن برای آن اثری نیست و در سنت خبری نه؛ گفت برادر زاده خیر بدهم بر تو حدیثی را که بعض اصحاب ما آنرا رفع کرده و بر عمر بن خطاب رسانده که عمر قضاوت کرد در بین دو مرد پس یک نفر از حاشیه گفت: اصابه کردی ای رئیس مؤمنان و خوب حکم دادی پس عمر تازیانه بر او بلند کرد و او رازد و گفت مادرت بزازیت نشیند قسم بخداوند عمر نمیداند که صواب کرده و یا خطا نموده و این رأی خودم بود که اجتهاد کردم ما را ترکیه نکنید در پیش روی خودمان، پس من گفتم تو يك حدیث از عمر نقل کردی و من يك حدیث از برای تو نقل بکنم خبر داد بمن پدرم از ابوالقاسم عبدی از ابان از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که او فرمود: قاضیان سه نفرند دو نفر آنها هلاک شونده و یک نفر نجات یابنده است اما دو نفر هالك یکی جور کننده است ابا عمد و یکی جور کننده است بخطا در حکم و اما نجات یابنده پس او عمل کننده است آنچه خداوند بآن امر فرموده

پس این جواب حدیث تو است گفت راست گفتی این حدیث است ای برادر زاده و بعد از آن گفت: تو میگوئی که همه چیز در قرآن است؟ گفتم خداوند چنین فرموده است و هیچ حلال و حرام و امر و نهی نیست مگر آنکه در قرآن است شناخته آنها را کسی که شناخته، و جاهل شده بر آنها کسیکه جاهلست، و بلکه خداوند در قرآن بما خبر داده از آنچه ما بآن محتاج نبودیم پس چطور میشود آنچه ما بآن محتاج بوده ایم گفت چطور؟ گفتم در سوره کهف فرموده: فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها. در قضیه آندو برادر که ما محتاج بآن نبودیم، گفت در نزد که علم قرآن یافت میشود؟ گفتم در نزد کسیکه تو او را میشناسی، گفت کاش او را میشناختم و بر او خدمت میکردم و از او یاد می گرفتم گفتم ترا قسم میدهم بخداوند آیا دانسته آن مرد را که وقتیکه از حضرت رسول خدا (ص) سؤال میکرد بر او جواب میداد، و اگر سؤال نمیکرد او خودش باو ابتداء میگفت یانه؟ گفت بلی این علی بن ایطالب (ع) بود، گفتم آیا هیچ بتورسیده که علی بغیر از پیغمبر (ص) از کسی از حلال و حرام پرسد؟ گفت نه و نشده گفتم آیا دانسته که مردم همه باو محتاج بودند و از او اخذ میکردند؟ گفت بلی چنین بود، گفتم علم قرآن در نزد او است، گفت او وفات کرده و زمان او گذشته، گفتم سؤال بکن از اولاد او زیرا که این علم در نزد ایشانست، گفت دست من بایشان نمیرسد، گفتم خبر بده بمن از قومیکه در بیابان بودند، و با آنها دلیلهائی بودند که آن قوم را راهنمایی میکردند پس آن قوم هجوم کردند بسر آن دلیلهای بعضی را کشتند و بعضی را ترسانیدند پس آن دلیل رفت و مخفی شد و در خانه خودش گوشه نشین گردید، و آن قوم نیز دلیل و راهنمایی نیافتند پس در آن بیابان بی پایان هلاک شدند، توجه میگوئی در حق آن قوم؟ گفت جزای آن قوم هلاکتست و دوزخ، و بعد از آن روی او زرد شد و بوی دردست داشت آنرا بزمین زدو گفت: **انا لله وانا الیه راجعون** و من ترسیدم و برخواستم.

مؤلف میگوید چنانکه جمیع مایحتاج امت در نزد حضرات ائمه (ع) بوده است همچنین بعد از شهادت ایشان و غائب شدن قائم ایشان حکم جمیع مسائل و قضایا در احادیث وارده از ایشان است که در کتب اربعه و سایر کتب معتبره مضبوط است و اکثر آنها مگر نادری در بحار و وسائل و در مستدرک الوسائل است و نظر این اذینه در این کلام مفصل ما خود

از امام (ع)، اثبات کردن اعلم بودن ائمه (ع) بود و بعد از آن باطل نمودن قضاوت آنها بود از جهة اعلم نبودن آنها و از این جهت روی ابن ابی لیلی زرد شد و به را از دست خود انداخت زیرا فهمید با وجود اعلم قضاوت او جایز نخواهد شد.

و اما از حدیث یازدهم تا بحدیث بیست و نهم هر چندیکه در شرط اعلم و افضل و اقله بودن امام جماعت بود و لکن علت تقدم او در قضاوت و فتوی دادن نیز موجود است و جهة مقدم بودن اعلم در همه یکی است و بلکه در قضاء و افتاء اهم و اوجبست بضرورت وجدان و بنص قرآن زیرا که خداوند میفرماید:

هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ؟ وهل یستوی الاعمی والبصیر ؟
 وهل یستوی هو ومن یامر بالعدل وما یستوی الاعمی والبصیر وما یستوی البحران
 هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ولا الظلمات
 ولا النور ولا الظل ولا الحرور .

یعنی آیا دانا با جاهل و بینا با کور و صاحب عدل با ظالم و دریای شیرین با تلخ و زنده‌ها با مرده‌ها و ظلمات با نور و سایه با گرمی آفتاب مساوی میشود؟ و ظلمات جهل با نور علم یکی میگردد؟ و جاهلان که مثل اموات و ظلمات و آب تلخند مثل عالمان میشوند؟ که مثل علم ایشان مثل نور و حرور و حیات و آب خوشگوار است؛ و این آیات و امثال اینها از آیات بسیار در بیان ذکر مقدم بودن اعلم و اقله است زیرا که اعلم علم زیاد دارد از غیر اعلم و اگر آن زیادتی علم اعلم محل اعتبار نباشد پس اصل علم محل اعتناء نیست زیرا که آن علم زاید که در اعلم است آن نیز علم است و اگر برای آن اعتبار نباشد پس برای اصل علم اعتبار نیست و بطلان آن از واضحات و فساد این از ضروریات است زیرا که خداوند قریب بصد آیه در فضیلت علم و مذمت جهل و تعریف عالمان و ملامت جاهلان در قرآن بیان فرموده و از همین جهت حضرات ائمه (ع) و اصحاب کبار ایشان در موارد بسیار بر مخالفان احتجاج کرده اند بر مقدم بودن حضرت امیر مؤمنان (ع) از جهة اعلم بودن آن بزرگوار از دیگران چنانکه در حدیث دهم حضرت صادق (ع) بر ابن ابی لیلی بیان نمود و در این حدیث سیام صحابه او ابن اذینه بر آن مخالف ذکر کرد و در حدیث یازدهم حضرت رسول خدا (ص) چهار فرمود، و تمامی خرابیها را مستند کرد بر مقدم بودن غیر

افضل و اینمضمون راستی و شیعی از آنحضرت نقل کرده اند که فرمود: ابدأ هیچ قومی رستگار نمیشوند در صورتیکه مقدم بدارند کسیرا با وجود بودن اعلم و افضل از او در میان ایشان، چنانکه محقق نوری اینرا در نجم ثاقب از فریقین نقل کرده و احادیث در ترجیح و تقدیم اعلم و واقفه و افضل بسیار است و ذکر زیادتر از این موجب ملال است و اگر در خانه کس است یکحرف بس است.

فصل ششم

در بیان منصوب بودن قاضی و مفتی از جانب امام است و در ذکر جمله از فضایل علماء عادلان و نافذ بودن حکم و قضاء ایشان و حجت بودن ایشان از طرف حضرت رسول خدا (ص) و ائمه (ع) هدی علیهم السلام است :

و احادیث و اخبار در اینباب نیز بسیار است و جمله از آنها را ذکر میکنیم .

حدیث اول

صدوق در اکمال الدین و شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در احتجاج بسند خود از اسحق بن یعقوب روایت کرده اند که گفت ، سؤال کردم از محمد بن عثمان که نایب خاص حضرت حجت عجل الله فرجه بود که کاغذ مرا که در آن بعض مسئله های مشکله نوشته بودم و در آنها اشکال داشتم برساند بحضور آنحضرت ، پس تویق مبارک بخط آنحضرت صلوات الله علیه وارد شد که : اما آنچه از آن سؤال کرده بودی خداوند ترا ارشاد بکند و بردین ثابت بدارد (تا آنکه فرمود) و اما حوادث واقعه پس رجوع بکنید در آنها بسوی روایت کنندگان احادیث ما ، پس بدرستی که ایشان حجت منند بر شما و منم حجت خداوند ، و اما محمد بن عثمان العمری پس خداوند راضی شود از او و از پدرش قبل از این ، پس بدرستی که او نطقه است ، و کاغذ او کاغذ من است .

پس این حدیث شریف دلالت واضحه دارد بر منصوب بودن علماء اعلام از جانب آنحضرت برای قضاء و افتاء ، و حجت بودن حکم ایشان بسایر امت در زمان غیبت ، زیرا که سؤال کننده از حال این زمان سؤال کرده نه از زمان خود آنحضرت ، زیرا که برای آنحضرت در آن زمان نایبان مخصوصان بودند ، و اسمهای ایشان معروف بود ، مثل همان محمد بن

عثمان که در توقیع برای او نص فرموده .

حدیث دوم

در قیقه و عیون از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که حضرت رسول خدا عرض میکرد خداوند ابر خلائای من رحم و رحمت کن ، سه مرتبه ، عرض کردند یا رسول خدا (ص) خلفاء تو کدام اشخاصند؟ فرمود آنکسانیکه بعد از من می آیند و حدیث و سنت مرا برای مردمان روایت می نمایند .

پس از این حدیث معلوم میشود که علماء زمان غیبت از حضرت رسول خدا (ص) نیز نایبند ، و خلیفه اویند ، چنانکه از حضرت حجت عجل الله فرجه نایب میباشد بجهة روایت حدیث از آنحضرت و از اوصیاء او (ص) .

حدیث سیم

در تہذیب و استبصار بسند خود از ابی خدیجه روایت کرده گفت مرا حضرت صادق (ع) بسوی اصحاب ما فرستاد و بمن فرمود بگو بایشان زمانیکه واقعتاً در بین شماها خصومت و ادعائی در چیزی از اخذ و عطاء کردن ، حذر بکنید از محاکمه رفتن بسوی یکی از این فساق و قرار بدهید در بین خود مردی که بتحقیق معرفت برساند بحلال و حرام ما پس بدرستی که من او را قراردادم بشما قاضی ، و حذر بکنید از اینکه شما با هم مختصمه بنمائید ، و بنزد سلطان جائز و جور و ستم کننده بروید .

و در این حدیث معرفت بحلال و حرام را شرط فرموده در قاضی منصوب و مراد از معرفت همان علم بحلال و حرام است نه غیر .

حدیث چهارم

در کافی و تہذیب و استبصار بسند خود از عمر بن حنظله روایت کرده اند که گفت از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از دودمرد از اصحاب ما که در بین ایشان نزاع شده در دین و یا میراث (تا آنکه فرمود) نظر میکنند بر آنکسیکه از شما باشد از آنکسانیکه روایت بکنند حدیث ما را و نظر بکنند بحلال و حرام ما و معرفت برساند باحکام ما پس در اینصورت بر حاکم بودن او راضی شوید ، پس بدرستی که بتحقیق من او را حاکم قراردادم بر شما ، پس وقتیکه حکم کرد با حکم ما پس از او قبول نشد پس بدرستی که

بحکم خداوند استخفاف شده ، و بر ما رد شده و رد کننده ما رد کننده بر خداوند است و آنهم در حد شرکست بخداوند. تا آخر .

مؤلف میگوید از این حدیث نیابت علماء معلوم شد اما بچند شرط .

اول آنکه باید روایت کننده حدیث باشد .

دوم آنکه باید نظر بحلال و حرام بکند و قوه نظریه که قوه استنباط علمی باشد در او بوده باشد و یا آنکه حرام و حلال در نظر او باشد و آنها را بداند و از حرام اجتناب و بحلال اقدام نماید که معنای عدالتست .

سیم آنکه باید از برای او معرفت باشد بر احکام دین و مراد از آن علم بر احکام شرعست و بدون آن نیابت ندارد پس باین سه شرط آن شخص از جانب ائمه (ع) حکومت دارد ، و حقیر در مسائل نجفیه در این خبر شریف و شرح آن جمله از کلام بیان کرده و معنای نظر و معرفت و غیر از آنها را ذکر کرده .

حدیث پنجم

کشی در رجال خود از احمد بن ابرهیم مراغی روایت کرده که گفت وارد گردیدم تویع از حضرت حجة عجل الله فرجه بر قاسم بن علاه نایب آنحضرت ، رد آن تویع بود پس بدرستی که عذری نیست بر احدى از دوستان و شیعیان ما در تشکیک و تردید کردن در آنچه روایت میکنند آنرا ثقات و محل وثوق ما از روایان احادیث ما ، زیرا که آنها بتحقیق معرفت رسانیده اند بر اینکه ما سر خودمان را بر روایان خود میسپاریم ، و احادیث را بر ایشان میگوئیم .

پس از این تویع نیز معلوم میشود نیابت علماء که محل وثوق ائمه و روایان احادیث باشند .

حدیث ششم

ایضا کشی بسند خود از اسمعیل بن جابر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول خدا (ص) فرمود حمل میکند و بر میدارد احکام این دین را در هر قرنی جمعی از عدول که نفی میکنند از این دین تاویل باطلان و تحریف غالیان و داخل شدن جاهلان را بر این دین چنانکه کوره آهنگر کثافت آهنرا نفی و بیرون میکند .

و این حدیث نیز دلیلیست بر نیابت علماء عدول در هر قرن که غافل نشوند از نفی کردن تاویل باطلان مثل جماعت باییها که اکثر آیات و احادیث را با رأی باطل خود تأویل میکنند و غفلت نکنند از نفی کردن تحریف غالیان که احادیث را از جهت غلو خود تحریف و تغییر میدهند، و زیادو کم میکنند، و غافل نمیشوند از نفی دخول جاهلان بر این دین که ابدأ از احکام اسلام و ایمان خبر ندارند، و خودشانرا مسلم و مؤمن میدانند و بر مؤمنان واقعی طعن میزنند.

حدیث هفتم

در کافی و بصائر الدرجات از ابی البختری روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود: بدرستیکه علماء ورثه انبیائند و جهة وارث بودن علماء از انبیاء این است که بدرستیکه انبیاء درهم و دینار را ارث نمیگذارند، و بدرستیکه ارث میگذارند انبیاء احادیث خودشانرا پس هر که اخذ بکند چیزی از احادیث ایشانرا پس بتحقیق اخذ کرده حط بسیار را پس نظر بکنید بعلم خودتان که آنرا از کی اخذ میکنید پس بدرستیکه در میان ما اهل بیت در هر خلف و هر زمان بعد از این عدول است که نفی می کنند از این دین تحریف غالیان را و داخل شدن باطلان را بر این دین و تأویل کردن جاهلان و نادانان را.

و این حدیث صراحت دارد در نیابت علماء از جانب پیغمبر و آخر خبر مثل خبر سابق است در معنی و ترجمه.

حدیث هشتم

در فقیه و معانی الاخبار بسند خود از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده اند که حضرت رسول خدا (ص) عرض کرد خداوند رحمت بکن بخلفاء من سه مرتبه پس عرض کردند یا رسول الله خلفای تو کیستند؟ فرمود آنکسانیکه بعد از من می آیند و احادیث مرا روایت میکنند و سنت مرا نقل می نمایند پس آنها را تعلیم نمایند بمردم بعد از من.

و این حدیث غیر از حدیث دوم است زیرا که آن حدیث در اول لفظ «حدیث» دارد و

این لفظ «احادیث» و آن حدیث اول «تعلیم» کردن را ندارد و این دارد.

حدیث نهم

در کافی و فقیه و تهذیب بسند خود از سالم بن مکرّم روایت کرده که حضرت

صادق (ع) فرمود حذر بکنید از اینکه بعض از شما بعض دیگر را برای محاکمه کردن بنزد اهل جور ببرد و لکن نظر بکنید بسوی مردی از شما که چیزی از قضایای (و بنا بحديث کافی از قضاء) مارا میداند پس آنرا در بین خودتان حاکم بکنید پس بدرستی که اورا برای شما قاضی قرار دادم پس در نزد او محاکمه بکنید.

و این حدیث نیز صریح است در نیابت علماء بشرط علم او بر قضایای ائمه (ع) و این اختصاص بزمان خودشان ندارد زیرا که عمومیت دارد و مختص بزمانی نیست و از جهة اینکه در زمان حضرات ائمه (ع) اشخاص مخصوص از جانب ایشان نیابت میداشتند مثل ابان بن تغلب و زراره و غیر ایشان از اشخاص بسیار در زمان هر یکی از ائمه (ع) چنانکه در بحار و غیر آن ذکر شده.

حدیث دهم

در بحار از غوالی اللثالی بسند خود از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: فقهاء امناء رسل هستند مادامیکه بدنیا داخل نشده اند عرض کردند یا رسول الله دخول فقهاء بدنیا بچه میشود؟ فرمود دخول ایشان بدنیا تابع شدن ایشانست بسلطان پس وقتیکه اینرا کردند پس حذر کنید از ایشان در دین خودتان.

و این حدیث نیز دلیل است بر نیابت علماء از جانب پیغمبران بشرط نبودن ایشان تابع دنیا و سلطان.

حدیث یازدهم

شیخ بهاء الدین در اربعین خود بسند خود از صدوق و او بسند خود از کمیل روایت کرده که گفت با حضرت امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه نماز عشا را کردیم، آنحضرت دست مرا گرفت تا آنکه از مسجد بیرون شدیم، پس رفتیم تا آنکه بر پشت کوفه رسیدیم پس وقتیکه بصحراء خارج شدیم يك آه سرد کشید، و بعد از آن فرمود: ای کمیل بدرستی که این قلبها ظرفست و خوبترین آنها حفظ کننده آن قلبهاست، و حفظ بکن از هن آنچه را که بر تو میگویم، مردمان سه فرقه اند: یکی عالم ربانی است، و یکی متعلم بر سییل نجات است، و باقی مثل پشه های کوچک که بر سر و صورتهای حیوانات ساقط میشود، و عوام و ارادل و جهال هستند، و تابع هر صدا کننده اند که با هر بادی

با نظر فیل میکنند، که بنور علم اخذ روشنی نکرده اند، و بر کنی محکم ملتجی نشده اند، و دست آنها بجائی محکم بند نشده است، ایکمیل علم بهتر است از مال زیرا که علم ترا حفظ و حراست میکند و مال را باید تو حفظ و حراست بکنی، و مال را انفاق کردن ناقص میکند، و علم با انفاق کردن زاید میشود، ایکمیل علم دین است که خداوند بآن علم دینداری و اطاعت شده میشود، و با علم انسان کسب طاعت میکند در حال حیاتش، و کسب ثناء جمیل میکند بعد از وفاتش، ای کمیل مردند خزینه داران مالها، و علماء باقیند مادامیکه دنیا باقی است، اعیان آنها و جسم ایشان مفقود میشود و مثال ایشان در قلبها موجود است، آه آه بدرستی که در سینه من علم بسیاری هست، هر گاه برای آن حمل کننده بیابم، و نمی یابم، بلکه اگر یافتم کسیرا که میفهمد و لکن او غیر ما هو نست و خاطر جمع باو نمیشود، زیرا که اسباب دین را که علم است در دنیا استعمال میکنند، و با حجتهای خداوند طلب غلبه کردن میکنند بر خلق خداوند، و با نعمتهای خداوند تعالی که علوم باشد بلندی میکند به مخلوقات خداوند، و گاهی مییابم کسیرا که کردن بحق میگذازد، و لکن برای او بصیرت نیست که در اطراف خود نگاه بکند و در قلب او شک ظاهر میشود به مجردیکه چیزی بر او عارض شد، آگاه باش نه این بی بصیرت اهل است بر طی علم، و نه آن بافهم که اسباب دین را در دنیا استعمال میکند و یا آنکه مییابم کسیرا که حریر لذات دنیا شده و بر شهوتها باسانی کردن نهاده و یا آنکه مییابم آنرا که مغرور شده بجمع کردن دنیا و ذخیره نمودن مالها که هر دو از والیان و حاکمان ~~بهرین~~ نیستند، و آنها لیاقت ولایت بر مؤمنان را ندارند و مثل آنها مثل حیوانات سرخودند، و همچنین برای علم اهل یافت نمیشود و علم بمردن حاملان آن می میرد، بلی زمین خالی نمیشود از حجت خداوند، یا ظاهر مشهور گردد، و یا غایب مخفی تا آنکه باطل نشود حجتها و بیانات خداوند، و کجا هستند ایشان؟ و ایشان کمند بحسب عدد، و بسیار نداد جهت قدر و عظمت و بایشان حفظ میکند خداوند حجتها و بیانات خودش را، تا آنکه و دیعه بگذارند حجتهای خداوند را برای مثل خودشان، و زراعت نمایند بیانات خداوند را در قلوب مثل خودشان، و علم بحقایق اشیاء و باطن چیزها بایشان هجوم آورده، و مباشرت نمودند بر روح یقین و روح هر چیز را، و باطن هر مطلب را حقیقتاً یافته اند

و ایشان سهل شمرده اند برای خود آنچه‌ها را که اهل نعمت ظاهریه آنرا دشوار میگیرند از ترك لذات ، و مانوس شدند بآنچه کردند از آن جاهلان و مصاحب دنیا شده اند با بدنهایی که ارواح آنها متعلق است بمحل بلند ، ایشانند خلفاء الله و نائبان خداوند در زمین او و دعوت کننده بر دین او ، آه آه اشتیاق دارم بدیدن ایشان و بعد از آن دست خود را از دست من کشید و فرمود میخواهی برو .

مؤلف میگوید در این حدیث شریف اولاً مردم را سه قسمت کرده : عالم ، و متعلم و جاهل محض ، و بعد از آن علم را تعریف کرده و بعد از آن اشخاصیکه لیاقت علم را ندارند ، و از آن فایده نمیبرند بچهار صنف قسمت فرموده :

اول از آنها جماعت فسقه است که علم را آلت جمع آوری دنیا قرار داده اند و نظرشان از تحصیل علم دین خداوند نیست .

دوم از آنها قومی است که از اهل صلاحند و لکن برای آنها بصیرت و فطانت نیست که علم تحصیل بکنند و حقایق را بدانند بلکه بمجرد ورود شبهه بآنها شك در قلب آنها ظاهر میشود .

سیم از آنها قوم است که علم را آلت دنیا و سبب جمع آن قرار نداده و بصیرت و ذکاوت دارد و لکن آنها اسیر نفس خود شده اند و بر لذات فانی غرق گشته اند .

چهارم از آنها قوم است که از این صفات ذمیمه خلاص شده اند و لکن بر حب مال و جمع آن گرفتار گشته اند و طلب مال دنیا با علم آموختن و تحصیل آن منافات دارد زیرا که لابد است برای طالب علم از پاک کردن نفس از اخلاق خبیثه ، و طاهر کردن قلب از ردائل باطنه از حب دنیا و جمع آن و آلودگی بر لذات و اتصاف بر صفات حیوانات زیرا که عبادت بدن که نماز باشد مثلاً موقوفست بر طهارت بدن هکذا تحصیل علم که عبادت قلب است موقوفست بطاهر شدن از ردایل و خبائث قلبی .

و حقه یرفی الجملة در اینمر حله در کتاب هدایة الانام تکلم کرده ام .

و بالجمله این چهار نفر قابل علم و لایق آن نیستند (و بعد از آن فرمود) که زمین از علماء اعلام خالی نخواهد شد که ایشان برای خداوند قائم یا حجتند و حجج و بینات خدا در نزد ایشانست ، و اوصاف ایشانرا تعداد فرمود از اقل بودن و عالم بحقایق بودن

و غیر از اینها از اوصاف مذکور ، و بعد فرمود که ایشان خلفاء خداوندند ، و دعوت کننده بر دین اویند ، پس نیابت ایشانرا بیان کرد با این لفظ و مراد از ایشان حضرات ائمه (ع) اظهار نیست ، و بلکه مراد از ایشان علماء ابرار است چنانکه مرحوم شیخ بهائی علمائرا فهمیده پس از این حدیث شریف خلافت علماء اخیار از جانب خدا ثابت شد .

حدیث دوازدهم

در رسائل و وسائل و بحار و تفسیر صافی از تفسیر حضرت عسکری (ع) نقل کرده اند

که آنحضرت در تفسیر این آیه : **و منهم امیون لایعلمون الکتاب الا ما نئی** .

یعنی بعضی از یهودیان اهل علم نبوده اند و کتاب که توراۃ باشد نخوانده اند و بآن علم ندارند مگر آنکه بآنها خوانده شود . فرموده که خداوند فرمود ای محمد (ص) بعضی از یهودان امی هستند کتاب نخواندند و ننوشته اند مثل امی منسوب بمادرش که گویا از بطن مادر بیرون شده که نخوانده و ننوشته و آنها کتابیکه از آسمان نازل شده نمیدانند و دروغ و جعل شده را نمیفهمند و بین کتاب خداوند و دروغ تمیز نمیدهند مگر آنکه از توراۃ کسی برای آنها بخواند ، و بگوید که اینکلام خداوند و توراۃ است ، و نمیدانند اگر خلاف واقع از توراۃ بر آنها خوانده شود و آنها ظن کننده میباشند بر آنچه رئیسان و علماء آنها بر آنها میگویند از تکذیب نبوت حضرت رسول خدا (ص) و امامت علی (ع) سید عترت او و آن عوام یهودیان در این تکذیب تقلید میکنند بر آن خواننده توراۃ از روی دروغ و کذب با وجود آنکه اینها بآنها حرام بود پس وای بشود بر آنکسانی که توراۃ را با دست خود نوشتند بدروغ و کذب بآن داخل کردند و بعد گفتند این توراۃ از نزد خداوند آمده تا آنکه ثمن قلیل از جهة آندروغ اخذ کنند و خداوند فرمود اینتقوم بهود نوشتند صفت رسول خدا را از دروغ و گمان کردند که این صفت او است و حال آنکه آن صفت او نبوده و بر عوامها گفتند این صفت پیغمبر مبعوث در آخر الزمانست که او طویل و بزرگ بدن و شکم و اشهب موست و این محمد (ص) بخلاف اینصفتاست و او بعد از پانصد سال دیگر مبعوث میشود ، و این را بعوام گفتند ، تا آنکه ریاست آنها بر آن عوام باقی شود ، و اخذ آنها از عوامان از مال دنیا بماند ، و خودشانرا از خدمت کردن پیغمبر (ص) و وصی (ع) او و اهلیت (ع) او باز دارند ، و بزیر بار تکلیف خداوند

نروند پس خداوند درباره آنها فرمود: پس وای بر آنها از جهة نوشتن دست آنها و وای بر آنها از جهة آنچه آنها کسب کردند از این صفات تغییر شده که مخالف است با صفات پیغمبر (ص) و وصی او که شدت عذاب در بدترین بقعه های دوزخ برای آنها است، و وای بر آنها از شدت عذاب علاوه بر عذاب اول از جهة اخذ کردن آنها اموال عوام را زیرا که عوام را در کفر نگاه داشتند که بر پیغمبر و وصی او کافر شدند. و نبوت و امامت ایشانرا انکار کردند.

و مردی بحضرت صادق (ع) عرض کرد پس وقتیکه این قوم از عوام یهودیان توراة را ندانستند و نفهمیدند مگر آنچه را که از علماء خودشان شنیدند پس چرا خدا آن عوام را مذمت کرده از جهة تقلید آنها و شنیدن آنها از علماء خود آیا عوام یهودیان مثل عوام ما نیستند که عوام ما نیز بعلماء خود تقلید میکنند و قرآن و احادیث را از علماء خود اخذ میکنند، پس اگر جایز نباشد تقلید کردن عوام یهودیان و اخذ توراة از علماء خود در عوام ما نیز جایز نشود تقلید کردن و اخذ قرآن و احادیث نمودن از علماء ما؟ پس حضرت صادق (ع) فرمود: در بین عوام ما و علماء ما و بین عوام یهودیان و علماء آنها از يك جهة فرقت و از يك جهة فرق نیست، اما از آنچه که فرق نیست پس بدرستی که خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده از جهة تقلید کردن آنها بعلماء خودشان چنانکه ملامت فرموده عوام یهود را بجهة تقلید نمودن آنها بعلماء خود پس از این جهة فرق نیست، و اما از آنچه که فرقت پس چنین نیست، عرض کرد یابن رسول الله برای من بیان فرمائید جهة فرقا، آنحضرت فرمود بدرستی که عوام یهود بتحقیق معرفت رسانیدند بحال علماء خود که آنها دروغ صریح میگویند و حرام میخورند و رشوه میگیرند و احکام خداوند را تغییر میدهند بشفاعت و عنایت و خواهش کردن بعضی برای مدعی و غیر او، و ایضاً عوام یهود شناختند علماء خود را با تعصب شدید که بآن تعصب از دین بیرون میروند و دیدند که آنها با تعصب کردن حقوق مردم را ضایع میکنند، و مال کسیرا بغیر او میدهند از جهة تعصب، و باز آنها را دیدند که مرتکب محرمات میشوند، و آن عوام یهود بمعرفت قلب اینرا شناختند که هر که این افعال و اعمال را بکند پس او فاسق میشود و جایز نمیشود تصدیق او و واسطه شدن او در میان خالق و مخلوق پس با وجود اینها آن

عوام یهودیان علماء خود را تصدیق کردند و بگفته آنها تقلید نمودند پس از اینجهت خداوند آن عوام را مذمت کرده که چرا آنها تقلید کردند بآن کسیکه علم و معرفت نداشتند بر جایز نبودن قبول خبر او و تصدیق کردن او در حکایت او و عمل کردن بآنچه او بآنها میگوید از جانب خداوندیکه او را مشاهده نکرده اند و واجب شد بر آن عوام که خودشان نظر بکنند بر معجزات و آیات و علامات حضرت رسول خدا (ص) زیرا که دلایل و براهین آنحضرت چنان نبود که بر احدی مخفی بماند و واضح بود از اینکه کسی آنها را نداند پس خود عوام یهود تقصیر کردند .

و همچنین است عوام امت ما زمانیکه معرفت رسانیدند برفسوق ظاهر و عصیت شدید و تکاب بر حطام دنیا و حرام آن از علماء خود و دانستند از آنها هلاک کردن بعضی را که مستحق هلاکت نبود و تلف کردن مال کسیرا که استحقاق تلف نداشت و بلکه مستحق اصلاح بود و دیدند میل و محبت آنها را برای کسی که استحقاق محبت ندارد و بلکه مستحق است باهانت و استخفاف پس هر که از عوام ما بامثال این فقهاء و علماء تقلید بکند هر آینه آن عوام مثل عوام یهودیان است و فرق در میان ایشان و یهودیانی نیست که خداوند آنها را مذمت کرده از جهت تقلید کردن بعلماء فاسقان و فقهاء فاجران و اما پس کسیکه بوده باشد از فقهاء امت ما که نگاهدارد نفس خود را و حفظ کند دین خود را و مخالفت نماید بر هوای نفس خود و مطیع باشد بر امر مولای خودش پس از برای عوام جایز است که بر او تقلید بکنند و این کس نمیشود مگر بعضی از فقهای شیعه نه جمیع آنها پس اما کسی که مرتکب باشد از قبیح و فواحش بر آنچه اقدام میکنند بر آن فاسقان علماء و فقهاء عامه، پس قبول نکنید از آنها چیز را که از ما نقل میکنند و در قبول شما از آنها در این صورت کرامت نیست و بد رستی که زیاد شد خلط و اشتباه در آنچه از ما نقل میکنند و احادیث ما را حمل مینمایند پس آنرا تحریف و تغییر میدهند بالمره از جهت جهل خود و چیزها را در غیر محل آن میگذارند از جهت قلت معرفت آنها و طایفه دیگر عمداً از ما دروغ جعل میکنند تا آنکه از عرض و مال دنیا جمع کنند برای خود آنچه را که آن نوشته آنها است بآتش دوزخ و جمعی از فاسقان از ناصیانند که قادر نمیشوند بر ما عیب بگیرند پس یاد میگیرند بعضی از علوم صحیحه ما

را پس در نزد شیعیان ما صاحب جاه و مرتبه و قدر میشوند بآن علوم و در نزد دشمنان ما بآن علوم بما نقص میکنند، و بعد از آن بآن میافزایند از دروغهای چند مقابل آن که ما از آنها برائت داریم پس آن دروغها را قبول میکنند ضعیفان شیعیان ما از جهة آنکه آنها از ما است پس این فاسقان و فاجران بضالت افتاده اند و مردمان را بضالت انداخته اند و ضرر آنها زیادتر است برضعفاء شیعیان ما از ضرر لشکر یزید علیه اللعنه بز حضرت امام حسین و اصحاب او علیهم السلام زیرا که لشکر آن کافر لعین ارواح و اموال آن بزرگواران را گرفتند و اما این علماء سوء و فقهاء بدترین از آنها که ناصینند و بدوستان ما شباهت دارند و بحسب ظاهر از دشمنان ما کثرتند داخل میکنند شک و شبهه را برضعفاء شیعیان ما پس آنها را اضلال میکنند و ایشانرا منع میکنند از قصد کردن حق و از رسیدن بآن پس آنها ایمان و دین ایشانرا میگیرند و مردمرا اضلال میکنند

و بالجمله کسیکه خداوند از قلب او بداند از این عوامها که او اراده میکند نگاهداشتن دین خود را و تعظیم ولی خودش را پس او را خداوند ترك نمیکند در دست این کافر اشتباه کننده، و لکن بزودی میفرستد برای او یک مؤمن را که او را براه راست و ا دارد، و بعد از آن خدا بر او توفیق میدهد برای قبول اعمال او، پس خداوند برای او جمع مینماید باین سبب خیر دنیا و آخرت را و جمع میکند برای آنکسانیکه او را بضالات انداخته لعنت دنیا و عذاب آخرت را، و حضرت رسول خدا (ص) فرمود: شرار و فجار علماء امت من آنکسانند که مردمان را از جاده شریعت اضلال میکنند و راههاییکه بسوی ما است قطع مینمایند، و ضد های ما را باسم ما صدا میکنند، و بر آنها رئیس مسلمین و مؤمنین میگویند، و دشمنان ما را بالقباب ما ندا میکنند، و بر اعداء ما صلوات و رحمت میفرستند، و حال آنکه آنها بر لعن مستحقند و بر ما بد میگویند، و حال آنکه ما در کرامات خداوند غرق شده ایم، و از سبب صلوات خداوند و ملائکه مقربین که بر ما میفرستند، از صلوات آن فاسقان غنی شدیم.

و بحضرت امیر المؤمنین (ع) عرض کردند بهترین مخلوقات بعد از ائمه هدای علیهم السلام و چراغهای تاریکی که پیغمبران و اوصیاء ایشان است کدام اشخاص است؟ فرمود علماء است زمانیکه صالح باشند، عرض کردند بدترین خلق خداوند بعد از

ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از آنکسانیکه با اسم شما ائمه نامیده میشود و بلقب شما ملقب میگردد و جای شما را میگیرد و در مملکت شما ریاست میکند کیست؛ فرمود علمائست و قتیکه فاسد شوند زیرا که آن علماء ظاهری کنند باطلهار او کتمان مینمایند حقایقرا و در حق آنها خداوند میفرماید . **اولئك یلعنهم الله و یلعنهم الالاعنون الا الذین تابوا** . یعنی ایشان آنکسانند که خداوند و لعنت کنندگان بر ایشان لعنت میکنند مگر آنکسانیکه توبه نمایند .

مؤلف میگوید در این حدیث شریف حضرت عسکری (ع) حال عوام و خواص را بایانات واضحه بیان فرموده و از تقلید فقها و علماء سوء و فاسق منع فرمود و فرموده که اکثر علماء فاسقند و جایز نیست تقلید بایشان و یا اخذ فتوی از آنها و مرافعه در نزد آنها اصلا و عوام و قتیکه آنها را در تعصب و خوردن مال حرام و رشوه و تغییر دادن احکام دیدند بر ایشان جایز نخواهد شد قبول قول آنها و ترافع و محاکمه در نزد آنها، و اگر با وجود اینها بنزد آنها بروند و از آنها چیزی قبول نمایند مثل یهودیان میشوند که خداوند آنها را مذمت فرموده، و اما اگر فقهاء نفس خود را نگاهدارند و دین خود را حفظ نمایند و مخالف هوای نفس و مطیع خداوند بشوند پس برای عوام جایز است تقلید ایشان، و همین معنای نیابت ایشانست از جانب امام (ع) پس این عبارت حدیث دلیل بر نایب بودن علماء اخبار است از طرف ائمه علیهم السلام .

و بالجمله این حدیث میزان و معیار حال علماء و عوام است و باید این را جمیع مردمان از فقهاء و عوام دستور العمل خودشان قرار بدهند و اعمال و افعال خود را با این میزان واقعی و طریق یقینی معیار بکنند و از ایندو نگذرند و معیار دیگران را نجویند و بقول بعضی از عالم نمایان در واقع عوام و یا در حقیقت اضلال کننده انام باور و اعتماد نکنند و چاره همه درد ها و دواء جمیع مرضهای باطنی در این حدیث است و این از برای همه چیز کافی و از جهت ذکر جمیع شرطهای علماء و عوام وافی است و از جهت همین در اینجا اکتفاء شد بر این و زیاد تر از این از احادیث دیگر ذکر نکردم .

و این دوازده حدیث در خصوص نیابت علماء از ائمه (ع) کفایت میکند زیرا که همه اینها با شروط مذکور در اینها صراحت داشته درمنصب بودن فقهاء و علماء از جانب ائمه هدی (ع)، هرچندیکه در بعضی از اینها نیابت علماء از خداوند بود چنانکه در حدیث یازدهم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود علماء خلفاء الله اند و در حدیث دهم فرمود: علماء امانه رسل هستند و در حدیث دوم و هشتم فرمود: علماء خلفاء رسول خدا (ع) هستند، و در حدیث هفتم فرمود: علماء ورثه انبیاءند و در اول از حضرت حجت (ع) و در باقی از حضرت صادق (ع)؛ لکن معنای همه یکی است و مضمون جمیع بر یک جای بر میگردد بعلمت اینکه اوصیا خلفاء انبیاء است و انبیاء خلفاء و نائبان خداوند است پس نائب نائب خداوند و خلیفه خلیفه خدای تعالی نائب و خلیفه خداوند است و اگر هیچ دلیل و برهان بر عدالت و اعلامیت نائبان ائمه علیهم السلام نباشد و ابدأ خبری و اثری بر عادل و عالم بودن ایشان نشود خصوص اخبار نیابت علماء از طرف ائمه (ع) بطریق وجدان ثابت میکنند عدالت و علمیت و تقوی و ورع علمائرا زیرا که نائب هر کس باید مناسبت و جنسیت داشته باشد با نائب کننده در هر کاری که در آن نائب شده و کسیکه نائب خلیفه خداوند شود در قضاوت کردن البته باید او جور نکند و از طرفی حق زحمت نخواهد و نگیرد و ابدأ رشوه در خاطرش خطور ننماید و اصلا کسی را بدیگری ترجیح و زیادتیی ندهد و اینها دلیل لازم ندارند بر وجوب مراعات اینها ابدأ بعلمت اینکه نایب امام علیه السلام باید تالی مرتبه امام باشد در علم و عدالت و در خارج شدن از جور و جهالت چنانکه امام تالی مرتبه پیغمبر است در آنها و پیغمبر تالی خداوند است در اوصاف مذکوره پس شخص جاهل و نادان و انسان آلوده بظلم و عدوان چطور میشود که در جای عالم واقعی و محل عادل حقیقی بوده باشد؟! و این ابدأ محتاج بدلیل نیست و عقل و وجدان قلبی هر عوام اینها را میداند که چنین است و غیر از این نیست.

و حضرات ائمه هدی علیهم السلام شرایط قاضی و مفتی را عالم و عادل بودن قرار داده اند و اوصاف ایشانرا من باب اتمام حجت بر خود قاضیها و مفتیها و بسایر مردم از بابت ایضاح امر و بیان حال ذکر فرموده اند: لیهلك من هلك عن بینة تا آنکه عوام كالانعام نگویند که: انا کنا عن هذا غافلين و عذری برای آنها نماند و نگویند که ما

عقل و فهم نداشتیم و از خرد بتر بودیم **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** .

بدانکه حضرات ائمه (ع) دو جنبه دارند یکی جنبه اشراق و اضاءة و افاضه فیوضات از خدایتعالی بتوسط ائمه (ع) بر مخلوقات و بر همین جنبه در دعاجات و زیارات اشاره شده مثل قول امام: **و یمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء** و مثل قول او **و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض و بکم ینفس الهم و بکم یکشف الضر تا آخر زیارت** .

و این جنبه قائم بنفس شریف خود امام است چه حاضر باشد و چه غائب و حضور و غیبت در این جهت فرق ندارد و باعث جمیع فیوضات و سبب همه برکات از جانب خدا وجود او است هر چند یک غایب باشد پس در این جنبه او نیابت ممکن نیست زیرا که نیابت آنوقت محتاج الیه میشود که اصل در میان نباشد و وقتی که اصل وجود دارد هر چند یک غایب باشد پس نیابت ممکن نمیشود زیرا که خود نیابت محتاج است بوجود او در وجود و بقای خودش .

و یکی جنبه ریاست و سلطنت و حکومت و حفظ ناموس اسلام و نفوس و اموال و اقامه حدود و امور قضائی که عیش و آسایش عباد بر آنها منوط و موقوفست و دفع فساد و اصلاح حال عباد و تبلیغ احکام و ارشاد و هدایت آنان بمسائل حلال و حرام و مراعات نظام در هر مقام و بالجمله نیابت علماء اعلام ایدم الله از جانب امام علیه السلام در این جنبه است با معیت سلطان اسلام ایدم الله و جنبوده در زمان غیبت .

و این جنبه را ائمه (ع) در زمان حیات خودشان و بعد از غیبت قائم ایشان نیز بر علماء عدول و فقهاء دانایان فحول تفویض فرموده اند و ایشانرا قائم مقام خودشان کرده اند و برای آن علماء مخصوصان دستور العمل قراردادند و رعیت خودشان را بایشان سپرده اند و آنها را بسایرین قاضی و مفتی تعیین کرده اند و از برای فقهاء علماء و فقهاء از بیت المال مخارج معین فرموده اند و تفصیل نیابت علماء را حقیر با براهین قاطعه در مسئله هجدهم از کتاب مسائل نجفیه بیان کرده .

و تمام شد این وجیزه در مدت شانزده روز در روز سیم از دهه سوم از ماه یازدهم از سال اول از دهه چهارم از صد چهارم از هزار دویم از هجرت نبوی و الحمد لله کما هو امله و صلی الله علی محمد و آله و سلم

ترجمه مختصری از مؤلف کتاب رضوان الله علیه

نام و نسب

وی حضرت حجة الاسلام آية الله العظمى على الانام دانشمند فقید و فاضل سمید آقای آقا سید حسین فرزند مرحوم آقا سید نصر الله بن سید صادق الموسوی انار الله برهانه میباشد: آن جناب اصلاً از سادات کلپایگان بوده و بعداً بدران ایشان مهاجرت کرده و در ارومیه (رضائیه) سکونت اختیار کرده اند، و نسب آن بزرگوار منتهی می شود به عالم آل محمد باب الحوائج الی الله تعالی ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام كما صرح بهذا نفسه قدس سره فی مفتوح کتبه .

مولد و منشأ آن بزرگوار

دانشمند نامبرده فقید در سال یکهزار و دوست و نود و چهار هجری قمری در ده (سعیدلو) سه میلی (یکفرسخی) شهر رضائیه (ارومیه) از مادر متولد شده و پس از طی دوران صباوت و کودکی از آنجا به رضائیه مهاجرت نموده و در آنجا تحت تکفل عموی بزرگوارش مرحوم آقا سید حسن که از تجار آن جا بوده در مسجد جامع رضائیه که از بناهای تاریخی قبل از اسلام است مشغول تحصیل علوم دینی و مقدمات عربیه از صرف و نحو و منطق و معانی و بیان گردید، و بعد از مدتی از رضائیه به (خوی) که از جمله بلاد آذربایجان است مهاجرت نمود و پس از مدتی تحصیل بعزم عتبه بوسی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی ابائه الطاهرین از خوی به مشهد مقدس حرکت نمود و مدت هشت سال در ساحت سنیه حضرت ابوالحسن سلطان طوس علی بن موسی به تکمیل معارف حقّه پرداخته و در خدمت اساتید بزرگی چون مرحوم آية الله ترشیزی تلمذ نموده است .

سپس در اواخر سال هزار سیصد و نوزده (تقریباً در سنین ۲۵ از عمر شریف)

از مشهد مقدس بعتبات عالیات مسافرت نمود و در خدمت باب مدینه علم نبی امیر المؤمنین علی (ع) در نجف اشرف بتکمیل نواقص تحصیلی خویش پرداخت فصار فقیهاً عالماً متنسکاً عارفاً بالمعارف الالهیه و صنف فی هذه الاوقات کتباً عربیة فی الفقه و الاصول فصار فائزین امثاله و اقرانه .

اساتید و مشایخ اجازه فقید سعید

از جمله اساتید و مشایخ اجازه آن مرحوم است :

حضرت آیه الله حجة الاسلام مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی یزدی صاحب عروه
و حضرت آیه الله حجة الاسلام مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه
و حضرت آیه الله مرحوم آسید معسن کوهکمری .

و دانشمند فقید حضرت حجة الاسلام ترشیزی و آیه الله حجة الاسلام شریعت اصفهانی
و بسیاری از علمای معاصرین آن مرحوم مانند آیه الله حجة الاسلام آقای امیرزا
محمد علی نخجوانی و حضرت حجة الاسلام آیه الله آقای میرسید علی داماد کثر الله
امثالهم بر کتب آن مرحوم تقریظهای مرقوم فرموده اند .

و از قراری که خود آن مرحوم میفرمودند اجازات ایشان در پشت کتاب مستدرک
و سائل الشیعه نوشته شده بوده و در اثر احتیاج ضروری معاش کتاب مزبور را در مهاجرت
بمراغه فروخته است ، آری مردان خدا باید چنین باشند . و لمثل هذا فلیعمل العالمون
فضایل و کمالات نفسانی آن مرحوم

دانشمند فقید در تقوی و حسن خلق و زهد از دنیا و بی نیازی از خلق و ترویج از
دین حنیف اسلام و صبر بر مصائب و آلام یگانه عصر حاضر بود و کمتر کسی بدین مقام
و پایه یافت میگردد .

گویند که در مدت اقامت ایشان در مشهد مقدس که در خانه پیرزنی اقامت داشتند
دیده نشد که از منزل آن مرحوم دودی برای پختن غذا بیرون رود و زندگانی آن
مرحوم در نهایت درجه ساده و بی آرایش و در قناعت نیز میمانند بوده ، باروزی دوشاهی
دوغ و یک نان سنگک حیات و زندگانی خود را ادامه میداده ولی البته باید دانست که
در تمام ادوار عمر چنین نبوده بلکه گاهی از اوقات بنا بایجاب مقتضیات چنین بوده .

مرحوم عرب باغی در تمام ادوار عمر عزیز خود مردم را بحب وطن و استعمال اشیاء
واجناس و امتعه وطنی تحریم میکرد و تا زمانی که کارخانه قند در ایران نبود با کشمش
چائی میل میکرد و سایرین را از خریدن قند خارجی و مصرف کردن آن منع می نمود
و تمام لباسهای شخصی و ظروف غذا خوری آن مرحوم از امتعه وطن بود ،

يك دهن خواهم به پهنای فلك تا بگویم وصف آن رشك ملك

گرنویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

خدمات بر جسته آن مرحوم

فقید نامبرده در کلیه اصلاحات اجتماعی پیش قدم بوده و در راه تنویر افکار عمومی و مبارزه با بیدینی و فساد دستگاه های اداری عصر حاضر مجاهده و فداکاری غریبی داشته و در اقامه نماز جمعه که از جمله سیاسیات اسلام و سبب اجتماع مسلمین و تحریر بر تقوی و نیکو کاری و مبارزه با اعدای دین مبین و اطلاع از حال مؤمنین است بسیار زحمت کشیده و این نماز را بغیر از مسجد جامع رضائیه که خود اقامه میفرمود در حدود و نواحی شهر رضائیه نیز نوابی گماشته و این شعار بزرگ اسلامی را در تمام حدود و نواحی رضائیه اقامه می فرمود من جمله خدمات بر جسته باقیه آن فقید تعمیر مساجد رضائیه و زیارت گاه های مسلمین از جمله تعمیر مسجد جامع آن شهرستان است که از بنا های تاریخی قبل از اسلام میباشد .

و دیگر احداث پل شهر چای است که از آن مرحوم باقی مانده فقید نامبرده در تأسیس مریضخانه ملی و شیرو خورشید سرخ رضائیه کوشش فراوان نموده و در انجام این گونه امور تعاونی هرگز تسامحی نداشته است .

وفات آن مرحوم

فقید سعید پس از سی و دو سال تفقه در علوم دینی بتصدیق علمای مرجع تقلید و دانشمندان بزرگ و مجتهدین سترک آن زمان بدرجه اجتهاد و استنباط احکام الهی رسید و مقام بزرگی را حائز گردید و بعد از وصول بدین مقام از نجف اشرف بمقصد ایران عازم و در رضائیه مشغول انجام وظیفه دینی بوده و بعد از آن بر اثر انقلابات تحمل ناپذیر رضائیه به مراغه مهاجرت ، و باید دانست که در آن زمان اوضاع آذربایجان بسیار وخیم بوده و قتلهای دل خراش در آن سامان واقع شده بود که فعلاً مجال ذکر آن نیست و همین قضیه موجبات تائر آن مرحوم را فراهم نموده بود و بسیاری از اوقات از تذکر این مصائب و قتلهای فجیع افسرده خاطر و اندوهگین می شده است و بعد از دو سال اقامت در مراغه بتقاضای اهالی رضائیه و نامه های پی در پی

آنان از مراغه برضائیه مهاجرت نمود و در موطن و مسقط الراس اصلی خود بترویج دین حنیف و آثار شریعت غرای سیدالمرسلین گردید و در این مدت کتب سودمندی از خود بیادگار گذاشت چنانکه در فهرست مولفات آن مرحوم خواهید دید تا آنکه در ساعت نه و پانزده دقیقه صبح روز جمعه چهاردهم ماه مبارک رمضان ۱۳۶۹ هجری قمری مطابق بانهم تیرماه ۱۳۲۹ شمسی هجری در سن هفتاد و پنج سالگی در شهر رضائیه در منزل خود دارفانی راوداع و بسرای جاودانی شتافت و قلوب مؤمنین و متدینین را از این مصیبت هائله و فاجعه عظیمه جریحه دار ساخت.

در روز وفات آن نابغه عظیم الشان علمای اعلام و کلیه طبقات روحانی مذاهب مختلفه از یهود و نصاری و اکثر مامورین کشوری و لشگری و وجوه مختلف ساکنین رضائیه اعم از اعیان و اشراف مالکین کشاورزان تجار اصناف کارگر موافق و مخالف دوست و دشمن پیر و جوان حتی اطفال خورد سال و نوباوگان معصوم اهالی ارومیه در تشییع جنازه آن سید جلیل و حبر نبیل و ذریه حضرت ابراهیم خلیل شاهد و ناظر احساسات قلبی بودند و با کمال تائر آن گنج علوم ربانی و صندوق جواهر علم و دانش نبوی را در دل خاک تیره پنهان ساختند و بنا بوضعیت خود آن مرحوم در قبرستان عمومی رضائیه مدفون گردید ولی بعد از آن جمعی از متدینین بقعه بر مزار آن مرحوم بنا نهادند رضوان الله علیه و حشر الله مع اجداده

طهران نوزدهم رجب ۱۳۷۰ هجری قمری برابر پنجم برج نور سال ۱۳۳۰ شمسی

محمود بن جعفر الموسوی الزرنندی

فهرست کتاب عقائد الاسلام

صفحه

- | | |
|----|--|
| ۳ | خدا قادر است |
| ۴ | خدا ظالم نیست |
| ۴ | خداوند دارای صفات جمالیه است |
| ۵ | خدا جسم ندارد |
| ۶ | بشر محتاج بقانون خدائست |
| ۷ | وجود انبیاء و اعجاز آنها ضروریست |
| ۸ | انبیاء با سایر مردم بصورت یکسانند و در سیرت متفاوت |
| ۹ | پیغمبر اسلام خانم پیامبران است |
| ۱۳ | ودیعت پیغمبر اکرم «ص» در میان امت کتاب و عترت است |
| ۱۴ | ائمه دین ۱۲ نفرند |
| ۱۵ | علی علیه السلام خلیفه بلا فصل پیغمبر است |
| ۱۸ | امامت با اولاد علی (ع) میباشد و بس |
| ۱۹ | مذهب جمفیری بر حقست |
| ۲۲ | پیغمبر اکرم ۱۲ خلیفه خود را با رسم معین فرموده |
| ۲۴ | عمل برای و قیاس حرام است |
| ۲۷ | شرایط راویان احادیث |
| ۲۸ | اعتقاد بمعاد و قیامت ضروریست |
| ۳۰ | دلیل عقلی بر معاد |
| ۳۲ | کفار مخلد در آتش میباشدند |
| ۳۴ | افعال و اقوالی که سبب عذاب اخرویست |
| ۳۵ | آنچه باعث رستگاری و نجات است |

فهرست کتاب ایقان

مقدمه و سبب تالیف کتاب

۳۸

دین حقیقی دین اسلام است و بس

۳۹

دین اسلام عبارت از اوامر و نواهی پیغمبر است

۴۰

فصل اول در ذکر اوامر قرآن

مشمول بر صد وسی و هفت آیه

۴۱

آیه اول - امر بعبودیت و بندگی حضرت پروردگار

۴۲

آیه دوم - امر بخوف و پرهیز از آتش دوزخ

۰

آیه سوم - امر بذکر و یاد آوری نعمت خداوند

۴۳

آیه چهارم - وجوب وفای بعهد و میثاق

۴۴

آیه پنجم - وجوب ایمان بخدا و رسول و قرآن مجید

۴۴

آیه ششم - امر بنماز و زکوة

۴۵

آیه هفتم - امر بصبر در عبادات خداوند

۴۵

آیه هشتم - امر را نباید فراموش کرد

۴۶

آیه نهم - امر بایمان بخدا و فرستادگان او

۴۶

آیه دهم - امر باستقبال قبله برای مصلى

۴۶

آیه یازدهم - امر به سبقت در کارهای خیر و امور بریه

۴۷

آیه دوازدهم - خداوند را یاد کنید تا او شمارا یاد کند

۴۷

آیه سیزدهم - امر بخوردن حلال و اجتناب از حرام

۴۸

آیه چهاردهم - امر بمساوات در امر قصاص و نقاص

۴۹

آیه پانزدهم امر بوصیت و وجوب آن

۴۹

آیه شانزدهم - امر بروزه ماه مبارك رمضان و وجوب آن

۵۰

آیه هفدهم - امر بدخول خانه از درهای آن نه از دیوار

۵۰

آیه هیجدهم - امر بجهاد در راه خداوند عالم بفرمان امام

- ۵۱ آیه نوزدهم - عدم جواز تجاوز در قصاص کردن و تقاص نمودن
- ۵۲ آیه بیستم - امر بانفاق در راه خداوند عالم
- ۵۳ آیه بیست و یکم - امر به حج و وظایف حجاج
- ۵۴ آیه بیست و دوم - امر به پیروی از دین اسلام و مخالفت با شیطان
- ۵۴ آیه بیست و سوم - امر بدفاع از دشمنان دین در موقع حمله بیاد مسلمین
- ۵۴ آیه بیست و چهارم - امر بدادن نصف مهر در طلاق زوجه غیر مدخوله
- ۵۵ آیه بیست و پنجم - امر بمحافظت اوقات نماز و وجوب نماز جمعه
- ۵۶ آیه بیست و ششم - امر بدادن متعه و بهره علاوه از مهر بزوجه مطلقه
- ۵۶ آیه بیست و هفتم - امر به مهلت دادن بمدیون تا آنکه دارا شود
- ۵۶ آیه بیست و هشتم - امر بکتابت و نوشته گرفتن از مدیون
- ۵۷ آیه بیست و نهم - امر بگرفتن شهود در وقت قرض دادن
- ۵۸ آیه سی ام - امر برزد کردن امانات مردم
- ۵۸ آیه سی و یکم - امر بمتابعت پیغمبر اکرم که علامت محبت است
- ۵۹ آیه سی و دوم امر باطاعت از خداوند و رسول او
- ۶۰ آیه سی و سوم - امر باتحاد و اتفاق
- ۶۱ آیه سی و چهارم - امر بمعروف و نهی از منکر
- ۶۲ آیه سی و پنجم - امر بشتاب در طلب آمرزش از خداوند
- ۶۳ آیه سی و ششم - امر به مشورت کردن در امورات
- ۶۳ آیه سی و هفتم - امر به ایمان آوردن بخدا و رسول او
- ۶۴ آیه سی و هشتم - امر بصبر و شکیبائی کردن
- ۶۵ آیه سی و نهم - امر بزناشوئی و عدد زوجه دائمه
- ۶۵ آیه چهارم - امر بدادن صدق زنان و آنکه صدق ملک زن است
- ۶۶ آیه چهل و یکم - حکم ارث و آنکه بهره مرد دو برابر زن است
- ۶۸ آیه چهل و دوم - امر بگرفتن شهود در زنا و احکام آن
- ۶۹ آیه چهل و سوم - امر بدادن اجرت زنان متعه

- ۷۰ آیه چهل و چهارم - امر بموعظه زنان ناشزه وهجرت در مضاجع
- ۷۱ آیه چهل و پنجم - امر باحسان و نیکوئی نمودن بوالدین
- ۷۲ آیه چهل و هشتم - امر برد امانات مردم و حکم بعدل
- ۷۲ آیه چهل و هفتم - امر به رجوع بخدا و رسول در هر تنازعی
- ۷۴ آیه چهل و هشتم - امر به تهیه اسباب سلاح جنك
- ۷۵ آیه چهل و نهم - امر بتدبر در قرآن و احکام آن
- آیه پنجاهم - امر بتحیت گفتن کسیکه انسان را تحیت می گوید
- ۷۶ به نیکوتر از آن یامساوی آن
- ۷۶ آیه پنجاه و یکم - امر به تمیز دادن نیک از بد و مسلم از کافر
- ۷۷ آیه پنجاه و دویم - امر بقصر نمودن نماز در سفرها
- ۷۸ آیه پنجاه و سیم - امر بشهادت دادن بعدل و راستی
- ۷۹ آیه پنجاه و چهارم - امر بایمان آوردن بخدا و رسول از روی یقین
- ۷۹ آیه پنجاه و پنجم - امر به چنگ زدن بدین خداوند و اخلاص در دین
- ۸۰ آیه پنجاه و هشتم - امر بوفای بعهود و حلیت لحوم بهیمة الانعام
- ۸۱ آیه پنجاه و هفتم - امر باعانت بنیکوکاری و پرهیز کاری ...
- ۸۲ آیه پنجاه و هشتم - تحلیل صید سگ شکاری و امر بیاد خدا در وقت خوردن
- ۸۲ آیه پنجاه و نهم - حکم طعام و نساء اهل کتاب بر مسلمین
- ۸۳ آیه شصتم - امر بوضوء و دستور آن بجهت نماز خواندن
- ۸۴ آیه شصت و یکم - امر بقتل راه زنان و محاربین و بدار آویختن آنها
- ۸۴ آیه شصت و دوم - امر به پرهیز کاری و جهد در راه دین
- ۸۵ آیه شصت و سوم - امر ببردن دست دزد و احکام مربوط بآن
- ۸۶ آیه شصت و چهارم - در اینکه ولی مؤمنین خدا و پیغمبر و اولی الامرند
- ۸۶ آیه شصت و پنجم - امر باصلاح خود و چشم پوشی از عیوب دیگران
- ۸۷ آیه شصت و هشتم - امر بشاهد گرفتن در موقوع وصیت کردن
- ۸۷ آیه شصت و هفتم - امر بسیر در آفاق و انفس و عبرت گرفتن از گذشتگان

- آیه شصت و هشتم - امر باجتناب از گناه در ظاهر و در باطن ۸۸
- آیه شصت و نهم - امر بدادن زکوة در سرخرمن ۸۸
- آیه هفتادم - امر بعدالت در کیل و وزن و قول ۸۹
- آیه هفتاد و یکم - امر به پیروی از قرآن و اینکه قرآن با برکت است ۹۰
- آیه هفتاد و دوم - امر بتوحید و خضوع در عبادت خداوند ۹۰
- آیه هفتاد و سوم - امر بخاموشی در موقع قرائت قرآن ۹۱
- آیه هفتاد و چهارم - غنائم بدون جنگ مال خدا و رسول است ۹۲
- آیه هفتاد و پنجم - امر بکشتن مبدعین و مفسدین در دین ۹۳
- آیه هفتاد و هشتم - امر بدادن خمس منافع در سال ۹۳
- آیه هفتاد و نهم - امر بتعمیر مساجد و حضور مؤمنین در آنها ۹۴
- آیه هفتاد و دهم - تعیین گیرندگان صدقات ۹۴
- آیه هفتاد و یازدهم - امر به پرهیز کاری و دوستی با راستگویان ۹۵
- آیه هشتادم - امر بر تفقه و یاد گرفتن مسائل دین ۹۶
- آیه هشتاد و یکم - امر بیایداری در اوامر و نواهی خداوند ۹۶
- آیه هشتاد و دوم - امر بنماز و اوقات آن در شبانه روز ۹۷
- آیه هشتاد و سوم - امر بسؤال از اهل ذکر ۹۸
- آیه هشتاد و چهارم - امر بعدالت و نیکوئی و صلح رحم ۹۹
- آیه هشتاد و پنجم - امر به پناه آوردن بخداوند از شر شیطان ۹۹
- آیه هشتاد و ششم - امر بدعوت کردن مردم بازبان خوش بدین اسلام ۱۰۰
- آیه هشتاد و هفتم - امر به سخن گفتن با مردم ب نیکی و ادب ۱۰۰
- آیه هشتاد و هشتم - امر بدوستی و مراعات مؤمنین ۱۰۱
- آیه هشتاد و نهم - امر باعمال نیک و ترک شرک بخداوند ۱۰۱
- آیه نودم - امر به حج و تعظیم شعائر خداوندی ۱۰۲
- آیه نود و یکم - امر باجتناب از خباثت و رجس و زور گوئی ۱۰۳
- آیه نود و دوم - امر باستفاده از گوشت شتران قربانی ۱۰۳

- ١٠٤ آیه نود و سیم - امر بر کوع و سجود در نمازهای یومیه
- ١٠٤ آیه نود و چهارم - صفات مؤمنین و رستگاران
- ١٠٥ آیه نود و پنجم - امر به تازیانه زدن به زناکاران
- ١٠٥ آیه نود و ششم - حکم تهمت زدن به زنان عقیقه
- ١٠٦ آیه نود هفتم - حکم تهمت زدن بزن خود و نسبت زن دادن
- ١٠٦ آیه نود و هشتم - امر به چشم پوشی از زنان اجنبیه و حجاب زنان
- ١٠٨ آیه نود و نهم - امر بطلب اذن ورود از برای جوانان بالغ و بالغه
- ١٠٨ آیه صد - حکم زنان پیر در امر حجاب
- ١٠٩ آیه صد و یکم - حکم خوردن از خانه اقوام و دوستان
- ١٠٩ آیه صد و دوم - امر بسلام نمودن در وقت ورود بخانه
- ١١٠ آیه صد و سوم - مخالفین پیغمبر (ص) از خدا باید بترسند
- ١١٠ آیه صد و چهارم - امر باستقامت و پایداری در دین
- ١١٠ آیه صد و پنجم - امر به اطاعت و متابعت رسول اکرم
- ١١١ آیه صد و ششم - امر بیاد کردن خداوند در هر صبح و شام
- ١١١ آیه صد و هفتم - با زنان اجنبیه از بس پرده گفتگو کنید
- ١١١ آیه صد و هشتم - وجوب حجاب برای زنان مسلمان
- ١١٢ آیه صد و نهم - امر بر استگونی و پرهیزکاری
- ١١٢ آیه صد و دهم - امر بشنیدن و پیروی گفتار نیک
- ١١٣ آیه صد و یازدهم - دین اسلام همان دین انبیاء سلف است
- ١١٣ آیه صد و دوازدهم - امر بقبول نمودن اوامر و نواهی خداوند
- ١١٤ آیه صد و سیزدهم - امر به پیروی از شریعت محمدی (ص)
- ١١٤ آیه صد و چهاردهم - امر باطاعت خداوند و رسول او
- ١١٥ آیه صد و پانزدهم - امر به تجسس و تحقیق در خبر فاسق
- ١١٥ آیه صد و شانزدهم - امر باجتناب از بدگمانی و نهی از غیبت
- ١١٦ آیه صد و هفدهم - امر بیازگشت بسوی خدا و احکام او

- آیه صد و هیجدهم - خلقت جن و انس برای شناسائی خدا میباشد ۱۱۶
- آیه صد و نوزدهم - امر باعراض از معرضین خدا و رسول ۱۱۶
- آیه صد و بیستم - امر بآداب مجالس و احترام بیکدیگر ۱۱۷
- آیه صد و بیست و یکم - امر بفرمان برداری از رسول اکرم (ص) ۱۱۷
- آیه صد و بیست و دوم - امر بیاد آخرت و فراموش نکردن خداوند ۱۱۷
- آیه صد و بیست و سیم - امر بامتحان کردن اظهار کنندگان ایمان ۱۱۸
- آیه صد و بیست و چهارم - امر باعانت و یاری دین خدا ۱۱۸
- آیه صد و بیست و پنجم - امر بنماز جمعه و وجوب طلب روزی ۱۱۸
- آیه صد و بیست و ششم - امر بحذر از زن و فرزند مخالف دین ۱۱۹
- آیه صد و بیست و هفتم - امر بطلاق در طهر خالی از جماع ۱۱۹
- آیه صد و بیست و هشتم - امر بارفاق و ترحم بر زنان مطلقه ۱۲۰
- آیه صد و بیست و نهم - امر بنگهداری خود و اهل خود از آتش ۱۲۱
- آیه صد و سی ام - امر بتوبه و پشیمانی از اعمال زشت ۱۲۱
- آیه صد و سی و یکم - امر بدادن قرض الحسنه و نواب آن ۱۲۲
- آیه صد و سی و دوم - امر بطهارت لباس و نهی از زیاده گرفتن از داده ۱۲۲
- آیه صد و سی و سوم - وای بر حال بی نمازان و منکرین قیامت ۱۲۲
- آیه صد و سی و چهارم - امر بزکوة و صلوة عیدین ۱۲۳
- آیه صد و سی و پنجم - امر بطاعت و زکوة دادن و نهی از بخل ۱۲۳
- آیه صد و سی و ششم - امر به تعقیبات نمازها ۱۲۴
- آیه صد و سی و هفتم - در پاداش اعمال نیک و بد ۱۲۴

فصل دوم در نواهی قرآن

مشمول بر یکصد و چهل و یک آیه

- آیه اول - نهی از فتنه و فساد در روی زمین ۱۲۶
- آیه دوم - نهی از شرك بخداوند و شبیه قرار دادن برای او ۱۲۶

- ۱۲۷ آیه سوم - نهی از فروش احکام الهی بمال دنیا
- ۱۲۷ آیه چهارم - نهی از خوش ظاهری و بد باطنی و کتمان حقایق
- ۱۲۸ آیه پنجم - نهی از فساد و تجاوز از حد خود
- ۱۲۸ آیه ششم - نهی از بت پرستی و امر بنیکومی و گفتار نیک
- ۱۲۸ آیه هفتم - نهی از مرده گفتن بشهدای در راه خداوند
- ۱۲۹ آیه هشتم - نهی از خوردن میته و خون و گوشت خنزیر
- ۱۲۹ آیه نهم - نهی از خوردن اموال مردم بیاطل
- ۱۳۰ آیه دهم - نهی از قتال در ماههای حرام و بازداشت مردم از اسلام
- ۱۳۰ آیه یازدهم - نهی از ارتداد و بازگشت از دین اسلام
- ۱۳۱ آیه دوازدهم - نهی از شرب خمر و قمار و اینکه ضرر آنها زیاد است
- ۱۳۲ آیه سیزدهم - نهی از ازدواج بازن و مرد مشرک تا ایمان نیاورده
- ۱۳۲ آیه چهاردهم - نهی از جماع با زنان حیاض
- ۱۳۳ آیه پانزدهم - نهی از قسم یاد کردن بخداوند در هر حال
- ۱۳۳ آیه شانزدهم - نهی از کتمان نمودن زنان حمل و حیض خود را
- ۱۳۴ آیه هفدهم - نهی از ندادن مهریه زنان و یا کمتر از قرارداد را دادن
- ۱۳۵ آیه هیجدهم - حرمت تزویج زن سه طلاقه قبل از گرفتن محلل
- ۱۳۵ آیه نوزدهم - نهی از نکه داشتن زنان مطلقه جهت ایذاء و اذیت آنها
- ۱۳۵ آیه بیستم - نهی از بازداشتن زنان مطلقه از ازدواج با شوهر قبلی خود
- ۱۳۶ آیه بیست و یکم - نهی از ضرر زدن زوجین بیکدیگر و تکلیف زیاده از حد بر اولاد
- ۱۳۶ آیه بیست و دوم - نهی از وعده ازدواج دادن با زنان مطلقه در زمان عده
- ۱۳۷ آیه بیست و سوم - نهی از منت نهادن بگیرنده صدقات و اذیت کردن آنها
- ۱۳۷ آیه بیست و چهارم - نهی از دادن چیزهای بد و ناپسند را در راه خداوند
- آیه بیست و پنجم - نهی از معامله کردن بطریق ربا و اینکه
- ۱۳۷ رباخوار دشمن خدا است
- ۱۳۹ آیه بیست و ششم - نهی از اذیت کردن نویسنده و شاهد در دین

- ۱۴۰ آیه بیست و هفتم - نهی از کتمان شهادت و وجوب ادای آن
- ۱۴۰ آیه بیست و هشتم - نهی از دوستی با دشمنان خدا و رسول او
- ۱۴۱ آیه بیست و نهم - نهی از تصدیق و باور کردن قول غیر مسلمان
- ۱۴۲ آیه سی ام - نهی از تفرقه و اختلاف بابودن قرآن و پیغمبر
- ۱۴۲ آیه سی و یکم - نهی از سستی و اندوه مسلمین در امورات دین
- ۱۴۳ آیه سی و دوم - نهی از ارتداد بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۳۳ آیه سی و سوم - نهی از اطاعت و متابعت کفار
- ۱۴۴ آیه سی و چهارم - حرمت نهی مجاهدین فی سبیل الله از جهاد در راه خدا
- ۱۴۵ آیه سی و پنجم - نهی از خیانت در بیت للمال مسلمین
- ۱۴۶ آیه سی و ششم - نهی از بخل نمودن خصوص در دادن زکوة
- ۱۴۶ آیه سی و هفتم - نهی از دوست داشتن اینککه او را بستانند و مدح کنند
- ۱۴۷ آیه سی و هشتم - نهی از مغرور شدن و فریب کفار را خوردن
- ۱۴۷ آیه سی و نهم - نهی از خوردن اموال ایتم و تبدیل بنا مرغوب نمودن
- ۱۴۸ آیه چهل - نهی از دادن اموال سفهاریا بدست خودشان
- ۲۴۹ آیه چهل و یکم - حرمت تزویج زن پدر و زن اجداد
- ۱۴۹ آیه چهل و دوم - نهی از تزویج کسانی که بنسب حرام است تزویج آنها
- ۱۵۰ آیه چهل و سوم - نهی از مقابله و مقاتله با دشمن بدون آلات جنگ
- ۱۵۰ آیه چهل و چهارم - نهی از گناههای کبیره و وعده آمرزش گناهان صغیره
- آیه چهل و پنجم - نهی از حسد بردن و اینککه باید سعی و کوشش در عمل داشته باشد
- ۱۵۱
- ۱۵۲ آیه چهل و ششم - نهی از خواندن نماز در حال مستی و سستی
- ۱۵۳ آیه چهل و هفتم - نهی از مشرک بخدا و اینککه مشرک آمرزیده نخواهد شد
- ۱۵۴ آیه چهل و هشتم - حرمت قتل نفس از روی عمد و احکام قتل از روی سهو
- ۱۵۵ آیه چهل و نهم - نهی از سستی و کاهلی در دفع دشمنان دین
- ۱۵۵ آیه پنجاهم - نهی از اعانت و دوستی با خائنین

- آیه پنجاه و یکم - نهی از بهتان زدن و گناه خود را بکردن دیگری بار کردن ۱۵۶
 آیه پنجاه و دوم - نهی از نجوی مکر برای اصلاح ذات البین
 ۱۵۶ یا امر بصدقه یا معروف
 آیه پنجاه و سوم - نهی از مخالفت با رسول اکرم محمد صلی الله علیه و آله ۱۵۸
 آیه پنجاه و چهارم - نهی از تفاوت نهادن بین زنان خود بظاهر ۱۵۹
 آیه پنجاه و پنجم - نهی از نشستن در مجلسی که در آنجا بر دین
 ۱۵۹ خدا استهزاء می شود
 آیه پنجاه و ششم - نهی از فحاشی و بدگویی مگر بجهت مظلوم از ظالم ۱۶۰
 آیه پنجاه و هفتم - نهی از بازداشتن مردمان از دین خدا که دین اسلام است ۱۶۰
 آیه پنجاه و هشتم - حرمت استکبار و سرکشی نمودن از عبادات خداوند ۱۶۱
 آیه پنجاه و نهم - حرمت اهانت به شعائر الله و هتک احترام دین اسلام ۱۶۲
 آیه شصتم - نهی از دوستی و محبت با یهود و نصاری و سایر کفار ۱۶۲
 آیه شصت و یکم - نهی از فتوی دادن بدون دلیل از قرآن و احادیث ۱۶۳
 آیه شصت و دوم - نهی از قسم یاد نمودن بعمد و احکام کفاره آن ۱۶۳
 آیه شصت و سوم - نهی از صید کردن در حال احرام و احکام کفاره صید ۱۶۴
 آیه شصت و چهارم - نهی از فحاشی بخدایان کفار که بخدا ناسزا گویند ۱۶۶
 آیه شصت و پنجم - نهی از تکذیب کردن آیات الهی و منع مردم از رجوع بآنها ۱۶۶
 آیه شصت و ششم - نهی از تفرق در دین و پیروی از پیشوایان متعدد مختلف ۱۶۷
 آیه شصت و هفتم - نهی از فریب خوردن از شیطان و شیطان صفتان ۱۶۷
 آیه شصت و هشتم - نهی از متابعت پدران در دین و نسبت چیزی بخدا بدون علم ۱۶۸
 آیه شصت و نهم - نهی از لواط و حرمت آن و آنکه لواط بدترین معاصی است ۱۶۹
 آیه هفتادم - نهی از خاطر جمع بودن از عذاب الهی و معصیت کردن ۱۷۰
 آیه هفتاد و یکم - در حرمت چیزهای پلید و خبیث و حلیت اشیاء طیبه ۱۷۰
 آیه هفتاد و دوم - نهی از فرار از جهاد با کفار و مشرکین ۱۷۱
 آیه هفتاد و سوم - نهی از خیانت در امانات مردم و امانت خدا و رسول ۱۷۲

آیه هفتاد و چهارم - نهی از منازعه و اختلاف در دین و سستی

۱۷۳

مسلمین در جنگ با کفار

آیه هفتاد و پنجم - نهی از دوستی با پدرو برادران در صورت تمایل آنها بکفر

۱۷۴

آیه هفتاد و ششم - در نجاست مشرکین و نهی از ورود آنها به مساجد مسلمین

۱۷۴

آیه هفتاد و هفتم - نهی از ذخیره کردن طلا و نقره و ندادن زکوة آنها

۱۷۵

آیه هفتاد و هشتم - نهی از طلب مغفرت نمودن از برای مشرکین بعد از فوت آنها

۱۷۵

آیه هفتاد و نهم - نهی از محبت دنیا و زندگانی آن و وعید دوزخ بر منکرین معاد

۱۷۶

آیه هشتادم - نهی از عمل کردن بظن و گمان در اصول و فروع دین

۱۷۶

آیه هشتاد و یکم - نهی از میل کردن بظالم و راضی بودن بحکومت او

۱۷۷

آیه هشتاد و دوم - نهی از یأس از رحمت الهی و آنکه مایوس از کافرین است

۱۷۸

آیه هشتاد و سوم - نهی از فساد کردن در روی زمین و شکستن عهد الهی

۱۷۸

آیه هشتاد و چهارم - نهی از شرك و قاتل شدن بتعدد اله و معبود

۱۷۹

آیه هشتاد و پنجم - نهی از شبیه و نظیر قرار دادن برای خداوند

۱۷۹

آیه هشتاد و ششم - نهی از انکار نعمتهای خدا و امر بیاد داشتن نعمت او

۱۸۰

آیه هشتاد و هفتم - نهی از شکستن عهد و پیمان و نقض سوگند ها

آیه هشتاد و هشتم - نهی از افتراء و دروغ گوئی و اینکه

۱۸۰

افترا زنده ظالم تر از کذاب است

۱۸۱

آیه هشتاد و نهم - نهی از ارتداد و اذن بر تقیه در مقام ترس

۱۸۲

آیه نودم - نهی از فتوی دادن در دین با رای خود بدون دلیل از قرآن و حدیث

۱۸۲

آیه نود و یکم - نهی از عقوق والدین و حرمت آف گفتن و امر بطلب مغفرت

۱۸۳

آیه نود و دوم - نهی از اسراف و اینکه مسرفین برادران شیاطینند

۱۸۳

آیه نود و سوم - نهی از بخل در انفاق و اسراف در بخشش

۱۸۳

آیه نود و چهارم - نهی از زنا و حرمت آن

۱۷۴

آیه نود و پنجم - نهی از راه رفتن از روی کبر و فخر کردن

۱۸۴

آیه نود و ششم - نهی از بلند قرائت کردن نماز و آهسته خواندن

- ۱۹۴ آیه نود و هفتم - نهی از انشاءالله نكفتن در امورات
- ۱۷۵ آیه نود و هشتم - نهی از تفييع نماز و متابعت شہوات
- ۱۸۵ آیه نود و نهم - نهی از اعراض نمودن از ذکر خداوند و جزای آن
- ۱۸۵ آیه صدم - نهی از قول بدون علم و مجادله در دین خداوند و متابعت شیطان صفتان
- ۱۸۶ آیه صد و یکم - نهی از بی ثباتی و ناپایداری در دین اسلام
- ۱۸۷ آیه صد و دویم - در دین مقدس اسلام سختی و مشقت نیست
- ۱۸۸ آیه صد و سوم - حرمت زن زانیه بر مرد مؤمن و مرد زانی بر مؤمنه
- ۱۸۸ آیه صد و چهارم - حرمت نشر اعمال بد در بین مردم و دوست داشتن آن
- ۱۸۸ آیه صد و پنجم - نهی از قسم یاد کردن بر ترك احسان
- ۱۸۹ آیه صد و ششم - حرمت نسبت زنا دادن بزنان مؤمنه و محصنه
- ۱۸۹ آیه صد و هفتم - نهی از دخول خانه غیر بدون اذن از صاحب آن
- ۱۹۰ آیه صد و هشتم - حرمت قوادی (جاکشی) و حد آن
- ۱۹۰ آیه صد و نهم - نهی از اعمال رای در دین و وجوب اطاعت خدا و رسول
- ۱۹۱ آیه صد و دهم - نهی از فساد و گردن کشی کردن در روی زمین
- ۱۹۱ آیه صد و یازدهم - نهی از مجادله با یهود و نصاری مگر بطریق احسن
- ۱۹۲ آیه صد و دوازدهم - نهی از تفرق در دین و وجوب پیروی از رسول اکرم
- ۱۹۲ آیه صد و سیزدهم - نهی از گمراه نمودن مردمان بسبب لهو و لعب
- ۱۹۳ آیه صد و چهاردهم - نهی از تواضع مردم از جهت مال و ثروت آنها
- ۱۹۳ آیه صد و پانزدهم - نهی از مغروری بمال و زندگانی دنیا
- ۱۹۳ آیه صد و شانزدهم - نهی ازظهار کردن زنان و حکم کفاره آن
- ۱۹۴ آیه صد و هفدهم - نهی از تکلم زنان با نامحرمان از روی غمزه و خروج آنها از خانه
- ۱۹۵ آیه صد و هیجدهم - نهی از آزار و اذیت مؤمنین و مؤمنات و بهتان بآنها
- ۱۹۵ آیه صد و نوزدهم - نهی از گمراه نمودن مردم از طریق خداوند
- ۱۹۶ آیه صد و بیستم - نهی از یأس از رحمت خداوند و امر بتوبه و انابه
- ۱۹۶ آیه صد و بیست و یکم - نهی از ندادن زکوة واجبه و اینکه تارك زکوة کافر است

- آیه صد و بیست و دوم - نهی از غفلت از یاد خداوند و پیروی شیطان ۱۹۷
- آیه صد و بیست و سوم - نهی از گوش ندادن بآیات الهی و تکبر نمودن ۱۹۷
- آیه صد و بیست و چهارم - نهی از مقدم داشتن امر خود را بر امر خدا و رسول او ۱۹۸
- آیه صد و بیست و پنجم - نهی از استهزاء مردمان و بلقب بد خواندن آنان ۱۹۸
- آیه صد و بیست و ششم - نهی از تکذیب آیات الهی و معصیت و نافرمانی ۱۹۸
- آیه صد و بیست و هفتم - نهی از تذکیر نفس بدون تقوی و پرهیز کاری ۱۹۹
- آیه صد و بیست و هشتم - نهی از مس کتابت قرآن مجید بدون طهارت ۱۹۹
- آیه صد و بیست و نهم - نهی از تأسف خوردن بر گذشته و خورسندی بر آینده ۱۹۹
- آیه صد و سی و ام - نهی از دشمنی با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله ۲۰۰
- آیه صد و سی و یکم - نهی از نجوای بر ظلم و معصیت خدا و رسول او ۲۰۰
- آیه صد و سی و دوم - نهی از دوستی با مفضوبین خداوند متعال ۲۰۰
- آیه صد و سی و سوم - نهی از کفتمان بدون عمل ۲۰۱
- آیه صد و سی و چهارم - نهی از دوستی اموال و اولادیکه انسان را از یاد حق باز دارد ۲۰۱
- آیه صد و سی و پنجم - نهی از اطاعت عیب جوین و سخن چین ۲۰۲
- آیه صد و سی و ششم - نهی از ظلم و گردنکشی و اینکه جای آنها درد و زخ است ۲۰۲
- آیه صد و سی و هفتم - نهی از کم داندن در فروش و زیاد برداشتن در خرید ۲۰۲
- آیه صد و سی و هشتم - نهی از فتنه نمودن در بین مؤمنین و مؤمنات ۲۰۳
- آیه صد و سی و نهم - نهی از ظلم بر ایتام و زجر بر سائل و اظهار نعمت ۲۰۳
- آیه صد و چهل - نهی از عیب جوئی و تکبر و جمع اموال بدون ادای حقوق ۲۰۳
- آیه صد و چهل و یکم - نهی از سهل انگاری و بی مبالائی در نماز ۲۰۴

مقدمه و سبب تالیف کتاب

۲۶۱

فصل اول

اثبات وجوب علم و یقین در قاضی و مفتی و عدم کفایت ظن و حدس و شرط بودن علم در قضاوت و فتوی و در این فصل چهل حدیث و چهل آیه از قرآن ذکر شده

صفحه ۲۶۲ تا صفحه ۲۷۸

فصل دوم

در عدم جواز قضاوت و فتوی باطن و خیال محض و حرمت عمل بر قیاس و وهم مشتمل بر چهل حدیث و بیست آیه است

از صفحه ۲۷۸ تا صفحه ۲۹۹

فصل سوم

در وجوب رجوع قاضی و مفتی در مقام قضا و فتوی با حدیث حضرات ائمه علیهم السلام و منحصر بودن فهم احکام دین از احادیث اهل ذکر و وحی و تنزیل مشتمل بر چهل حدیث

از صفحه ۲۹۹ تا صفحه ۳۲۰

فصل چهارم

در بیان شرط بودن عدالت و ایمان در قاضی و مفتی و ذکر عذاب و عقاب در صورت قضاء و افتاء بغیر حق، و بیان جایز نبودن فتوی پرسیدن و مرافعه کردن در نزد ایشان در صورت منصوب نبودن ایشان از جانب امام علیه السلام و این فصل مشتمل است بر چهل حدیث

از صفحه ۳۲۰ تا صفحه ۳۳۸

فصل پنجم

در شرط اعلم بودن و افاقه و افضل شدن قاضی و مفتی و حرام بودن قضاوت و فتوی دادن غیر اعلم با وجود اعلم و وجوب نقض حکم غیر اعلم در صورت تعارض با اعلم و حرمت مرافعه و اخذ فتوی در نزد غیر اعلم و افضل بودن او از جمیع جهات و ذکر اخبار در این باب مشتمل بر سی حدیث و خبر

از صفحه ۳۳۸ تا صفحه ۳۴۹

فصل ششم

در بیان منصوب بودن قاضی و مفتی از جانب امام و در ذکر جمله از فضایل علمای عادلان و نافذ بودن حکم و قضای ایشان و حجت بودن ایشان از طرف حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام مشتمل بر دوازده حدیث.

از صفحه ۳۴۹ تا آخر کتاب و شرح حال مؤلف

ظلماته

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۲۴	شخص	شخص	۹	۲۴	شخص	شخص
۱۲	۴	دینا	دینا	۱۲	۴	دینا	دینا
۱۵	۳	دوازده	دوازده	۱۵	۳	دوازده	دوازده
۱۵	۴	جانت	جانب	۱۵	۴	جانت	جانب
۱۵	۱۷	مفسیرین	مفسرین	۱۵	۱۷	مفسیرین	مفسرین
۱۶	۱	کنتات	کتاب	۱۶	۱	کنتات	کتاب
۱۷	۲۲	اکثر	اکثر	۱۷	۲۲	اکثر	اکثر
۲۰	۲۱	مرقد	مرتد	۲۰	۲۱	مرقد	مرتد
۲۲	۸	اوآن	اوان	۲۲	۸	اوآن	اوان
۲۲	۱۲	هم	اهم	۲۲	۱۲	هم	اهم
۲۳	۳	بارور	بارآور	۲۳	۳	بارور	بارآور
۲۶	۱۳	التضریح	التفریح	۲۶	۱۳	التضریح	التفریح
۲۷	۵	لاجیبهم	لاجیبهم	۲۷	۵	لاجیبهم	لاجیبهم
۲۸	۱۰	نعیده	نعیده	۲۸	۱۰	نعیده	نعیده
۳۶	۲	وهم	دهم	۳۶	۲	وهم	دهم
۳۶	۷	ایتست	ایتست	۳۶	۷	ایتست	ایتست
۴۲	۱۶	النی	النی	۴۲	۱۶	النی	النی
۴۳	۶	اذکرو	اذکروا	۴۳	۶	اذکرو	اذکروا
۵۸	آخر	دوستان	دوستان	۵۸	آخر	دوستان	دوستان
۶۱	۲۱	بمروت	بمعروف	۶۱	۲۱	بمروت	بمعروف
۸۲	۵	فکلوا	فکلوا	۸۲	۵	فکلوا	فکلوا
۹۰	۹	یعنی	یعنی	۹۰	۹	یعنی	یعنی
۹۰	۱۶	انزلناه	انزلناه	۹۰	۱۶	انزلناه	انزلناه
۹۱	۲۳	صحیحه	صحیحه	۹۱	۲۳	صحیحه	صحیحه
۹۳	۱۹	پیچیک	پنجیک	۹۳	۱۹	پیچیک	پنجیک
۹۴	۱۳	تفسیر	تفسیر	۹۴	۱۳	تفسیر	تفسیر
۹۶	۱۱	فرقة	فرقة	۹۶	۱۱	فرقة	فرقة
۹۷	۱۸	افمت	افمت	۹۷	۱۸	افمت	افمت
۱۰۱	۱۹	برجو	برجوا	۱۰۱	۱۹	برجو	برجوا
۱۰۲	۸	العتیق	العتیق	۱۰۲	۸	العتیق	العتیق
۱۰۶	۱۱	آخر	آخر	۱۰۶	۱۱	آخر	آخر
۱۰۷	۲۳	گشت	گشت	۱۰۷	۲۳	گشت	گشت
۱۰۹	۱۸	ورد	ورد	۱۰۹	۱۸	ورد	ورد
۱۱۲	۱۳	جیبج	جیبج	۱۱۲	۱۳	جیبج	جیبج
۱۶۱	۱۶	ازگناهان	ازگناهان	۱۶۱	۱۶	ازگناهان	ازگناهان
۱۲۷	۱۸	نهی از خوش ظاهری نهی از پوشیدن حق با باطل	نهی از خوش ظاهری نهی از پوشیدن حق با باطل	۱۲۷	۱۸	نهی از خوش ظاهری نهی از پوشیدن حق با باطل	نهی از خوش ظاهری نهی از پوشیدن حق با باطل
۱۳۵	۵	نزویج	نزویج	۱۳۵	۵	نزویج	نزویج
۱۴۰	۱۱	کتم	کتم	۱۴۰	۱۱	کتم	کتم
۱۴۱	۱۴	فرموده بر	فرموده بر	۱۴۱	۱۴	فرموده بر	فرموده بر
۲۰۷	۲۱	جز	جزو	۲۰۷	۲۱	جز	جزو
۲۰۷	۱۱	أَنْعَمْتَ	أَنْعَمْتَ	۲۰۷	۱۱	أَنْعَمْتَ	أَنْعَمْتَ
۲۰۹	۱۲	يَهْلِكُ	يَهْلِكُ	۲۰۹	۱۲	يَهْلِكُ	يَهْلِكُ
۲۱۰	۱۴	شِي	شِي	۲۱۰	۱۴	شِي	شِي
۲۱۶	۱۲	أَوْفُوا	أَوْفُوا	۲۱۶	۱۲	أَوْفُوا	أَوْفُوا
۲۱۷	۳	إِيَّاكَ	إِيَّاكَ	۲۱۷	۳	إِيَّاكَ	إِيَّاكَ
<<<	<<<	رَبِّكَ	رَبِّكَ	<<<	<<<	رَبِّكَ	رَبِّكَ
<<<	۱۸	لَا تُذَرُّكُمْ بِهِ	لَا تُذَرُّكُمْ بِهِ	<<<	۱۸	لَا تُذَرُّكُمْ بِهِ	لَا تُذَرُّكُمْ بِهِ
<<<	<<<	آل	آل	<<<	<<<	آل	آل
۲۱۸	۱۵	آمَنْتَ	آمَنْتَ	۲۱۸	۱۵	آمَنْتَ	آمَنْتَ
۲۲۰	۱۲	الذین	الذین	۲۲۰	۱۲	الذین	الذین
۲۲۲	۷	تُنظَرُونَ	تُنظَرُونَ	۲۲۲	۷	تُنظَرُونَ	تُنظَرُونَ
۲۲۲	۱۲	إِلَا	إِلَا	۲۲۲	۱۲	إِلَا	إِلَا

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۲۵۶	۱۱	صَدْرَكَ	صَدْرَكَ
۲۵۶	۱۱	بِعَلِيٍّ	بِعَلِيٍّ
۲۵۵	۱۹	عَلِيًّا	عَلِيًّا
۲۵۳	۸	تُرَايَا	تُرَايَا
۲۲۳	۱۸	هَيْتُ	هَيْتُ
۲۶۵	۲۲	بِعْنِي	بِعْنِي
۲۶۶	۵	كَاشَتْ	كَاشَتْ
۲۶۷	۱۶	يَسْت	يَسْت
۲۷۰	۱۱	مَنِيَّة	مَنِيَّة
۲۷۱	۵	نَمُون	نَمُون
۲۷۲	۱	مِيْدَهْد	مِيْدَهْد
۲۷۲	۱۱	اِقْتَرَا	اِقْتَرَا
۲۷۶	۲۲	وَاقِع	وَاقِع
۲۸۲	۷	اَنْكْسِيْكَ	اَنْكْسِيْكَ
۲۸۶	۱۷	بِكْنَنْد	بِكْنَنْد
۲۸۷	۱۲	دِيْدَهْ اِيْم	دِيْدَهْ اِيْم
۲۹۰	۲۲	بِدْعُوْت كَنْدَه ضَلَالَت	بِدْعُوْت كَنْدَه ضَلَالَت
۲۹۰	۲۳	اَنْ كَسِيْرَا	اَنْ كَسِيْرَا
۲۹۱	۲۱	نَبِيْنَنْد	نَبِيْنَنْد
۲۹۴	۵	تَتَبِع	تَتَبِع
۲۹۵	۲۰	بِرَنْطَلِي	بِرَنْطَلِي
۲۹۸	۷	وَضَع	وَضَع
۳۰۲	۱۸	اِكْتَاب	اِكْتَاب
۳۰۳	۳	يَتْلُو	يَتْلُو
«	«	عَلَيْكُمْ	عَلَيْكُمْ
«	«	ذَكَرَا	ذَكَرَا
«	«	فَرْفَه	فَرْفَه
۳۲۱	۷	تَاكَلُو	تَاكَلُو
۳۲۷	۱۰	نَقَر	نَقَر
۳۲۹	۲۲	عَشَارِيْسْت	عَشَارِيْسْت
۳۴۵	۸	حَيْثُ مِنْ	حَيْثُ مِنْ
۳۵۱	۱۷	سَر خُوْدْمَان	سَر خُوْدْمَان
۳	۲۰	تَقَاض	تَقَاض

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۲۲۵	۱۵	اَلْسَمَاءِ	اَلْسَمَاءِ
۲۲۶	۱۹	حَقَّه	حَقَّه
۲۲۷	۱۰	اَسَاتُمْ	اَسَاتُمْ
۲۲۷	۱۲	لِنَسُوْه	لِنَسُوْه
۲۲۸	۶	اَلْعِلْمِ	اَلْعِلْمِ
«	۸	اَلنَّاسِ	اَلنَّاسِ
«	۱۰	قُرْاَنَا	قُرْاَنَا
۲۲۹	۵	مُؤْمِنِيْنَ	مُؤْمِنِيْنَ
۲۳۰	۷	لِلرَّحْمَنِ	لِلرَّحْمَنِ
۲۳۰	۹	اَلْمُجْرِمُوْنَ	اَلْمُجْرِمُوْنَ
۲۳۲	۲	صَلَوَاتِ	صَلَوَاتِ
۲۳۷	۱۰	قُرَاتِ	قُرَاتِ
۲۳۷	۱۷	زَيْدِ	زَيْدِ
۲۳۸	۶	اَلْحِنِّ	اَلْحِنِّ
۲۳۹	۱۸	اَلْمُؤْمِنِيْنَ	اَلْمُؤْمِنِيْنَ
۲۴۰	۱۳	بَغِيْرِ	بَغِيْرِ
۲۴۴	۱	قَوْمِكَ	قَوْمِكَ
«	۲۰	اَثْرَةَ	اَثْرَةَ
۲۴۵	۱۳	اَلْمُتَّقُوْنَ	اَلْمُتَّقُوْنَ
۲۴۷	۱۹	عَبَاقِرِيٍّ	عَبَاقِرِيٍّ
۲۴۹	۳	اَلْجُمُعَةِ	اَلْجُمُعَةِ